

تیبور مند
TIBOR MENDE

دنیا ئی ممکن

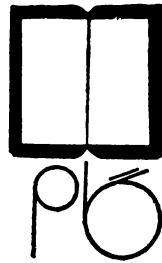
ترجمہ :
پ : مہرگان

تیبور مند
TIBOR MENDE

دنیا ئی ممکن

ترجمہ :

ب : مہرگان



☐ چاپ سوم و انتشارات گام

☐ پائیز ۳۵

☐ تیراژ ۳۰۰۰ قا

☐ چاپ دیبا /

قسمت اول

از باندونك تاماه

1

جدائی در هیمالیا

نمایندگان نیمی از بشریت در ماه آوریل ۱۹۵۵ باین منظور در شهر باندونك گردآمدند که خاتمه دوران امپریالیسم را اعلام کنند . هرگز کشورهای ضعیف برای پیدا کردن راه حل مشترکی برای مشکلاتشان و بمنظور بهبود مناسباتشان با کشورهای نیرومند در آینده، باین اندازه باسروصدا اقدام نکرده بودند. هنوز نیمی از افریقا آزاد نشده بود و بهمین جهت این اجتماع مهم زیرسلطه آسیائیهها بود . سرپرستی دوغول چین و هند اهمیت خاصی بمهد و پیمان همدردی بزرگی میداد که میان کشورهای آسیائی در این کنفره تاریخی بوجود میآمد . مللی که در گذشته طوق رقیت بگردن داشتند و رقیهای خود را روی میز تاریخ باز میکردند تا باینوسیله ظهور وآمادگی خود را برای ایفای نقش نوین اعلام دارند . هر چند هدف اصلی این پیام تاریخی اعلام این اصل بهاربابان سابق بود که آنها دیگر مالک سرنوشت خویشند ، اما در ضمن این نکته را میشد از این پیام استنتاج کرد که توده های

بزرگی که در این کنگره نمایندگی دارند در وضعی قرار گرفته اند که کشورهای ثروتمند میتوانند آنها را بصورت توده های تیره بخت و یا بصورت يك توده بزرگ مصرف کنند در آورند . اما در ۱۳ سپتامبر ۱۹۶۲ یعنی هفت سال و نیم پس از این تاریخ سخنگوی وزارت امور خارجه هند پس از تردیدها و تکذیب های مبهم عاقبت در مقابل عده ای از خبرنگاران اعلام کرد که نیروهای مسلح چین کمونیست بسرحدات شمال شرقی کشور هند تجاوز کرده اند . باین طریق دو کشور اصلی کنفرانس باندونگ، دو کشور از پر جمعیت ترین کشورهای جهان در آستانه جنگ و ستیز قرار گرفتند .

نزدیک به ۵۰ هزار سرباز چینی به همراهی توپخانه سنگین کامل و پزشکهای که باتانک های آماده برای اقدام بعمل جراحی مجهز بودند از پشت بام جهان فرد آمدند و از سرحدات هیمالیائی هند گذشتند . آنها با نظم و دقت خلل ناپذیری از کوه های بی جاده بالا رفتند و از گردنه هایی که غیر قابل عبور خوانده میشدند گذشتند و هر گونه مقاومتی را در برابر خودشان درهم شکستند عاقبت به دشمنان که جلگه های آفتابی هند بود رسیدند .

نیروهای مسلح هند که کوششی برای مقاومت در مقابل آنها کرده بودند بقسمتهای چندی تقسیم شدند و نیروهای چینی در حالیکه ثروتمندترین استانهای هند در دستشان قرار داشت ، از پیشروی باز ایستادند ، نیم دایره ای را پیمودند و بطرف قله های پوشیده از برف سرحدی برگشتند که چند هفته پیش بآنها تجاوز کرده بودند . در آنجا بخش بزرگی از تجهیزات ارتشی را که از هندوها بغنیمت گرفته بردند پس دادند . برای بعضی از اسرای هندی برنامه هایی برای باز دید از کشور چین ترتیب دادند و پس از آن اسرای هند را آزاد کردند .

در جریان تاریخ بندرت اتفاق افتاده است که عده ای باین کمی با این سرعت و با این شدت آینده سیاسی توده مردم بآن بزرگی را تنبیر دهند . مناسبات هند و کشور چین و همچنین وضع سیاست داخلی هر دو کشور تا مدتی دراز بطور جدی تغییر یافت . دنیائی که شاهد این پیش آمد بود تحریک شده بود و در جستجوی توضیحی برای این پیش آمد بود .

کمونیست های چین ، مانند همه فرمانفرمایان گذشته چین ، خواستار سرحدات امپراطوری سابق بودند . سیاست دراز مدت چین در این مورد به بخش های بزرگی از سرحدات شمالی هند و فورموز و ماکائو Macao و هونگ کونگ چشم دوخته است و آنها را از آن خود میداند . فعلا درخواست آنها مربوط به سرحدات چین و هند و نیال و بیرمانی است . آنطور که نقشه های چاپ چین میگوید بخش های مهمی از خاک این کشورها باید جزء خاک چین حساب شود . سرحدات

مورد بحث در قرن ۱۹ بوسیله سربازان ملکه ویکتوریا و کم و بیش از روی میل و اراده آنها تعیین گردیده، آنها پاسگاههای مقدم امپراطوری بریطانیا را بطرف شمال و بضر سلاطین مانچوکو که در حال انحطاط بودند، پیش راندند. در آن موقع تغییرات سرحدی را معمولاً با سلسله‌های محلی چین فیصله میدادند، هرگاه در بار چین از آن مطلع میشد، عموماً پکن از تصویب تغییراتی که تحمیل شده بود خودداری میکرد. حالا چین این تغییرات یکجانبه را برسمیت نمیشناسد، این یکی از موارد کمیابی است که چانگ کاپچک و مائوتسه تونگ هر دو بر سر آن توافق دارند. چین با بررمانی و نیال و پاکستان و مغولستان خارجی در باره سرحدات مذاکراتی بعمل آورده و تا حدودی موضوع را روشن کرده است. در تمام این موارد وقتی که امتیازات کوچک برای طرف مقابل قائل شده‌اند بتوافق رسیده‌اند. چین امیدوار بود که هندنیز از دیگران پیروی کند. اما آن نواحی سرحدی که در جنوب هیمالیا مورد اختلاف است و سمتش معادل ربع خاک فرانسه است، و اگر هند با وجود اینکه اهمیت اقتصادی آن نواحی ناچیز و چشم پوشیدنی است تسلیم نمیشود، بخصوص بعلمت اهمیت سوق الجیشی آن نواحی است.

قضیه در عمل خیلی پیچیده تر است. اگر فرض شود که نقشه هندشبه سرفیل است، ادعاهای چین شامل دو بنا گوش فیل است. نوک «گوش غربی» عبارت از کشمیر و اگر بخواهیم دقیقتر بگوئیم انتهای آن ناحیه لاداخ است یعنی فلات چین اقصائی نوک «گوش شرقی» سرحد تبت و یا عبارت از آنچیزی است که معروف به خط «ماک ماهون» است.

در مورد اول که خط سرحدی غرب است موضوع بیپیمان سرحدی سال ۱۸۴۲ مربوط میشود که میان چین و بریطانیای کبیر بسته شد، اما هرگز در دنباله اش خطوط سرحدی حقیقی معین نگشت. در این مورد ادعای چین عبارت از اینست که «سرحد موروثی» قوسی را بطرف جنوب شرقی میبیماید که عمق آن در بعضی جاها بهشتاد کیلومتر فراتر از خطوطی میرسد که نقشه‌های هند و سایر نقشه‌ها ترسیم میکنند. بهمین علت هند و کشور مدعی هستند که فلات چین اقصائی جزئی از خاک آنهاست. خوب است توجه داشت که معنی چین اقصائی یعنی «جلگه سفید چین» است و بنا بادعای پکن این قسمت «همواره در حوزه قضائی چین بوده است» هندی‌ها نیز با همان شدت مدعی هستند که چین اقصائی همواره زیر دست دستگاه اداری هند بوده است. در حقیقت این فلات دور افتاده که ارتفاع آن از سطح دریا خیلی زیاد است عملاً غیر مسکون است و تا کنون کسی اهمیت زیادی باین نمیداده است که متعلق بکیست.

اما يك جاده قديمی كاروان رو ازچين اقصائی عبور ميكند ، و اين جاده جزئی از يك شاهراه دراز است كه از «سين كيانك» واقع در آسيای مركزی و جنوب تبت می آید . موقع قیام خامبا Khamba كه ارتباط میان آسيای مركزی و تبت خیلی سخت بود، این جاده اهمیت مخصوصی پیدا كرد، زیرا چين ميتوانست از این راه نیروهای كمکی را با آسانی و سرعت بیادگان سين كيانك برساند. بنظر می آید كه نیروهای رژیم چين كمونیست در سال ۱۹۵۰ بهچين اقصائی نفوذ كرده باشند . تقریباً هفت سال پس از آن، جاده قديمی كاروان رورا پهن تر و مدرن كردند و واچدهائی كه به تبت فرستاده میشدند از این راه عبور ميكردند . این واقعیت كه هندی ها تازه دو سال پس از آنكه جاده تعمیر شده است و واچدهائی از این راه مدرنیزه نقل و انتقال پیدا كرده اند ، از آن بوئی میبرند بخوبی روشن ميكند كه ادعای هندیها مبنی بر اینکه این ناحیه همواره زیرنگین دستگاه اداری هند بوده تاچه اندازه با واقعیت تطبیق ميكند .

خط ماك ماهون در سال ۱۹۱۴ در كنفرانس سیملا میان نمایندگان دولت بریتانیا وچين و تبت تصویب شده است ، و این پس از آن بود كه چين يك طرح سه جانبه را كه منجر به تقسیم تبت میشد رد كرده بود . اگرچين «خط موسوم به ماك ماهون را غیر قانونی» توصیف ميكند برای اینست كه او تبت را در آن زمان دولت مستقلی كه حق بستن پیمان داشته باشد نمیشناسد. در عمل تبت پس از انقلاب ۱۹۱۱ چين استقلال خود را اعلام كرد ، و با این اعلام استقلال پیش از استقرار رژیم كنونی چين از طرف دولتهای پیش از انقلاب مخالفت جدی نشد. بنظر می آید كه خط ماك ماهون قانوناً نمیتواند رسمیت داشته باشد، زیرا دولت بریتانیا بر حسب پیمانی كه در ۱۹۰۶ با چين و پیمان دیگری كه در ۱۹۰۷ با روسیه بسته متعهد شده است كه زمینهای از قلمرو تبت را ضمیمه قلمرو خود نكند و «مذاكراتی با تبت بدون واسطه چين بعنوان قدرت، فوق تبت با این كشور بعمل نیاورد» . در حقیقت دولت بریتانیا خط ماك ماهون را تنها بیست سال پس از كنفرانس سیملا علنی ساخته است .

بنابراین اگر دلائل قانونی هند خلل پذیر باشد در عوض بحث مربوط باین سرحدات ، دارای پیشینه نیم قرن تاریخ موروثی و عملی بسود هنداست . هرچند كه مسئله سرحدی پیش از قیام تبت بطور حاد طرح نشده بود ، باید دانست كه نخستین مذاكره سیاسی مربوط باین مسئله از تاریخ ژوئیه سال ۱۹۵۴ سابقه داشته است. در ماه آوریل همین سال هند بموجب پیمانی حاكمیت چين را در مورد «قلمرو تبتی چين» پذیرفت و در همان سند سیاسی اصول «پنج شیلا» اعلام گردید

(یعنی پنج اصل مربوط به من‌رستی مسالمت آمیز). این اصول پنج گانه میبایست اساس و پایه همکاری دو کشور را در آینده تشکیل دهند. اما در جریان ماههای پس از آن شك و تردیدهایی در نتیجه انتشار نقشه‌های چینی بوجود آمد که در آن نقشه‌ها آسام و بعضی از دره‌های هیمالیا نوعی ترسیم شده بودند که گوئی بچین تعلق دارند. چینی‌ها در برابر اعتراضات هند اطمینانهائی دادند، بدینمعنی که نقشه‌ها تصحیح خواهند شد و نقشه‌های قبلی جمع‌آوری میشوند.

مسئله سرحدات هرگز در واردی که مذاکرات بی‌پایان ۱۹۵۴ منتهی شد، طرح نشده بود، و در هیچ موقعی چین دلائل ارضی هند را که این کشور توجه چین را بآن جلب کرده بود رد نکرد. باید توجه داشت که این اوضاع و احوال در جریان چندماه پیش از کنفرانس باندونگ و آمادگی قبلی برای حضور در آن کنفرانس بود، یعنی در دوره‌ای که سیاست چین ایجاد دوستی با همسایگان آسیا‌پیش بود. پس از قیام قبیله خامباها **Khambas** در تب‌ت در سال ۱۹۵۷ وضع با سرعت بوخامت میگراید. یکن با این تصور که ممکن است تب تب بدل بزخمی در پیکره چین بشود خشمگین گشت و این سوءظن را پیدا کرد که شاید یاغیان تبتی از ماوراء سرحدات هند مورد حمایت قرار گرفته و تحریک بی‌اغیرگی شده باشند. و این امر موجب سردی روابط دو کشور شد. وقتی که هندها کشف کردند در طول جاده چین اقصائی نقل و انتقالاتی نظامی بعمل می‌آید وزیر خارجه هند چینی‌ها را از این موضوع آگاه ساخت، که این مسئله موجب «تعجب و افسوس است که دولت چین کمونیست در قلمروئی که بدون چون و چرا بحکومت هند تعلق دارد بدون اجازه دولت هند و حتی بدون اطلاع این دولت جاده می‌سازد».

اوضاع زمانی بیشتر بوخامت گرائید که در ۱۹۵۹ دالائی لاماز «لهاسا» فرار کرد و در هند با گرمی پذیرفته شد. دهلی نوبه تجاوزهای دائمی در سرحدات اعتراض کرد، چین جواب داد که هند در مسئله تب‌ت هدفهای تجاوزکارانه و توسعه طلبانه دارد و در این ناحیه از جهان به «نقشه‌های امپریالیستی» کمک میکند و از اینکه مسائل سرحدی را با روح مسالمت آمیز حل کند استنکاف می‌ورزد. مطبوعات طرفین وارد یک جنگ سرد واقعی شده بودند و چون مقامات رسمی هر دو کشور بیشتر از پیش سرسختی نشان میدادند، امید کمی برای سازش باقی بود. با کمال وضوح بحران باوج خود نزدیک میشد. در محل لونگ یو **Longyu** واقع بر خط مالک ماهون یک نگهبان پاسگاه مقدم هندی در ضمن تیراندازی سرحدی از طرف چینی‌ها کشته شد. پس از آن و بعد از چند واقعه کم‌اهمیت ده پلیس غیر مسلح هندی که پاس میدادند در ناحیه مورد اختلاف لاداخ کشته شدند. نخستین بار آقای چوئن لای

تقاضای چین را در مورد آن نواحی که در نقشه های چین بمنزله خاک چین ترسیم شده بود و مورد اعتراض شدید نهر و قرار گرفته بود رسماً اعلام داشت. علاوه بر این نخست وزیر چین مسئله سرحدات بین دو کشور را که بنا بر ادعای چین هرگز بوسیله پیمان رسمی تعیین نشده است کلاً طرح کرد.

در سال ۱۹۶۰ وقتی که دو نخست وزیر چین و هند در دهلی نو ملاقات کردند سایه سوء ظن میان ایشان حائل شده بود. همین دو شخصیتی که چندی پیش در باندونگ میخواستند مهندسان مشترک یک آسیائی دوست و برادر باشند در دنباله این ملاقات اجتماع کارشناسان دو طرف گزارشی تهیه کرد که حاوی تمام جوانب مختلف این اختلاف و نزاع سرحدی بود. طبقاً تمیین خطوط سرحدی در حدود ۳۷۰۰ کیلومتر میتواند موضوع تناقض های زیاد باشد. دلایل قانونی و غیر قابل بحث هند در مقابل دلایل چین که تقاضاهایش بر مبنای دلایل تاریخی غیر قابل خدشه بود ضعیف می نمود در حالیکه در موارد دیگر هیچیک از دو طرف دلایل محکم و نهائی نداشتند.

مخلاف حرفهای تلخ که از دو طرف زده میشد و بخلاف از بین رفتن تصورات واهی و خوشبینانه که تا آنروز افکار عمومی هند نسبت به چین داشت اوضاع و احوال برای مذاکرات دو جانبه مساعد بنظر میرسید. حالا دیگر این مسئله روشن شده بود که آنچه مطمح نظر پکن است همان جاده سوق الجیشی است که دولت چین در لاداخ ساخته است. از طرف دیگر هدف هند بر سمیت شناخته شدن خط ماگما هون است زیرا این خط سپری برای محافظت سرزمین های عمده ای از شمال شرقی کشور است که از لحاظ اقتصادی مهم هستند. بنظر میرسد که مبادله این با آن راه حل منطقی باشد.

در آستانه مبارزات انتخاباتی ۱۹۶۲ آقای نهر در پارلمان هند چنین گفت «ما میخواهیم که مسئله سرحدی را حل کنیم» زیرا بنظر من اگر در پنجاه سال آینده ما در حال جنگ و ستیز و دشمنی زندگی کنیم هم برای ما و هم برای چین و هم برای آسیا شوم و زیان بخش خواهد بود. در پاسخ این سخنان حاکی از میل به سازش، پکن بار دیگر تقاضا کرد که مسئله از راه مذاکره حل شود، چین در یادداشت ۲۶ فوریه ۱۹۶۲ چنین گفت «همجواری جغرافیائی چین و هند و اختلافات مربوط بآن هرگز نباید از راه زور فیصله یابد. مسئله سرحدی چین و هند در هر تاریخی که باشد باید از راه مسالمت حل شود. این اختلافات هرچه زودتر حل شود هم بسود ملل چین و هند است و هم بسود صلح

جهانی ، دولت پکن با اشاره به نطق آقای نهر و در تاریخ ۱۱ فوریه از نوع اعلام کرد که ، « تاحدی که مربوط به چین است راه مذاکرات همواره باز است . » تقریباً هم زمان با این اعلام دولت پکن ، روزنامه « واشنگتن پست » از قول آقای نهر و در ضمن مصاحبه ای چنین نوشت ، اگر چینی ها حاکمیت هند را در چین اقصائی بپذیرند و در باره بقیه سرحدات نیز توافق بعمل آورند ممکن است جاده چین اقصائی را برای مقاصد غیر نظامی اجاره کنند.

یکماه بعد بمناسبت هوو جنجالی که احزاب مخالف در پارلمان هند راه انداختند آقای نهر و مطالبی را که قبل از روزنامه واشنگتن پست باو نسبت داده بود تکذیب کرد . در هند تب و حرارتی که همراه انتخابات است بالا میرفت. شمارهایی در دفاع از « خاک مقدس » هند داده میشد و صداهای خشمناکی هر نوع مذاکره را پیش از برآورده شدن تقاضاهای هند ، محکوم میساخت . اینکه باستثنای چند شاگرد گاندى همه گروه ها با همان شور و شوق از جنگ با چین در قلمروی حرف میزدند که خیلی دور و تقریباً برای هند غیر قابل دسترسی بود ، هم متناقض با اوضاع و احوال و هم قابل تأسف بود . نفرت موجهی که علیه چین بوجود آمده بود به نحو کم و بیش مرئی با هر گونه مخالفت با همزیستی مسالمت آمیز یکی تلقی میشد ، نه تنها با همزیستی مسالمت آمیز حتی با بیطرفی و با مفهوم نقشه گزاری سوسیالیستی هند و بطور خلاصه هر آنچه با سیاست نهر و ارتباط داشت یکی تلقی میشد. در این اثنا در آنطرف کوه ها یعنی در چین نیز تغییرات مهمی در حال تکوین بود . شمار « جهش بزرگ به پیش » ترك شده بود . پس از سه سال هرج و مرج اقتصادی و مواجه شدن با آفت های طبیعی بی سابقه ، بمناسبت حاصل خوب که بدست آمده بود ، کشور چین میخواست نفس تازه ای بکشد . علاوه بر این علائم زیادی وجود داشت حاکی از اینکه مبارزه بی رحمانه میان متعصبین مکتبی انعطاف ناپذیر و رهبران معتدل بسود این یکی ها خاتمه یافته است ، و در نتیجه متعصبین مکتبی در صدد این هستند که شکست داخلی خود را با یک سیاست خارجی خاصی جبران کنند ، این متعصبین مصمم بودند که حداقل سیاست خارجی را حتی انعطاف ناپذیر تر از گذشته بکنند.

ادعای چینی ها که هندی ها در سرحدات تحریکاتی بعمل آورده باشند غیر محتمل بنظر میرسد . البته در مواردی نظامیان ناچار بدون اینکه تعالیم دقیق از دهلی نو دریافت کننده عمل می کردند . همچنین ممکن است در آنطرف سرحدات هند پروازهای مبهم از طرف هواپیماهایی که هویت آنها نامعلوم بود بعمل آمده باشد ، همچنین ممکن است در زمین نیز اقداماتی بعمل آمده باشد که با اصولی

که رسماً از طرف دولت هند اعلام شده بود هماهنگ نباشد. اما آنچه از همه مهمتر است اینکه هندیها مصمم بودند سرزمینهای ازدست رفته در لاداخ را از نو بچنگ آورند و بهمین مناسبت پستهای مقدم نظامی خود را در سرزمینهای مورد اختلاف برقرار ساختند. هندیها نسبتاً عده زیادی سرباز بوسیله چتر در پشت سر مواضع نظامی چینیها و حتی گویا در مواردی فراتر از سرحداتی که خودشان مدعی یا طالب آن هستند پیاده کردند.

در سپتامبر سال ۱۹۶۲ چینیها (در ۱۵۰۰ کیلومتری سمت شرق) در خط ماگماهون جواب این حمله را دادند بقیه قضایا برای همه روشن است و از آن اطلاع دارند. وقتی که چین بطور یکجانبه عملیات نظامی را متوقف ساخت، نیروهای خود را تا حدود و خطوطی عقب راند که در اغلب موارد با ادعاها و درخواستهای هند مطابقت داشت، باستثنای ناحیه چین «اقصائی» که تنها در آنجا جاده نظامی خود را حفظ کردند، جائیکه ادعاهاى هند در آن ناحیه استحکام کمی دارد. از لحاظ ارضی وضع تقریباً بحالی برگشته بود که پیش از جنگ وجود داشت مذاکره همه وقت امکان پذیر است. در عین حال واسطه هائی وجود دارند که کوشش می کنند تا منازعات دو طرف را بر سر یک میز فیصله بدهند. اما در عمل همه چیز تغییر کرده است. مدت کوتاهی ۱۱۰۰ میلیون نفر جمعیت این دو کشور عظیم با هم در حال جنگ بودند. دو کشوری که سابقاً اینطور اعلام میکردند که تجربه های موهن سلطه بیگانه میان آنها نوعی همدردی دائمی بوجود آورده، با کمال تأسف از روی کینه علیه همدیگر صرف آرائی کرده اند لذت میبردند حوادثی پیش آمده که در روزنامه ها نوشته شد و در محافل مورد مذاکره قرار گرفت این گفته ها و نوشته ها، اقل برای آینده نزدیک برقراری دوستی بدون قید و شرط را میان چین و هند غیر ممکن می سازد. احساساتی بودن دوران پس از استعمار یکمرتبه جای خود را بر قابت قدرتهای بزرگ داد، رقابتی که حتی از استعمار نیز کهنسال تر است.

پرسی که باید بآن پاسخ داد اینست که چین چنین کاری را برای چه انجام داد؟ چرا یکن اقدام شدیدی را ترجیح داد که نتایج سیاسی و روانشناسی اش بر مراتب کمتر از امتیازهایی است که میتواند از این اقدام بدست آورد. چرا چین مصمم شد که این نیروی بزرگ غیر متناسب را بکاربرد تا خواستهای خود را بر ضد افکار عمومی جهان بکرسد بنشانند و با افکار عمومی جهان بستیز برخیزد و دوستانش را با خود مخالف کند؟ و همدردی متحدین خود را در معرض آزمایش قرار دهد و آنهم در لحظه ای که مشکلات داخلی او را بعداً کثر حزم و احتیاط دعوت میکرد؟ و

دست آخر این پرسش وجود دارد که چین کمونیست پس از سالها اعتراض کتبی و شفاهی بچه مناسب این انتخاب را بعمل آورد که بگوید گویا بیشتر از این نمیتوانسته است صبر کند و نیروهای مسلح را برای حل و تصفیه موضوع اختلاف بکار نبرد ؟ اینکه بعضی از مطالعه کنندگان اوضاع اظهار نظر کرده اند که هدف نهائی چین تسخیر هند بوده است کاملاً بیهوده و بی معنی است . بیشتر این احتمال وجود دارد که هدف چین متزلزل کردن موقعیت هند در کشورهای سرحدی هیمالیا مانند نپال و بوتان و سیکیسم باشد که بتواند عاقبت مقدمات تبدیل آنکشورها را با قمار سیاسی خود فراهم آورد . بعضی ها نیز از این نظر پشتیبانی کرده اند که شاید هدف چین در يك دور نمای وسیع تر این است که در طول خط ماگماهون نفوذ مستقیم خود را مثلاً درباره اقلیت هائی از نوع ناگاس Nagas پیش ببرد و تمایلات استقلال طلبانه آنها را برای خروج از اتحادیه هند در حال حاضر و یا آینده تشویق کند . در این مورد باید در نظر داشت که چینی ها پیش از عقب نشینی خودشان بزحمت چند کیلومتر با ناحیه ای که قبیله ناگاس در آنجا ساکن هستند فاصله داشتند و با وجود اینکه این قبیله در مدت هشت سال اخیر بر ضد هند در حالت شورش و طغیان بودند هیچگونه علامت و نشانه ای وجود ندارد که چینی ها آنها را از لحاظ مادی و حتی شفاهی تشویق کرده باشند و هیچگونه قصد ایجاد ارتباط با آنها نیز در بین نبوده است .

تمام این علل مفروض که از حالت بی معنی بودن تاحدود ممکن بودن گسترش پیدا کرده اند در هر حال جواب پرسش های ما را نداده اند . در حقیقت تنها جواب ممکن اینست که چین نقشه ای بسیار وسیع تر و پرمایه تر از کسب يك امتیاز سوق آجیشی محلی را دنبال میکند . شاید بتوان چهار عامل از این نقشه وسیع چین را بشکل زیر توضیح داد :

امکان دارد که هدف حقیقی چین، چنانکه بعضی ها از این نظر پشتیبانی کرده اند، این بوده است که هند را خوار و خفیف کند . ثانیاً ممکن است وضع داخلی چین علت این تظاهر بغرور و تکبر آنی باشد که عاقبت منجر بعمل تجاوز کارانه گشت . شاید علت سوم این باشد که بنظر هدهای از رهبران چین جاده ای که باید هند را بمقصد کمونیسم برساند تکرار بدون تغییر همان نمایشنامه تاریخی باشد که کمونیست های چین را بقدرت رساند ، و اینکه شاید این مداخلات خشن بتسریع این نحوه عمل کمک کند . خلاصه شاید دلیل چهارم این بوده است که چینی ها خواسته اند با وارد کردن ضربیه ای کاری بیک دولت بیطرف که در مسکوشان و منزلفتی دارد و توسل و قیاحانه بمداخله مسلحانه در مورد يك اختلاف سرحدی خروش فرا

تضعیف کرده و او را در وضع ناگوار قرار دهند .

اگر منظور چین این می‌بود که بکشورهای آسیائی نشان دهد که هیچکدام ازدول این قاره نمیتوانند درمقابل اراده او مقاومت نشان دهند ، در اینصورت هند تنها کشور آسیائی دارای وسائل و شان و مرتبت کافی میباشد بتواند درمقابل او ایستادگی کند . از این گذشته آزمایش ایجاد يك کشور نو (مدرن) با وسائل دموکراتیک و آزادمنشانه (لیبرال) در هند تنها نمونه‌ای بود که در مقیاس بزرگ میتواندست با نمونه رشد و توسعه چینی رقابت کند . اگر چین هند را مجبور کند که منابع مهم مالی خود را متشتت سازد و عوض سرمایه‌گذاری بخش‌های عمده‌ای از آنرا وقف تعلیمات نظامی کند این بمنزله تیشه زدن بریشه نمونه آزمایش هند است و میتواند قدرت جاذبه آنرا خیلی کم کند .

علاوه بر این مطابق تحلیل چین بنیاد سازمان سیاسی و اقتصادی هند خود بخود متمایل بفریب است . بنا بر دورنمای تحلیل چینی غیرمتمهد بودن نهرو تنها بمنزله پوششی برای پنهان ساختن اتحاد کشور هند با «امپریالیسم» است و با این وضع امپریالیسم بکمک نهروی بیطرف سرپل مهمی در آسیا برای جلوگیری از پیشرفت چین آماده میکند .

بنا بر این موهون ساختن هند برای چندین هدف چین مفید است . باین ترتیب شان و مرتبت هند پائین می‌آید . آزمایش رشد اقتصادی بکمک نقشه‌گذاری مبتنی بر متقاعد ساختن مردم (در مقابل نقشه‌گذاری اجباری) کند تر میشود ، این نظر از آن لحاظ مهم است که تنها رقیب نقشه‌گذاری اجباری چین در آسیا همان نمونه رشد هند است . چین در حالیکه فشار نظامی خود را بر هند ادامه میدهد میتواند امیدوار باشد که بتمام ملل آسیا و غیر آن نشان دهد که هند علاوه بر اینکه از لحاظ اقتصادی بطور شدید احتیاج بپشتیبانی غرب دارد، پس از این تقاضا کمک و پشتیبانی نظامی نیز میکند . با این اوضاع و احوال چین میخواهد به تبلیغات خود سروصورتی دهد و هند را يك تصویر ساده آسیائی از «امپریالیسم غربی» معرفی کند

اگر تمایل به موهون ساختن هند نقش مهمی در تصمیم چین داشته است بدون شك نیروهایی نیز که بمناسبت کشش‌های داخلی در چین وارد معرکه سیاسی شده‌اند دارای اهمیت مساوی با عامل نخستین بوده‌اند . دلایل زیادی در دست است که دوران «جهش بزرگ» وحدت گروه رهبران چینی را بطور اساسی و جدی متزلزل ساخته بود . روش «جهش بزرگ» که رابطه را باره و رسم گذشته بکلی گسسته بود ضربه محکمی بوحدت هدف وارد ساخته که مابین رهبران چین همواره وجود داشته ، وحدت هدفی که مدت ده سال وسیله بهم پیوستگی فوق‌العاده آنها بوده است .

شواهد نشان میدهند که طوفان بحث و مذاکره و انتقاد در میان رهبران چین کمونیست که از سال ۱۹۵۷ شروع شده است در لحظه‌ای بسازش میگراید که توده‌های ابر حوادث سیاسی در بالای کوه‌های هیمالیا رویهم انباشته میشوند. جهش بزرگ متوقف میشود. نتایج اقتصادی مصیبت بار آن حق را بآنها می‌دهد که از اول کار مخالف جهش بزرگ بودند. معذالک باز هم کار بخیر گذشت و سری از تن جدا نشد و حتی از خارج نمیشد پهلوانان مختلف این بحث و جدال عظیم را تشخیص داد. بهم پیوستگی افسانه‌ای ستاد رهبری چین با دیگری در مقابل فشار يك بحران بی مانند، بقیمت سازش در میان خود، نیروی مقاومت لازم را نشان داد.

اینکه این سازش چیست و چگونه است - در خارج از چین کسی از آن به اطمینان آگاهی دقیق ندارد. از اوضاع و احوال باروشنی تمام معلوم میشود که در صحنه سیاست داخلی طرفین امتیازاتی برای هم قائل شده‌اند - تعریف و تحسین شفاهی از کمون‌های از هم پاشیده شده یکی از علائم این میادله امتیازهاست - در سطح سیاست خارجی نیز سازشهای متناسب بعمل آمده است. و آن باین معنی است که دست کم قسمتی از موضوعها (یکه (تزهائیکه) مکتبی‌های انعطاف ناپذیر از آنها پشتیبانی میکردند جزئی از استراتژی رسمی جدید شد و نتیجه آن در سیاست خارجی این شد که موضع گرفتن در جدال چین و شوروی سخت تر گردید و در نزاع سرحدی چین و هند بکاربردن زور مجاز شناخته شد. در این مورد شکی وجود ندارد که این سازش بدین منظور بعمل آمد که توجه را از مشکلات داخلی بمسائل دیگر منحرف سازد (همان روش معمول کلاسیک) و همچنین وحدت رهبران را در مقابل مشکلات بین‌المللی سخت تر بهم پیوندد.

سومین عامل که در تصمیم رهبران چین درباره حمله بهند می‌تواند نقش مهمی بازی کرده باشد، شاید این باشد که آنها خواسته‌اند تصویر آزمایش سیاسی خودشان را در صحنه داخلی هند نیز پیاده کنند. بانفوذترین و انعطاف ناپذیرترین رهبران امروز چین مردانی هستند، که اگر تجربه‌ای نیز در اوضاع دنیای خارج داشته باشند، یا خیلی کم است و یا مساوی صفر است. آنها خاک چین را یا اصلا ترک نکرده‌اند و با فقط دیدارهای رسمی کوتاه از کشورهای مجاور کرده‌اند. آنها تربیت سیاسی و اجتماعی خود را در جریان مبارزه پیروزمندانهای بدست آورده‌اند که آنها را بقدرت رسانده است و چون این مبارزه بطور درخشان پیروزمندانه بوده از استنتاجهایی که از آزمایشهای داخلی خود می‌کنند خیلی مطمئن هستند و آنها را برای هر زمان و مکان صحیح و قابل انطباق می‌دانند. وجود موانع

مربوط بزبان مکالمه و بیشتر از آن جدائی ازدنیای خارج که وهن آوراست و بچین
تعمیل شده است ، همه وهمه موجب آن شده است که سیاست جامع جهانی چین
بسته و جامد باشد و بدون شك این عامل موثری در موقعیت سیاسی خاصی است
که چین نسبت ببقیه جهان در پیش گرفته .

چون رهبران چینی موقعیت سیاسی هند را مانند اوضاع گذشته داخلی خود
تلقی میکنند قاعدتا این ایمان را سخ را دارند که گویا هند همان آزمایش چین
را تکرار خواهد کرد و بطور جبری و یا حتی قضا و قدری عاقبت به پیروزی کمونیسم
خواهد رسید . البته شایهات هائی نیز وجود دارد که این نحوه استدلال را تأیید و
تشویق می کند . برای حزبی که بیشتر از پیش در حال فاسد شدن و بیشتر از پیش
در راه تابعی از جهان غرب شدن است و دارد رفته رفته بر از ندگی خود را برای روبرو
شدن با مسائل و مشکلات اساسی کشور از دست میدهد ، ناچار در فاصله کوتاه یا
درازای راه حل دیگری باقی نمی ماند مگر اینکه کشور تسلیم راه حل پیشنهادی
کمونیست ها گردد هر چند که موقعیت و شیوه عمل کمونیست ها در حال حاضر خیلی
درخشان نیست . بنا بر تحلیل چینی ها جریان در کشور خود آنها نیز مشابه هند
بوده است . رهبران چین با استدلال منحرف اعتقاد پیدا کرده اند که دخالت آنها
در جریان حوادث هند تحولات هند را بسود کمونیسم تسریع خواهد کرد . آنها
اینطور تصور و استدلال می کنند که حزب «کنکره» مانند «کونیانگ» چین رفته رفته
براست مزمایل خواهد شد و سایر تکاملی حوادث سیاسی حزب کنکره در جهت تمایل براست
رفته رفته بیشتر از گذشته نیز خواهد شد و عاقبت کمونیست های هند تنها عامل
سیاسی جدی برای نشستن بر جای حزبی خواهند بود که قدرت را در دست دارد .
تمایل رهبران چین بموهون ساختن هند و بکار انداختن نیروهای داخلی
برای افزایش دادن بکشتش های موجود داخلی و همچنین تصمیم رهبران چین
برای اینکه روش پیروزی مائو را در چین - در هند نیز تکرار کنند البته دلائلی
برای تصمیم حمله چین به شبه جزیره هند بوده است اما يك عامل چهارم
را نیز میتوان تصور کرد که تصمیم رهبران چین را راسخ تر کرده ، در میان عللی که
موجب اصطکاک چین و شوروی گردیده مخالفت پکن با روشی که مسکو در مقابل
عدهای از کشورهای بیطرف پیش گرفته ، يك علت ناچیز نیست تعیین موقعیتی که
کمونیست ها باید در مقابل دولتهای «بورژوازی ملی» و غیر متعهد پیش گیرند از
مدتها پیش موجب عدم توافق بین دورژیم پکن و مسکو بوده . اساس و پایه این
ناسازگاری شاید بیشتر مربوط بمامل اقتصادی باشد تا بحث ایدئولوژیک . کشور-
هائی از نوع مصر و هند و اندونزی از کمک های پیدریغ شوروی بیشتر برخوردار

بوده‌اند تاچین کمونیست . بخصوص هند از لحاظ کمک شوروی همواره از رجحان خاصی برخوردار بوده است و در منازعه سرحدی میان چین و هند که يك دولت بیطرف با متحد عمده مسکورو بروی هم قرار گرفته بودند - دولت شوروی تقریباً آشکارا طرف هند را گرفت .

رهبران چین در حین آغاز جنگ با هند شاید می‌خواستند با خروشف نشان دهند که کشوری که او کمک اقتصادی بی‌دریغ خود را بآن مبذول میدارد طبیعتاً بطرف جهان غرب متمایل می‌گردد ، آنها همچنین می‌خواستند ثابت کنند که همزیستی در شکلی که بیطرفی هنداز سوی امریکا و شوروی ضمانت شود تنها يك تصور واهی بیش نیست ، و ادامه دادن يك چنین سیاست اشتباه‌آمیز ممکن است اتحاد جماهیر شوروی را در مقابل این وضع دشوار قرار دهد که از کشوری با دادن اسلحه دفاع کننده آن کشور با متحد اصلی مسکو در حال جنگ است .

رهبران چین امیدوار بودند که با این روش خود خروشف را ناچار کنند که هلنا از کمک باقای نهر و صرف نظر کند و همدردی و همکاری خود را با چین اعلام دارد . صحیح است که پیشرفت نیروی چین در هند کیلومتر بکیلومتر وضع خروشف را مشکلتر می‌ساخت . رهبران چین باینترتیب باز هم دلایل مهم دیگری پیرونده ایدئولوژیک مخالفان داخلی خروشف می‌افزودند . علاوه بر این در حالیکه جدال ایدئولوژیک چین و شوروی با وج خود نزدیک میشد ، حمله در قلمرو هیمالیا بیک **هفته** لازم دیگر نیز کمک می‌کرد .

زمینه بحث میان خروشف و مائو حداقل در سطح ایدئولوژیک مربوط بموضوع زیر نیز بوده است ؛ ارزش نسبی يك سیاست همزیستی بهر قیمتی که شده باشد . سیاست خارجی مهاجم که تنها بمنظور ایجاد يك جنگ محدود پیش گرفته شود و تغییرات حاصله از منازعه مختصر میان چین و هند (هم در صحنه سیاست داخلی هند و هم در تعادل مجموع نیروها در آسیا) باین منظور بوده که موضوع زیر را باثبات رساند ؛ يك عمل مسلحانه سریع توأم با این تصمیم که جنگ را زیاد وسعت ندهد و بخصوص موجب بکار افتادن نیروهای هسته‌ای نگردد ، میتواند نتایج سیاسی مهم و مفیدی ببار آورد .

باینترتیب سرمسئله که عبارت از عقائد جامد و غرور و تکبر و نشاختن جهان خارجی باشد رهبران چین را متقاعد ساخته بود که جنگ با هند برای آنها مفید خواهد بود . اما اینکه بگوئیم نقش دقیق این و با آن عامل در این و یاد در آن لحظه از زمان (اعم از عوامل سوق الجیشی تا برسد بموامل کاملاً ایدئولوژیک) چه بوده است که رهبران چین را وادار باین تصمیم ساخته ، بمعلومات کنونی ، از اوضاع

چین غیرممکن است که بطور مطمئن تعیین شود . اما وقتی که عوامل ربط دهنده و سیمتر مناسبات چین و شوروی را در نظر میگیریم، بنظر میآید که میل با ثبات فواید سیاسی يك اقدام مسلحانه محدود ، در انتخابی که رهبران چین در حمله بهند کردند ، تاثیر قطعی داشته است .

اما صرف نظر از علل این اقدام آنچه حتمی بنظر میرسد اینست که آغاز جنگ در هیمالیا بمنزله پایان فصلی است که در باندونگ شروع شده بود. و برای پیش بینی محتوی به فصل آینده خوب است سود و زیان نهائی این محاسبه یعنی تغییراتی را که هم در چین و هم در هند پیش آمده است در مد نظر بگیریم

چین در جستجوی يك وجه مشترك آسیائی

سرچشمه اغلب عوامل لازم برای توضیح مسائل و مواضع سیاسی و غیر سیاسی چین امروز را باید در سال ۱۹۵۷ جستجو کرد که در سیاست آن کشور اثر قطعی داشته است. در این سال بود که اولین نقشه ۵ ساله با آخر رسید. در بهار همین سال اعتبارات شوروی به چین نه کشیده بود، تولید غلات بزحمت زیاد می توانست با نسبت افزایش جمعیت همگامی کند (افزایش جمعیت در سال تقریباً ۱۴ میلیون است)، پس از روی کار آمدن رژیم کمونیستی اولین بار بود که در این سال آثار و نشانه های تورم پیدامی شد. دولت برای اینکه بوعده های خود وفا کند مجبور بگرفتن تصمیمات سخت بود. پس از بحث های زیاد تصمیمی گرفته شد که در جهان کمونیست بی سابقه بود یعنی تبلیغات عظیم بمنظور نظارت بر موالید. ماشین تبلیغات رژیم چین با داشتن وسائل لازم و کافی با موفقیت و بازده زیاد بحرکت درآمد، در فاصله چندماه دیگر يك دهقان چینی پیدا نمی شد که اگر میخواست در مورد نظارت بر نوزاد کاری بکند نداند که چه باید کرد. اما پس از شش ماه این حمله تبلیغاتی همانگونه که دفعه آغاز شده بود پایان یافت.

امروز روشن شده است که در مدت این شش ماه مبارزه برای نظارت بر موالید يك بحث و مذاکره قطعی نیز در کار بوده است. رهبران محتاط چین می خواستند

که پیشرفت‌های سریع و گریچه تدریجی ۵ سال اخیر چین به همان ترتیب ادامه یابد، امارهبران بی‌حوصله خواهان ضرورت نوسازیهای جسورانه بودند. نو خواهان که بر عقائد خود خیلی استوار بودند لجوجانه پیروز گردیدند، و مصمم شدند آنچه را که تا بحال برای رشد و توسعه اقتصادی چین مانعی تلقی شده بود به یک ارزش اقتصادی مبدل کنند. بعبارت دیگر می‌خواستند عوض اینکه نیروی انسانی فراوان مانعی در مقابل ترقی اقتصادی سریع باشد آنرا بیک ابزار شتاب اقتصادی تبدیل کنند. برای اینکار تنها لازم است فورمولی پیدا کرد که بکمک آن بتوان بزرگترین ثروت خام چین را بحرکت در آورد و تجهیز کرد، یعنی نیروی بازوی مردم چین را. اگر چین فقیر است و نمی‌تواند ماشین‌آلات و تجهیزات صنعتی بخرد و اگر بمناسبت عقب مانده بودن نمی‌تواند ماشین‌آلاتی را که لازم دارد بخرد بسازد. اواز لحاظ روزگار دهقانان بیکار و یادهقانان نیمه بیکار خیلی ثروتمند است و گفته می‌شود که اینها می‌توانند جانشین آن تجهیزات مکانیکی گردند که چین فاقد آنست.

باینترتیب فورمول مذکور از اینقرار بود که در مدت چند ماه نیم میلیارد دهقان در ۲۶۵۰۰ کمون سازمان داده شدند. دولت میتواند در داخله این کمونها به تمام فعالیت نظارت داشته باشد حتی باینکه مثلاً غذای آنها از چه موادی بوجود می‌آید. علاوه بر این ۲۶۵۰۰ نفر کادر در رأس این کمونها قرار گرفتند که صاحب قدرت و اختیار مطلق بودند و میتوانند هر آن وظیفه‌ای را که بنظرشان مفید و ضروری مینمود برای اعضاء کمون تعیین کنند. باینترتیب بود که جهش بزرگ پیش آغاز گردید.

ام از اینکه این اقدام بزرگ بعنوان نوسازی اصیل بمنظور فراهم آوردن اجباری مبالغ عظیم برای سرمایه گذاری تشریح شود و یا بطور ساده آزمایش عظیمی برای سازمان دادن کار اجباری تصویر شود. در حال این مسئله محرز و مسلم است که از نوسازمان دادن افسانه دهقانان چینی بدون هیچگونه مقاومت سخت انجام یافت. در جریان سال ۱۹۵۸ آمار مختلف پیوسته نتایج فوق‌العاده این آزمایش بزرگ را اعلام میکرد. چینی‌ها با سروسدای زیاد اعلام می‌کردند که تولید صنعتی با سرعت زیاد افزایش می‌یابد و تولید غلات در مدت یکسال دو برابر شده. از اینها گذشته اعلام میشد که گویا نسبت افزایش دارد بازم شتاب بیشتری پیدا می‌کند، و برای سال آینده ترقیات نظیر ترقیات سال جاری پیش‌بینی میشد. اما هادیان آمار نمیتوانند مدت زیادی در مقابل زبان فصیح واقعیات مقاومت کنند. در بهار سال ۱۹۵۹ ناچار مبیایست واقعیت و رؤیا در مقابل هم قرار می‌گرفتند

و پکن می‌بایست اذعان کند که آمار حاکی از پیز و زی دوسال گذشته اشتباه آمیز بوده. پس از آن دیگر شکی در این مورد بخود راه نمیدادند که دولت در آمار مربوط بتولید از روی آگاهی دستکاری کرده است. اما برای اینکه قضاوت عینی کرده - دچار تصورات ذهنی نشویم باید توجه داشته باشیم که امواج اعداد و آمار که بطور مبالغه آمیز افزایش داده شده بودند از شهر پکن پخش میشدند و این آمار افسانه مانند را کادرهای حزبی متعصب انتشار میدادند و در کشورهایی که همه عوامل اجتماعی از قبیل علم و هنر و غیره همه و همه در خدمت هدف دولتی قرار داده میشوند (یعنی رژیم‌های توتالیتر) کارمندان جزء بخود اجازه نمیدهند که با خوشبینی رسمی رژیم مخالفت کنند بنا بر این دستکاری در آمار را میتوان باین کارمندان متوسط نسبت داد. در هر حال و هر چه بود میبایست اعتراف شود که غلات در سال ۱۹۵۸-۵۹ خیلی کمتر از آنچه اعلام شده بود تولید شد، و فولاد تولید شده در کوره‌های موسوم به «کوره جیبی» زیاد بدرد خور نبود و بعداً اینکه ترقی سالهای بعد خیلی کندتر خواهد بود.

پس از این بود که يك سكوت بزرگ حكمرما شد. در مدت دوسال هیچ آماري انتشار نیافت. بجای آن بشكار «دست راستی»ها پرداختند - گویا این شکار دست راستی‌ها حتی در مورد آنها ئیکه با تجهیز کردن از روی هرج و مرج توده‌ها مخالفت کرده بودند، صورت می‌پذیرفت. همزمان با این اوضاع گویا اوضاع جوی نیز با نقشه‌های پکن سر مخالفت نشان میداد، روزنامه‌ها آغاز باین کردند که بطور متناوب از خشکسالی و طغیان و خرابکاری رودخانه‌ها بحث کنند و این عوامل جوی مسئول از بین رفتن محصول نشان دهند. اما کم‌کم بجای شرح و تفصیل مربوط به آفات طبیعی و شمارش شکست‌ها و خلاءهایی که در کمون‌ها پیش آمده بود آغاز شد. در گاهی این شکست‌ها با طول و تفصیل نسبی منتشر میشد.

ملت چین اطلاع پیدا کرد که مدیریت کمون‌ها بی تجربه بوده است، و در اغلب موارد مستبدانه کار میکرده است، که بخش بزرگی از محصولات کمون بعنوان مالیات برداشت شده و دهقانان هیچگونه تشویق - برای بهتر کار کردن و تولید ندارند، ملت متوجه شد که از نیروی انسانی سوء استفاده شده و این نیروی بارور در طرحهای بیفائده بهدر رفته است، در حالیکه در موارد دیگر نیاز شدیدی بوجود آنها در کارهای کشاورزی موجود بوده است. در حالیکه در سال ۱۹۶۱ آفات آسمانی برای سومین بار از نو کشور را در معرض حمله قرار داده بود، این شایعه منتشر شد که می‌خواهند سیستم کمون‌ها را از بیخ و بن تغییر بدهند و از نو سازمان دهند.

روزنامه‌ها کم کم درباره اقداماتی بحث می‌کردند که برای تصحیح اشتباهات انجام یافته . میبایست ساعات کار کم شود ، و ساعت های کمتری برای تعلیمات سیاسی و حزبی وقف شود . خانواده‌های دهقانان از نو می‌توانستند مقدار کمی زمین در اختیار خود داشته باشند و میتوانستند در بازار آزاد ، که مخالفتی با آن بعمل نمی‌آمد ، آنچه را که از زمین مخصوص و محدود خود بدست آورده‌اند بفروشند . زارعین میتوانستند برعکس گذشته که بجای مزد امتیازات جنسی بشکل مواد غذایی با آنها داده میشد ، حالا از نو پول نقد نیز بعنوان مزد دریافت دارند و آن مقدار از مزد که با پول نقد تادیه میشد تا سه چهارم مزد نیز میرسید . بالاتر از همه اینها بفرض اینکه کمون بعنوان واحد اداری حفظ می‌شد پس از این مانند گذشته مدیریت کارها به شرکتهای تعاونی سابق روستاها واگذار گردید .

با وجود سکوت رسمی کم کم روشن شد که محصول در سال ۱۹۶۱ حتی از محصول سال ۱۹۵۷ کمتر بوده در حالیکه در این سال ۵۰ میلیون نفر مصرف کننده کمتر از سال ۱۹۶۱ بوده است . البته ناچار جیره بندی میبایست جدی باشد بالاتر از اینها ، کمبود محصول زراعی آثار خود را بر روی تولید صنعتی نیز میگذاشت . محصولات زراعی چین (مانند تمام کشورهای کم رشد) خواه بشکل مواد اولیه (مانند پنبه) خواه بشکل صادرات همواره تعیین کننده ضربان ترقی اقتصادی و بخصوص تولید صنعتی است . بنابراین تمجیبی ندارد که در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱ در تمام بخشها با انضمام بخش صنعت سنگین تولیدات چین دچار سقوط جدی گردید . بمناسبت اینکه دولت چین مجبور شد مقداری از ارز خارجی عزیزش را برای وارد کردن غلات مصرف کند ، کند شدن ضربان افزایش رشد اقتصادی موکدتر گردید . تنها در سال ۱۹۶۱ چین نزدیک به ۶ میلیون تن غلات خرید (مخصوصا از کانادا و استرالیا) که قسمتی از ۴۰ میلیون دلار (یا خیلی نزدیک بآن) قیمت آن بوسیله فروش نقره در بازارهای جهان غرب تامین شد . کمبود مواد اولیه در طول دو سال دشوار موجب بسته شدن بعضی از کارخانه‌های مهم گردید . حدود ۲۰ میلیون از کارگران و کارمندان که از روستاها به شهرهای بزرگ انتقال داده شده بودند از نو به روستاها فرستاده شدند زیرا وضع تغذیه بخصوص در شهرهای بزرگ سخت بود . بموجب بعضی گزارشها حدود نیم میلیون نفر تنها از کانتون و دو میلیون نفر از شانگهای به روستاها فرستاده شدند . و این مردم تخلیه شده از شهرها بودند که از ترس بد پذیرفته شدن در روستاهایی که خودشان محتاج بودند ، کوشش کردند که به مونگ کونگ که خود شهری پر جمعیت است ، پناه ببرند .

اوضاع واحوالی که در بهار سال ۱۹۶۱، موجب شد که سرحد هونگ کونگ برای مدتی باز شود، هنوز روشن نشده است. اما این واقعیت که چند تـرن مخصوص در اختیار پناهندگان قرار داده شد که بتوانند بر سرحد برسند نشان میدهد که باید این حادثه عجیب را بحساب عکس العمل معمولی یکن گـذار د که هر بار فشار سیاسی بنقطه بحرانی برسد در یچه اطمینانی را باز میگذارد.

می توان اینطور فرض کرد که باین دلیل سرحد ر امدتی باز گذاردند تا به چینی ها بفهمانند که حالا که هونگ کونگ پر جمعیت نیز آنها را قبول نکرده ایشان را به میهن خود پس میفرستند بنا بر این چاره ای جز تسلیم و رضا بر نوشت در کشور خویش ندارند. همزمان با این حوادث نسیم ملایم تحمل بر بالایی سر روشنفکرانی که پشت شان زیر بار تحمیلات خم شده میوزد. یکبار دیگر نویسندگان و هنرمندان تشویق میشدند که شکایات و دردهای خود را ابراز دارند بنوعیکه این اوضاع خاطره دوران فریبنده و بگذار صدها گل بشکفند، را نو میکنند.

بار دیگر از کادر حزبی تقاضا شد که به نظریات کارشناسان و متخصصین احترام بگذارد. برای جلب همکاری بقیه آ نهائی که (بورژوازی ملی) نامیده میشدند قرار شد در ازای اسناد خزانه که در مقابل سلب مالکیت از کارخانه ها و یاشرکت ها بآنها داده شده بود برای مدت سه سال بهره ای پرداخت شود. حتی تا آنجا پیش رفتند که به دانشمندان اجازه داده شد که کتابها و نظریات کلاسیک کنفوسیوس را مورد بحث قرار دهند، بدون شک این آزادی باین منظور است که پیوسته بودن گذشته را به مسائل حاد روز تاکید کنند.

پس از دو سال سکوت رسمی در مارس سال ۱۹۶۲ کنگره ملی خلق دعوت شد تا اجتماع کنند. برای اولین بار بود که جلسات این اجتماع در بسته و سری بود و تنها خلاصه ای از سخنرانی چوئن لای منتشر گردید. نخست وزیر در عین حال که مشکلات سخت موجود در کشاورزی را تایید کرد اطمینان داد که اوضاع بد پایان یافته و در مجموع اوضاع با سرعت روبه بهبودی میرود. این سخنرانی با وضوح اعلام کرد که اولویت در سرمایه گذاری بطور اساسی تغییر خواهد کرد. کشاورزی باید اولویت مطلق داشته باشد و صنعت سبک در درجه دوم اهمیت قرار داده شد تا دهقانان بتوانند کالاهای مصرفی را خریداری کنند و محرکی برای فعالیت آنها بوجود آید. صنایع سنگین که سابقا بر همه انواع سرمایه گذاری رجحان داشت حالا در درجه سوم اولویت قرار گرفت. برای اثبات و روشن کردن اینکه تاریخ انقلاب چین ورق نمیخورد و فصل تازه ای باز میشود نخست وزیر اعلام کرد که دوران امتحان و آزمایش

سپری شد و حالا کشور بطرف ضربان ترقی از روی احتیاط پیش میرود و آب و هوای محیط سیاسی برای توده‌ها قابل تحمل‌تر خواهد شد. در بهار سال ۱۹۶۲ اوضاع و احوال در مجموع خود از قراری بود که تشریح شد.

پس از سه سال محصول مصیبت‌بار حاصل ۱۹۶۲ بقدر کافی خوب شد. بنابه برآوردهائی که مقامات خارجی ببطرف بعمل آورده‌اند محصول سال ۱۹۶۲ ده درصد بر محصول سال گذشته فزونی داشته است؛ قوت غالب توده مردم چین را در رژیم غذائیشان غلات تشکیل میدهند، دولت چین نیز مقدار غلاتی را که حاصل میشود میزانی برای موفقیت خود در ترقی اقتصادی میدانند، بنا بر این خوب است اعداد و آمار را که در دست داریم مورد مطالعه قرار دهیم. دولت چین کمونیست پس از سه سال که بقدرت رسیده بود اعلام کرد که تولید غلات به ۱۵۴ میلیون تن رسیده است، محصولی که از بهترین سالهای پیش از جنگ نیز بالاتر بود. در خاتمه نقشه ۵ ساله اول یعنی در سال ۱۹۵۷ مقدار محصول غلات ۱۸۵ میلیون تن اعلام شد، که نسبت به یک نقشه ۵ ساله افزایش زیادی نیست بلکه بقدر کافی کم است و حتی از افزایشی که در همان سالها هند باروشهای ملایم‌تر بدست آورده بود تجاوز نمی‌کرد. پس از این در چین دوران آمار و اعداد غلط و اشتباه آمیز پیش می‌آید. حتی وقتی که اعلام شد آمار تصحیح شده‌اند باز هم ادعا شد که در ظرف یکسال محصول غلات از ۱۸۵ به ۲۵۰ میلیون تن افزایش یافته.

با در نظر گرفتن کارهای غول‌آسا که علاوه بر همه در مورد ساختن کانال‌ها و جمع‌آوری کودهای طبیعی، انجام یافته بود، حتی خود کارشناسان خارجی متمایل باین بودند که عدد ۲۵۰ میلیون تن را غیر قابل قبول تلقی نکنند. اما با در نظر گرفتن همه آنچه حادث شده امروز بنظر میرسد که بدبینانه‌ترین برآوردها بحقیقت نزدیک‌تر بوده است. بموجب این برآوردها تولید غلات در چین هرگز از ۲۰۰ میلیون تن تجاوز نکرده. حتی در سال ۱۹۵۸ و محصول سال ۱۹۶۲ از حدود ۱۸۰ تا ۱۹۰ میلیون تن تجاوز نکرده است هر چند که نسبت بسالهای پیش‌بهر بوده. این نتایج از آنچه انتظار و آرزوی آنرا داشتند خیلی کمتر است. عوض فراوانی موعود، محصول غله گرچه کافی بود، در هر حال توده مردم را بسختی دریافت دعوت می‌کردند. اما در هر حال باید در نظر داشت که از این مقدار بهر فرد چینی جیره‌ای بالاتر از آنچه می‌رسد که بهر فرد هندی نصیب می‌گردد.

بنابراین در سال ۱۹۶۲ چینی‌ها شروع کردند که کمی بهتر از گذشته بخورند حالا وظیفه مهم صنایع چین ساختن تراکتور و ماشین‌های کشاورزی مختلف و ساختن کود شیمیائی است. چون در سال ۱۹۶۳ اوضاع جوی مساعد بود بنظر میرسد که

محصول غلات از سال گذشته بهتر باشد. علائمی در دست است و نشان می‌دهد که سیاست نوین که برای کشاورزی رجب‌خان قائل شده، ثمره خوبی بار می‌آورد. روی هم رفته میتوان اینطور استنتاج کرد که پس از سالهای مصیبت بار ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ که مزارع چین در معرض آفات قرار داشتند و نتایج شوم که از آن حاصل شد، حالا ابهام و وضع تاریک اقتصاد چین جای خود را از نو بنظم و بهبودی میدهد.

حالا که افق اقتصاد چین روشن شده از توده مردم چین دعوت میشود که کابوس «جهش بزرگ» را فراموش کنند و از روی میل و رغبت برای رشد و توسعه اقتصادی کشور همکاری کنند. تصور میشود که جمعیت چین حالا از ۷۰۰ میلیون نفر تجاوز کرده است و چون همه چیز حالا بحال عادی بر میگردد نظارت بر موالید نیز از نو از طرف مقامات دولتی توصیه میشود. چون لای در شانگهای ضمن سخنرانی ماه ژانویه سال ۱۹۶۳ افشا کرد که نقشه ۵ ساله سوم شروع شده است. این اشاره بنقشه ۵ ساله بدون شرح و تفصیل بود و در این موضوع تمرد در کار بود که هدفهای آن اعلام نشود و حتی از سطح تولید که باید مبدا حرکت باشد نیز سخنی بمیان نیامد. آنچه که در این باره گفته شده اینست که کمی پیش کمیسیون برنامه گذاری از نو سازمان داده شده و لی فو چون *Litu - Chan* یکی از دشمنان «جهش بزرگ» رئیس کمیسیون باقی مانده است و اینکه مابین نائب رئیسها که تازه برگزیده شده اند سه نفر از طرفداران جهش بزرگ بوده اند و ۴ نفر دیگر و از جمله *po I - po I* یو ا یو نقشه گذار معروف و عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست چین که هر چهار نفر از انتقاد کنندگان علنی جهش بزرگ بوده اند.

نقشه ۵ ساله اول از ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۷ بود. از لحاظ تئوریک نقشه ۵ ساله دوم در ۳۱ دسامبر سال ۱۹۶۲ خاتمه یافته. اما این نقشه بمناسبت تجهیز از روی هرج و مرج برای جهش بزرگ تغییر شکل یافت و خاتمه آن نه در مطبوعات و نه در عمل اعلام نگردید، این نقشه در حقیقت در نتیجه شورش و شوق بر ترو دیاسه سال پیش مرد و از جهان رفت. در آن زمان متلاشی شدن اقتصاد در موارد مختلف فراوان بود. منحنی تولید با خط عمودی ساقط شده و مشاهده کنندگان اوضاع بمناسبت نبودن آمار و اعداد رسمی تنها میتوانند حدس بزنند که نقشه ۵ ساله سوم از کدام سطح تولید باید آغاز بکار کند. مثلاً میگفتند که تولید فولاد در سال ۱۹۶۰ به ۱۸ میلیون تن رسیده شاید حالا بنده میلیون تن پائین آمده باشد. پائین آمدن تولید در سایر موارد با استثنای منسوجات و کود شیمیایی و نفت خام، باید قابل مقایسه با فولاد باشد. نقشه ۵ ساله سوم لااقل بطور نهائی مفهوم متعادل ترو متدرج تر رشد اقتصادی را خواهد پذیرفت و بمنزله تاج سر سیاست منطبق شدن با اوضاع

و احوال واقعی خواهد بود، علاوه بر این لازمست که استراتژی اقتصادی منطبق با هدفهای سیاست تازه چین گردد، علائم خاصه این سیاست نوین عبارت از يك سلسله شمارهایی است مبنی بر آگاه کردن مردم چین که پشت گرمی آنها پس از این باید تنها بکوششهای خودشان باشد.

چین که از سال ۱۹۴۹ در تغییر و تحول دائمی بود اکنون دارد ورود بیک مرحله نو از آزاد ساختن خود را سازمان میدهد. یکبار دیگر آرا و افکار با اوضاع و احوال تازه تطبیق داده میشود، سرعت نیز هماهنگ با واقعیات میگردد، و در هدفها تجدید نظری شود و از نو مورد مطالعه قرار میگیرد، و روشها نیز تغییر میکنند. اما هرگز هدف بزرگ تبدیل ساختن چین بیک کشور صنعتی بزرگ با يك میلیارد جمعیت ترك نشده است. آنچه تغییر یافته سرعتی است که باید با آن چین بطرف این هدف عالی راه ببیماید.

حالا این سؤال پیش میآید که این سازش با واقعیات چند مدت دوام خواهد داشت؟ آیا این سازش تا موقع خاتمه یافتن مشکلات اقتصادی کنونی میتواند ادامه یابد؟ جواب این سؤال بیشتر از همه مربوط به نتیجه آن مبارزه داخلی است که در دوران «جهش بزرگ» پیوستگی موروثی گروه رهبران چین را از هم گسیخت. در حقیقت مفاهیم رقابت آمیز که دو گروه مشخص از رهبران چین دارند کشور را مدت درازی در يك حالت کشش حادثگاه داشت، حتی این حالت حاد در خارج از سرحدات نیز منعکس گردید. اسرار آمیز بودن سیاست پکن که کم و کیف اوضاع را از نظرها پنهان میدارد این اجازه را نمیدهد که بتوان با آسانی پهلوانان عمده این غم نساه سیاست داخلی را تشخیص داد. حالا تا حدودی یقین است که شخصیت هائیکه بر علیه زیاده رویهای جهش بزرگ بوده اند از اینقرار هستند: چن یون **Chen yun** نائب نخست وزیر که یکی از با اعتمادترین اقتصاددانان کشور است و مارشال پنگ تهوئه **Peng-Teh - Huai** که از قهرمانان معروف جنگ داخلی و مورد احترام همه است. او نائب نخست وزیر بود و تا زمان مغضوب و معزول شدنش (یعنی سال ۱۹۵۹) وزیر دفاع چین کمونیست بود، او رهبران چین را باین متهم ساخت که با سازمان دادن جهش بزرگ در حقیقت هرج و مرج ایجاد کرده اند، بد لین پوچو **Linpo - Chu** یکی از سیاستداران مورد احترام همه و چانگ کون تین **Changwen - tien** سفیر کبیر سابق چین در مسکو و فرستاده مخصوص وزارت امور خارجه چین در زمان مغضوب شدنش. میتوان تصور کرد که چوئن لای و مارشال چن یی **Chenyi** وزیر امور خارجه که هر دو آنها از روشنفکران بزرگ هستند نیز

از دوستداران حزم و احتیاط بوده‌اند هر چند که علناً اظهار نکرده‌اند. عده‌ای از شخصیت‌های برجسته که دارای تمایلات مکتبی سخت هستند و برای رسیدن به هدف هیچ حوصله‌ای بخرج نمی‌دهند از این قرارند: - لیو شائوچی کارشناس متعصب سازمان دادن توده‌ها و رئیس جمهور فعلی چین توده‌ای و تنگه‌شیائو پینگ **Tengshiao - ping** دبیر کل حزب باروچی پرازشور و شوق و تندوتیز و پنگ چن **Peng - Chen** انقلابی قهرمان و رئیس شهرداری پکن. علیرغم احتیاط کاری نسبی گروهی که اول بآنها اشاره شد مردان گروہ دوم بطور انعطاف ناپذیری از این فکر پشتیبانی کرده‌اند که تحول و تکامل اقتصادی باید با شتاب بیرحمانه پیش برود، این پیشرفت از لحاظ قربانیان انسانی بهر قیمتی می‌خواهد تمام شود بی‌اهمیت است و هر خطری را نیز در سیاست خارجی بار آورد باید ناچیز شمرد.

مائوتسه تونگ که رسماً رئیس حزب و عملاً متنفذترین مرد این کشور است کوشی کرده است که بر فراز این منازعه قرار گیرد و بعنوان واسطه بآن تسلط پیدا کند. اینکه تمایل او بیکدام طرف می‌چربیده است هرگز بطور جدی پنهان نمانده است. نام او باشکار کردن دست راستیها توأم است و همچنین علاقه و رجحانی که او برای نو کردن تئوری مارکسیست - لنینیست دارد او را آشکارا در صف آنهائی قرار داده که می‌خواهند راه رسیدن به هدف را معجز آسا کوتاه کنند. بنظر میرسد که امروز پیوستگی گروه رهبران از نو برقرار گردیده. اوضاع و احوال باضافه مجازاتهای اقتصادی خروشف، پیروزی تز اعتدالی‌ها را تأمین کرده است. نظری از خارج با اوضاع و احوال چین نشان می‌دهد که تنها تحولی در آرایش نفوذهای طرفین است که قابل توجه است.

اگر اعتدالی‌ها و هواداران حزم در سیاست داخلی پیروز شده‌اند، چنین بنظر می‌رسد که در مورد سیاست خارجی تندروان نظریات خود را بکرسی نشانداده‌اند. هر چند در داخله کشور یک سلسله امتیازات به اعتدالی‌ها داده شده و اوضاع با واقعیات تطبیق داده شده و رژیم ملایم‌تر گردیده، اما موقعیت چین در مقابل دنیای خارج از نو دارای خاصیت جمود و انعطاف ناپذیری فوق‌العاده گردیده است.

برای توضیح این تضاد باید مسئله وسیع‌تر نفوذ وضعیت داخلی چین را در مناسبات خارجی‌اش مورد مطالعه قرار داد. واضح است که تسلط قدرت مطلق در مدت زمان دراز در چین وجدا ساختن کنونی چینی‌ها از بقیه جهان و اینکه آنها دنیای خارج از کشور خود را اصولاً نمی‌شناسند، موجب شده است که

رهبران چین نظریات منحرف و غیرواقع بینانه‌ای در مورد دنیای غیرچینی و همچنین در مورد امکانات خودشان داشته باشند و بنابراین تصمیم‌های آن‌ها را پس از این نمی‌توان با اصول مسلم منطق سازش داد و تحلیل کرد.

چون مسئله خیلی روشن نیست، بهتر است که با واقعیات محکم استناد کنیم. سیاست خارجی چین، مانند سیاست سایر کشورها، بوسیله خود رئیس اول کشور یعنی بمناسبت تمایل او به داشتن قدرت و بمناسبت منافع سوق‌الجیشی و اقتصادی و بمقدار کمتری بمناسبت رجحان‌های ایدئولوژیک تعیین می‌شود.

اتحاد چین و شوروی به این احتیاجات جواب می‌داد. این اتحاد اجازه می‌داد که چین رژیم نوین خود را که در نتیجه مبارزه‌های سالیان دراز جنگ داخلی و بین‌المللی بوجود آورده است مستحکم کند و یک ضمانت بین‌المللی نیرومند و محترم را بوجود آورد که در هیچ زمانی از یک قرن با این طرق امکان پذیر نبوده است.

این اتحاد تهدید ضد انقلابی را که دشمنان رژیم از آن پشتیبانی می‌کنند دور می‌ساخت، و چین را آماده این می‌کرد که بتواند پایه و اساس یک صنعت سنگین با عظمت را بنهد. اما در طرف دیگر این موازنه حساب نکات دیگری نیز بود.

سپارتمی شوروی بدون قید و شرط در دسترس چین نبود نه بخاطر تصرف تایوان (فورموز) و نه برای راندن نیروی ارتش امریکاییها از کشورهای مجاور چین. کمک اقتصادی شوروی بچین معادل سه میلیارد و نیم دلار بود و کمتر از یک پنجم آن اعتبارات کوتاه مدت بود، دولت چین نه تنها میبایست قسمت اعظم این قرضه را با صادرات خود بپردازد بلکه خیلی از کشورهای بیطرف از شوروی کمک متقابل سخاوتمندانه تری با شرایط مساعدتر دریافت کرده بودند. باین جریانه میبایست نکته زیر نیز اضافه شود که چین خوب درک کرده بود که مسکو اقدامات سیاسی چین را در کشورهایی که بنظر چینی‌ها می‌بایست از لحاظ سیاسی و جغرافیائی مناسبات نزدیکتری با چین داشته باشند تا با شوروی، نه تنها تأیید نمی‌کرد بلکه با این سیاست مخالفت نیز می‌ورزید.

فهمیدن این مسئله آسان است که چینی‌ها که انقلاب خود را بدون کمک نظامی شوروی انجام داده بودند وقتی خاطرات دوران استالین را بیاد می‌آوردند که میخواست کمونیست‌های چین منافع خود را فدای منافع سوق‌الجیشی و سیاست جهانی شوروی کنند، اینها که تجسم فرور و تکبر و اعتقاد بپیدایش بهشت موعود کشور قدیمی خود بودند و در گذشت قرون و دهور تمدن مستغنی را در جریان تاریخ داشته‌اند، بزحمت امکان پذیر بود که جاه‌طلبی‌ها و منافع ملی خود را فدای منافع

دولت شوروی سازند . بادر نظر گرفتن این نکات طبیعی و غیر قابل اجتناب است که مذاکره و بحث دائمی در بین این اتحادیه برای بهبودی وضع اقتصادی چین وجود داشته باشد تا وضع او را بیشتر از پیش از لحاظ اقتصادی و نظامی و سیاسی-ایدئولوژیک بهتر کند و رونق دهد .

درداخله اتحاد جهان کمونیست مناسبات قدرت بقدرت (دولت بدولت) در پیشرفت و تکامل بود. چین مایل بود که حجم کمکهای اقتصادی و فنی با افزایش یابد ، او مایل بود که در ابداع سپر امنی کمک بیشتری بآورد ، او طالب آزادی بیشتر و وسیعتری در این مورد بود که تساوی سیاسی و ایدئولوژیک اش محرز شود. بی شک شخصیت دو فرد اول و بازیگرهای اصلی این دو صحنه سیاسی در وخامت این مذاکرات و منازعه نقش داشته است . ساختمان روحی و مزاجی خروشف و ماثو ته تونگ با هم ناسازگارند و کم کم خشم و عداوت شخصی ایندو نفر مانع عمدهای برای امتیازهای بین الاثنینی گردیده که ممکن بود دوطرف برای هم قائل شوند . حوادثی که موجب وخامت اوضاع و بحث بین دوطرف شد برای همه روشن است .

در دسامبر ۱۹۵۷ هنوز سازشی امکان پذیر بود . در اعلامیه ای که در سال مذکور در مسکو از طرف اجتماع احزاب کمونیست جهان صادر شد شناسائی تساوی چین کمونیست با محرز دانستن نقش روسیه بعنوان رهبر و قانونگذار بلامنازع مذهب بزرگ دنیائی دوران معاصر ، هنوز جائی داشت . پس از دوران منازعات کوچک و فحاشی و ناسازگویی مرحله بعدی کنفرانس سال ۱۹۶۰ مسکو بود . در این کنفرانس برای اولین بار در تاریخ این مکتب حزب کمونیست چین در حضور هشتاد و یک حزب کمونیست کشورهای دیگر علناً از افکار عمومی کمونیست های جهان استمداد کرد . در جواب مذمت های شدید نماینده چینی که تنگ هزیائو پینگ **Tenhsiao-Pinh** بود سولف حزب کمونیست چین را متهم باین کرد که نه تنها در میان احزاب کمونیست مختلف تبلیغات ضد شوروی میکند و میخواهد جناح مخالف شوروی بوجود آورد بلکه این کوشش و تحریکات را نیز میکند که خود حزب کمونیست شوروی را از رهبرانش جدا سازد . همانطور که انتظار میرفت درخواست چینی ها با شکست کامل روبرو شد . هفتاد و سه حزب از احزاب حاضر در کنفرانس مسکو موضع گرفتن خاص پکن را محکوم دانستند . علاوه بر آلبانی چند حزب کمونیست آسیائی نیز از پکن جانبداری کردند . باین ترتیب در بین جهان کمونیست برای اولین بار ساختمان کوچک نمونه (ماکت) بلوک احزاب کمونیست کشورهای کم رشد در مقابل شوروی ساخته شد .

درد و سال پس از این تاریخ (۱۹۶۰) مناسبات چین و شوروی میان کوشش برای سازش و یاسخت‌تر کردن اوضاع نوسان میکرد. بازرگانی میان دو کشور که به یک سوم مقداری که در سال ۱۹۵۹ بود پائین آمده بود مثل اینکه از نو داشت وسعت پیدا میکرد. معدودی از کارشناسان و اهل فن شوروی از نو به چین برگشتند تا در آنجا کار کنند. گاه بگاهی پیام‌های دوستانه رد و بدل میشد. لاقلاً، چین سعی و کوشش خود را برای جلب پشتیبانی سایر احزاب کمونیست ادامه میداد، هند همچنان در معرض حمله و انتقاد قرار داشت، در سال ۱۹۶۳ زمانیکه مجرای کوبا بحث و جدال را از نو زنده کرد و آتشبازی نوین فحش و ناسزا و وارد کردن اتهامات رونق گرفت، حملات به هند نیز بعد اعلای خود رسید. باین ترتیب بود که ناچار حوادث کار را با آنجا رساندند که در تابستان و پائیز سال ۱۹۶۳ اعلامیه‌های متقابل و قاطع از هر دو طرف صادر شد. نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین با ۲۵ ماده مکتبی‌اش بمنزله بمبارزه طلبیدن علنی رهبری روسیه نسبت به نهضت کمونیستی جهان بود، شاید مدلول این نامه ۲۵ ماده‌ای این باشد که تبدیل منشور جدید بین الملل کمونیسم گردد. در یکماه بعد جواب حزب کمونیست شوروی نیز خیلی صریح بود، این نامه ادعاها و مقاصد حزب کمونیست چین را رد کرده بود و بآن داغ باطله می‌زد و باین اوضاع امیدی برای سازش باقی نمی‌ماند مگر با تغییر یافتن رهبری در این و یا آن کشور. طبیعتاً این امکان وجود دارد که تمام اینها تظاهر نوین همان سوءظن سیاست‌جهانی (ژئوپلیتیک) دو کشور بزرگ از اثر اداهای مختلف باشد که از قرون ودهور به بعد وجود داشته است، دو کشوری که دارای سجدات مشترک عظیم و آسیب‌پذیر اند. اما آنچه که در اختلافهای کنونی اساسی است و تازگی دارد اینست که هر کدام از این دو کشور باید کمونیسم را با شرائط رشد و توسعه کشور خودشان تطبیق دهند که دارای شرائط کاملاً متفاوت است. اغلب فراموش می‌شود که اتحاد شوروی کشوری است که تراکم جمعیت در هر کیلومترش کمتر است. در اولین نقشه ۵ ساله عده جمعیت حتی کمتر شد. بزرگترین مسئله رشد و توسعه شوروی این بود که مکانیزه شدن کشور تشویق شود و بتواند جای نیروی انسانی را که کم است بگیرد. بمکس چین کشور پر جمعیتی است و هر سال باید از ۱۴ میلیون کودکان تازه‌وارد خویش پذیرائی کند. مسئله مهم و درجه اول چین بمکس شوروی بجای مکانیزه کردن و تشویق آن - اینست که یک فورمول اجتماعی شایسته و مناسب پیدا کند که با تجهیز نیروی بارور انسانی فراوانی بتواند تدارکات و آذوقه‌گیری برای یک صنعت مدرن را تکمیل کند. و این بدان معنی است که بطور خلاصه بزرگترین مشغولیت فکری چین اینست که روش‌های شوروی

را با شرایط کشور پرجمعیت و کم رشد چین تطبیق دهد .

اگرچین بخواهد تنها پیروی از سرمشق شوروی قناعت ورزد (تاسال ۱۹۵۷ اینگونه عمل میشد) افزایش بهمن وار جمعیت تمام پیروزیهای او را چارو میکند و تقریباً مساوی صفر میسازد. اگرچین کوشش کند که روشهای شوروی را با شرایط خاص خود تطبیق دهد (چنانکه در دوران «جهش بزرگ» این سعی و اهتمام بملآمد) او را بکفر و زندقه متهم میسازند (چنانکه ساختند) و در عین حال این وسوسه در رهبران چین بوجود خواهد آمد (چنانکه این وسوسه پیدا شده است) که آنها خود را مختصر عین بزرگ يك روش نوین رشد و توسعه فرض کنند که رقیب سرمشق شوروی باشد، روش نوینی که برای کشورهای کم رشد بهتر و مناسبتر از روش شوروی باشد، بنابراین روش تازه باید برای چین يك موقعیت ممتاز ایدئولوژیک ایجاد کند. بنابراین اگر اعتدالی‌های چین کم کردن بحرانهای داخلی را طالبند، باید ناچار کندی شدن ضربان رشد و توسعه را نیز بپذیرند. اما اگر نواخواهان انعطاف ناپذیر چین يك ترقی سریع را نوید میدهند، آنها هم بنوبه خود این توانائی را ندارند تا بر بحرانها مشکلات خارجی پیروز شوند که روش بخصوص خود آنها بوجودشان آورده است.

بن بستى که میان رهبران چین شکاف ایجاد کرده همین است. و سرچشمه اختلاف بین چین و شوروی نیز همین است. کند کردن ترقی و پیشرفت که پیروزی اعتدالی‌ها را در بر دارد هیچ نوع راه دراز مدت را برای حل مشکلات عظیم و غول اساسی چین نشان نمیدهد، حتی اگر حجم کمک شوروی که تا سال ۱۹۵۷ داده میشد از نو برقرار شود. رو بروی این موقعیت رهبران چین در انتخاب یکی از دو روش ممکن مختارند. این تصور امکان پذیر است که چینی‌ها امیدوارند که پس از تغییر یافتن رهبری در شوروی ممکن است آنها بتوانند بر اساس تساوی طرفین وضع خود را با شوروی در بطن جهان کمونیستی که دارای فرماندهی دوگانه باشد، بهتر کنند. در این صورت هدف نخستین رهبران متعصب و انعطاف ناپذیر و مکتبی چین این خواهد بود که تیشه بریشه آن رهبران کنونی شوروی بزنند که هدف اولیه شان نزدیک شدن با مریکاست و باید مهمات لازم برای مبارزه ایدئولوژیک را برای دشمنان داخلی رهبران کنونی آماده سازند. چینی‌ها این اقدامات را صبورانه و در این انتظار انجام خواهند داد که جانشینان خروشف امتیازات سوق الجیشی و سیاسی اتحاد با چین را برای خود مفید تر برآورد کنند و آماده این باشند که بهای اقتصادی و نظامی این اتحاد را بچین بپردازند.

اما در عین حال ممکن است که چینی‌ها امید برقراری هرگونه مناسبات

دوستانه را با شوروی برای همیشه ازدست داده باشند و باین نتیجه رسیده باشند با رسیدن باوج فراوانی و رفاه مادی، جامعه شوروی بدون برگشت محکوم باینست که سازشی باجهان سرمایهداری بکند. در اینصورت حتی اگر بمنای کند شدن ترقی اقتصادی چین باشد، پکن باید بطور تدریجی درصدد تهیه منابعی باشد که برای تدارکات صنعتی اش ضروری هستند. باید شبکه‌ای از پشتیبانی خارجی برای خود فراهم آورد، باینترتیب که احزاب کمونیست کشورهای کم‌رشد را زیر پرچم انقلابی خود درنوعی از بین‌الملل قفرا، گردآورد و از صمیم قلب خود را وقف نقش تازه خود بسازد، تشکیل دادن کانون ناراضی‌هایی که نیمی از بشریت را تشکیل میدهند

برای مدت کوتاهی میتوان این دو اقدام یاروش را باهم جمع کرد. اعتقاد به بناگذاشتن بهشت موعود در نهاد چین سرشته است او با این روحیه میتواند نقش نو خود را که تبدیل کردن چین بکشور ما در انقلاب باشد بخوبی ایفا کند و در عین حال تمام پلها را برای پیشواز یک رژیم شوروی که برای او قابل قبول تر باشد، خراب نکند. اما پس از مدت زمانی دوران این سازش با آخر میرسد و گرفتن تصمیمات از طرفین محترم و غیر قابل برگشت میشود. در تحول اوضاع لحظه‌هایی پیش خواهد آمد که نزدیک شدن امریکا با شوروی و یا بمنوان مثال تهدات نوین ایدئولوژیک و اقتصادی چین غیر قابل برگشت یعنی یکطرفه و ضروری خواهند شد. در این لحظه است که دوران عبور که در پیش داریم سر خواهد آمد و یک تغییر بزرگ در تعادل نیروهای جهانی پیدا خواهد شد.

راه حلی که رهبران چین در فکر خود می‌پروراندند چه شکلی میتواند داشته باشد؟ محتمل است که چین، مانند ژاپن و روسیه که پیش از او اینکار را کرده‌اند، راه خود را در آماده ساختن یک پایگاه صنعت سنگین مدرن ادامه دهد و این پایگاه بمنزله نیروی محرکه (لوکوموتیو) رشد اقتصادی و نظامی او باشد. در این دوران چنانکه در ژاپن و روسیه نیز چنین بود، ماشین‌ها بصورتی کند خواهند توانست وارد میدان شده جانشین و یا تکمیل‌کننده تلاش نیروی انسانی پرکار و کوشای توده‌های چین گردد. پس از نو کردن (مدرنیزه) کشاورزی، نگاهداری و توسعه دادن بپایگاه صنعتی که خود موجود است مهمترین و اساسی‌ترین هدف اقتصادی چین خواهد بود برای ارضای این آرزو لازم است که تجهیزات دقیق‌تر و پیچیده‌تر وارد میدان گردد و برای اینکار کمک فنی و اعتبارات دراز مدت به‌پژان وسیعی بدست آید.

صرفاً بناً بملاحظات بازرگانی و بفرض بدتر شدن مناسبات سیاسی چین و شوروی تمام آنچه برای چین ضروری است ممکن است از شوروی وارد شود. نزدیک شدن روسیه و آمریکا منشاء تغییر موقعت چین خواهد شد، معذالک این احتمال خیلی کم است که آمریکا سرچشمه مهمی برای تهیه تجهیزات صنعتی و کمک فنی و اعتبارات درازمدت برای چین گردد. البته اروپای غربی آماده برای ایفای این نقش خواهد بود اما نه بطور وسیع و کافی. این واقعیتی است که نه آمریکا و نه اروپای غربی نیازی بکالاهائی ندارند که چین میتواند برای مبادله عرضه کند. بعکس ژاپن بتوبی میتواند هر دو نقش را بازی کند. تهیه کردن ماشین آلات مناسب و در مقابل پذیرفتن مواد خام چین که مورد نیاز صنعت ژاپن است، او در حال کنونی آن مواد خام را از کشورهای دوردست وارد میکند آنهم با ارزی که که تهیه کردنش کار آسانی نیست.

پیش از اینکه «جهش بزرگ» اقتصاد چین را مختل کند سالانه کالائی معادل سه میلیارد دلار وارد میکرد و در مقابل آن کالاهای و محصولات خود را صادر میکرد. در این دوران مقداری کمتر از یک پنجم این مقدار با کشورهای غیر کمونیست داد و ستد میشد. از آن زمان تاکنون شاید بازرگانی چین با شوروی بیک سوم حجم اولیه اش تنزل کرده باشد. اگر پیش از سال ۱۹۵۸ نیز تمایلی برای متنوع ساختن توزیع جغرافیائی محصولات بازرگانی چین وجود داشته، این تمایل در حال حاضر تبدیل بیک ضرورت جدی گردیده است.

پیش از «جهش بزرگ» بازرگانی چین بالغ بر ۴۰۰ میلیون دلار بود. بازرگانی با جهان غیر کمونیست بخصوص با کشورهای آسیای جنوب شرقی بالغ به نزدیک دو مقابل این میگردد. در حال حاضر با وجود مشکلاتی که چین با آنها روبروست بازرگانی با این کشورها در همان سطح سابق باقیمانده است. اما بهبود یافتن دائمی اوضاع اقتصادی و تنوع روزافزون بازرگانی بلوک شوروی و متوجه شدن این بدنیای غیر کمونیست، با احتمال زیاد کار را با آنجا خواهد کشاند که مبادلات بین چین کمونیست و کشورهای غیر کمونیست فزونی دائمی پیدا کنند. بمناسبت اینکه حالا در چین نفت استخراج میشود و رفته رفته فزونی مییابد بنوعی که نیازمندی چین بشوروی از لحاظ تدارک نفت کاهش مییابد ممکن است بازرگانی با جهان غیر کمونیست باز هم یکی بیشتر شود، و این پیش آمد به چین اجازه دهد که با زیاد کردن صادرات بتواند کالاهای وارداتی بیشتری را خریداری کند. اگر فرض کنیم که در آینده نزدیک اقتصاد چین تنها با آن سطح برسد که در سال ۱۹۵۸

بود و نیز فرض کنیم که سطح بازرگانی با بلوک شوروی که پائین آمده است در همان سطح باقی بماند ، در این صورت چین قادر خواهد بود که بیشترازدو میلیارد دلار در هر سال بخارج صادر کند و در عوض کالاهای وارداتی برای خود از جهان غیر کمونیست خریداری کند . این برآورد از روی احتیاط زیاد بعمل آمده است در صورتیکه چین چند محصول خوب بدست آورد این اعداد میتوانند خیلی بیشتر شوند . بمناسبت تمام این دلائل . محتمل است که گشایش باب بازرگانی با چین از طرف کشورهای غیر کمونیست بخوبی استقبال شود و حتی ممکن است رقابتی بین صادر کنندگان غربی بوجود آید تا بتوانند سهم خود را از بازار چین بدست آورند .

اما کشوری که برای بازی کردن نقش موثر و قاطع در طرح های آینده چین تعیین شده مطابق فرمان واقعیات و بطور جبری ژاپن است . نزدیکی جغرافیائی و قرنهای روابط تاریخی و فرهنگی و اقتصادی بعضیها را در هر يك از این دو کشور به آرزوی ارباب دوا سبه چین و ژاپن می خواند که باندازه کافی نیرومند باشد که بتواند چهارمین مرکز قدرت (پس از آمریکا و شوروی و اتحادیه اروپای غربی) را در منطقه معتدل شمال کره زمین ، تشکیل دهد . در وضع حاضر ژاپنیها ملاحظه میکنند که بطور مصنوعی از قاره آسیا بریده شده اند . علاوه بر این نگرانی بزرگ ژاپنیها برای آینده بمناسبت تحولی است که بازرگانی خارجی موردی آنها پس از جنگ دچار شده و این کشور را تابعی از يك شبکه بازرگانی مصنوعی قرار داده است که فراوان آسیب پذیر است . پیش از جنگ بخش بزرگ بازرگانی ژاپن با آسیا بود . بخش عمده مواد خام لازم برای صنایع ژاپن نیز از آسیا وارد میشد بازرگانی امروز ژاپن با قاره آسیا بخش کوچکی از کل بازرگانی خارجی است . اغلب اقتصاد دانان و سیاستمداران ژاپنی این عقیده را دارند که کشور آنها در مورد مواد اولیه غذایی و مواد سوخت کیه از خارج وارد می شود بیشتر از حد لزوم تابع آمریکا شده و باقتصاد آن کشور وابستگی پیدا کرده .

البته اقتصاد امروز ژاپن از هر زمانی شکوفاتر و بارونق تر است . اما عامل اصلی این شکفتگی و رونق که بسط یافتن شدید صنایع سنگین است تقاضا دارد که ژاپن از هم اکنون در فکر بازار های تازه و با ثبات برای حجم دائما رو با افزایش صادرات صنعتی خود باشد . چین میتواند برای ژاپن بازاری باشد که تقریبا تمام نشدنی و دائمی است . چین میتواند واردات خود را از ژاپن بمیزان

زیاد بامحصولات زراعتی و مواد اولیه بپردازد که ژاپن بآنها نیازمند است. و سوسه این بازار برای ژاپن خیلی قوی است اما تاکنون اهمیت قاطع بازار آمریکا مانع از این شده است که ژاپن با نزدیک شدن سریع به چین آمریکا را ناراحت کند. بمناسبت روابط اقتصادی با تایوان (فرموز) و بخصوص بمناسبت فشار آمریکا هنوز ژاپن حتی روابط سیاسی نیز با چین ندارد. اما دلایل زیاد با وجود مخالفت هائیکه آمریکا بکند بنظر میآید که ژاپنیها مصمم اند که پس از این روابط بازرگانی با چین را توسعه دهند و به نزدیک شدن بهم سرعت بخشند. از همه اینها گذشته زمینه نیز برای این نزدیکی بمناسبت قرارداد ۵ ساله مبادله اجناس آماده شده، و تازگی يك برنامه بازرگانی نیمه رسمی برقرار گردیده. يك مسئله مهمتر، اجازه داده شده که در مقابل پرداخت هائیکه به تاخیر افتاده بعضی قراردادهای مخصوص بسته شود، و راه باز کردن اعتبارهای وسیع تر باز شده. در ۱۹۶۲ ژاپن ۴۰ میلیون دلار کالا به چین فروخته است (یعنی ۱۳۰ در صد بیشتر از سال گذشته) این بآن معنی است که ژاپن در تهیه تجهیزات صنعتی برای چین از تمام کشورهای غربی پیش افتاده است. اینها تازه بسیار حقیرند و این مقدار بزحمت ۴ درصد صادرات ژاپن را تشکیل میدهد. درمیدان دید مقامات رسمی این تازه شروع کار است در صورتی که موانع یکبار برای همیشه از پیش پا برداشته شود میتوان در انتظار بسط و توسعه سریع مبادلات چین و ژاپن بود. اگر خرابی بیشتر روابط شوروی و چین این کشور را مجبور کند که درباره روابط اقتصادی آینده اش نقشه های تازه طرح کند بسط و توسعه روابط اقتصادی بین دو کشور چین و ژاپن میتواند به نسبت خیلی عظیم ترقی کند. اما زمینه روانشناسی و سیاسی بيشك اهمیت بیشتری دارند تا اعداد.

هیئت های نمایندگی خصوصی یا نیمه رسمی ژاپن پشت سر هم به چین اعزام شده اند، در محافل دولتی ژاپن شخصیت های خیلی بانفوذ هوادار نزدیکتر کردن مناسبات با چین هستند. یکی از اعضاء حزب لیبرال دموکرات که قدرت رادر دست دارد یعنی آقای تاکازاکی در سال ۱۹۶۲ يك هیئت بازرگانی به پکن اعزام داشته و تا آنجا پیشرفت که از رسیدن روزی بحث بمیان آورد که يك «نقشه شومان» بین چین و ژاپن وارد عمل شود. بنا باین فرضیه «هر دو کشور نظارت ملی بر صنایع آهن و فولاد را ترك گفته مشترکاً آنرا اداره خواهند کرد»، تا عاقبت يك صلح پایدار میان دو کشور برقرار سازند.

آقای تاکازاکی که عضو هیئت وزرا نیز بود اعلام کرده است که امکان

دارد ژاپن و چین همراه سایر کشورهای آسیائی نمونه‌ای از بازار مشترک نیرومند بوجود آورند که بتواند احترام متقابل سیستم‌های سیاسی مختلف را تأمین کند. این نکته کاملاً قابل فهم است که ژاپن از تمایلات انحصارطلبانه در حال افزایش اتحادیه‌هایی که در غرب صنعتی تشکیلا میشوند نگران است. یقیناً است که هرگونه کوشش یا تمایل برای پایان دادن به جنگ و برادرکشی که در گذشته بین ژاپن و چین بود جاذبه‌ای دارد درست مانند جاذبه احساساتی نزدیک شدن آلمان و فرانسه در اروپا.

در حال حاضر تمام اینها بمنزله رویائی بیش نیست. این آرا به دواسبه برای فردای نزدیک نیست. آنهایی که این چشم‌انداز را پیش‌بینی میکنند در حقیقت دوربین هستند، چشم‌های آنان به زمان آینده‌ای دوخته شده که اقتصاد چین تغییرات و تحولات شگرفی پیدا خواهد کرد و احتمالاً آنها در جهت واقعیات احترام‌ناپذیر آینده فکر میکنند.

برای کامل ساختن این ملاحظات باید دید که چین با مناطق خیلی مهم کره و ویتنام روابط خیلی صمیمانه ایجاد کرده است و مناسبات بسیار دوستانه نیز با اکثریت بزرگ سکنه آسیای جنوب شرقی دارد که زیر سلطه حکومت‌های بیطرف زندگی میکنند. شاید این پیش‌بینی مجاز باشد که در خلال خطوط این نقشه پرمایه آمادگی مقدماتی برای ابداع یک آسیای شرقی را دیده بتواند جانشین برای اتحادیه روسیه و چین باشد. سرحدات جغرافیائی این اتحادیه بزرگ خطوط آخرین سرحدات نفوذ فرهنگی چین را خواهد پوشاند. نیروی انسانی این اتحادیه مساوی ثلثی از بشریت خواهد بود. بهم پیوستگی قلمروهای عمده این اتحادیه بوسیله مخرج مشترک یک تمدن و فرهنگ و فلسفه دولتی باسلطه تعیین خواهد شد که گهواره آن چین بوده است. گفته شد که همه اینها در حال حاضر چشم‌انداز دوری است. هر اندازه که مناسبات چین و شوروی بیشتر تغییر و تحول پذیرد بهمان اندازه این طرح اولیه شکل دقیق‌تری بخود خواهد گرفت. این طرح اولیه که هنوز شکل دقیق بخود نگرفته هر قدر مبهم نیز باشد اجازه میدهد که روشنائی نسبی بعضی از وجوه تشریح نشده جدال هیمالیا بیفکند. منهدم کردن شان و مقام آزمایش آزادیخواهانه (لیبرال) هند و افخار آمیز و سرافراز نشان دادن نمونه رشد و توسعه چینی که تنها نمونه‌ایست که گویا میتواند یک کشور کم‌رشد را با آزادی سیاسی و اقتصادی نائل سازد، از قرار معلوم بنظر رهبران چین بمنزله شرط مقدماتی است که در نظر آسیائی‌ها چین را طوری تصویر کند که نباید و نمیتوان بر علیه اراده

او رفتاری کرد .

ممکن است کوشش کرد که دورتر را نیز دید . وقتی چینی‌ها آینده کشور خودشان را در چهارچوب نژادی و فرهنگی که زیاد ترقی کرده و مساعدترین شده باشد در نظر میگیرند ، باین موضوع نیز فکر میکنند که تنها توده‌های مردم چین هستند که برای دشمن فرضی آینده آنها ماده خام برای تشکیل واحدهای بزرگ پیاده نظام که بآن نیاز دارد میتواند تهیه کند ، شاید بنظر رهبران چین چنین آمده باشد که چه بهتر که مقاصد و ادعاهای نظامی‌هند را منهدم ساخت و نیروهای تقسیم‌کننده در داخل کشور هند را نیز تشویق و ترغیب کرد .

بیهوده است که در حال حاضر این سؤال را از خود بکنیم که سخت‌ترین رهبر چینی که تنها در قالب‌های مکتبی فکری کند مناسبات چین را با دنیای خارج چگونه تصویر می‌کند . اعتدالی‌ها قدرت استدلالشان هر چه باشد در شرائط کنونی مناسبات جهانی محکوم باین هستند که ضعیف و آسیب‌پذیر بمانند . آنچه که از نیروهای اعتدالی باقی مانده است یا بمناسبت مسائل و مشکلات غول‌آسای بزرگی که کشور در مقابل خود دارد محو و نابود میشوند و یا در نتیجه کوتاه بینی سیاست غربی که این انزوای موهن را برگردن چین بار می‌کند .

آنها می‌که اهرم‌های فرماندهی را در دست دارند خوب بکشور مسلطند . وقتیکه مرز هونگ‌گونگ عملاً باز بود ، این موضوع جلب توجه کرد که حتی یک نفر اونیفورم پوش به گروه کسانی که فرار کرده و یا پناهنده میشدند نه پیوست . چینی‌ها با شور و شوقی چه زیاد و چه کم محکوم باینند که پیشروی (مارش) اجباری خود را بیایان برسانند . مادام که جدا ساختن چینی‌ها از بقیه جهان دوام دارد نه از شدت انضباط لازم برای داخله کشور چین می‌توان کاست و نه از سر سختی اراده برای صادر کردن اصول عقاید چینی بخارج .

111

هند:

افول دوران نهر و

زمانیکه هند آزادی خود را اعلام کرد ، با وجود تیره بختی زنده تودم
های فراوانش ، کشوری بود که از همه کشور های کم رشد موانع کمتری در مقابل
خود داشت . همراه مسائل ومشکلات غول آسا از سرمایه شگرفی نیز برخوردار
بود . کیفیت دستگاه اداری وسیستم قضائی آزموده هند از همان آغاز کار نوید ثبات
اجتماعی رامیداد . دانشگاههای خیلی مهم که در تاریخ دونسل پیش و جلوتر
از آنکه این لوکس در سایر کشورهای کم رشد مجازا ممکن شناخته شده باشد ،
در هند تاسیس شده بود و این میبایست به کیفیت و کمیت عدوی اقلیت روشنفکر
کمک زیادی بکند . تحولات سیاسی که در آخرین مرحله دوران استعماری پیش
آمده بود اجازه میداد که عده بیشتری از هندیها آزمایش کافی اداری بدست آورند
و برای گرفتن تصمیم عادت کنند و خود را برای بمهده گرفتن مسئولیت های
عمومی آماده سازند . بعضی تاسیسات سیاسی استقرار یافته بودند که راه فراری
برای ناراضیهای عمومی بشمار میآمدند . علاوه بر اینها هند این خوشبختی

رانیز داشت که از آغاز بر خورداری از استقلال بوسیله رهبرانی اداره میشد که دارای تار و پودی استثنائی بودند و درخور احترام تمام جهانیان .

رویه‌م انباشته شدن اینگونه عوامل مساعد کمک زیادی به هند کرد تا ثبات تاسیسات اجتماعی خود را حفظ کند و ثمره ادامه داشتن اوضاع و گسیخته نشدن آن را ، با موفقیت به چینه . کافی است تنهایك نظر سطحی بسایر کشور- هائی که تازه با استقلال رسیده اند انداخت تا مشاهده کرد که این عوامل برای هند چه ارزش شگرفی داشته و بخوبی دید که این عوامل برای هند يك موقعیت بین‌المللی با ارزشی را بوجود آورده که خیلی بالاتر از آنچه‌ی‌است که واقعیت نیرو- های هند اجازه میداد. بعضی اوضاع و احوال دیگر نیز بكمك هند شتافتند تا شان و مقام او را که ناشی از چنین موقعیت ممتازی بود در نظر سایر کشور های تازه آزاد شده بیشتر نیز سازد .

اولا عظمت جغرافیائی خود عاملی بود که بذهن میزد و فکر را زیر تاثیر خود قرار میداد. باید در نظر گرفت که دولت مستقر در دهلی نو به سر نوشت توده‌های بزرگی حکومت میکرد که از مجموع سکنه آمریکای جنوبی و آفریقا بیشتر هستند، و دست آخر از اقدام برای آزادی اقتصادی هند هم دنیای غرب و هم اتحاد شوروی پشتیبانی و هواداری میکردند بدون اینکه هند از لحاظ اتحادیه‌های نظامی باین و یا آن طرف وابستگی داشته باشد . بعد هم هند اولین کشور بزرگی است که کوشش برای نو کردن (مدرنیزه) رژیم اجتماعی را بجای اینکه بشصونت اعمال کند با اصول نقشه گذاری اختیاری و متقاعد ساختن مردم به پیروی از آن دنبال میکند . بهمین مناسبات و دلائل بود که آزمایش نوع هندی هم برای مستعمره‌های سابق و هم برای استعمارکننده‌های سابق دارای اهمیت و معنی خاص بود نه تنها متقاعد شدن از روی ایمان و داشتن حسن نیت و عمل و منافع - دول غربی در این رژیم می‌توانستند با هم هماهنگ باشند بلکه کشورهای جوان و مستقل نیز می‌توانستند از آن بعنوان نمونه سرمشق گرفته و برای آن افتخار و اعتباری قائل باشند.

حتما اغلب مسافرهای غربی که به هند می‌روند درباره قریب الوقوع بودن ترازدی در هند مبالغه میکنند . این مشاهده کنندگان غربی که مطابق منطق و استنتاج غربی تربیت شده‌اند و برای تحمل انسانی از لحاظ کمیت حدی قائل‌اند ، مشاهده بدبختی رویه‌م انباشته هند و رنج بردن بمیزان وسیع مردم

آن و عظمت فوق العاده مشکلاتی که بنظر حل نشدن می آیند، نمیتواند تحت تاثیر شان قرار نهد. بخصوص برای اینکه این مطالعه کنندگان غربی برای تحمل رنج انسانی حدی قائل اند، آنها توجه باین ندارند که نیروی عظیم بی اعتنائی و یا بی اثری و تنبلی و همچنین روح عدم فعالیت مربوط به حالت زیست شناسی موروثی که از بدی تغذیه اجداد ناشی شده است و بی حسی که از ترکیب جهالت و سن و اوهام و خرافات بوجود آمده باضافه آب و هوای آزار دهنده جامعه هندی را چقدر تحت تاثیر قرار داده و بنابراین حد تحمل بی پایان آنها در رنج بردن قابل مقایسه با موازین غربی نیست.

پس از ذکر همه اینها باید توجه داشت که نتایج مثبتی نیز گرفته شده است. در بعضی از موارد نتایج مثبت اقدامات خیلی برجسته بوده است و امارات بهترین دلیل اثبات این ادعا هستند. در حساب آخر این لاک پشت عظیم هند در مدت سیزده سال دوران نقشه گذاری راهی را پیموده است. اگر روی هم رفته ترقیات هند کند بوده اما در راه صحیح حرکت کرده. و سرانجام همانطور که اشاره شد یکنواخت بودن حزن و آرتور ترقی اقلا این حسن را در برداشته است که زیان فراوانی از لحاظ مادی و انسانی فراهم نیاورده، زبانی که رژیم های جور و باسلطه ناچار در پیچ و تاب اقدامات آنی دچار آن میشوند. البته در سال ۱۹۶۳ راه رفتن کند لاک پشت حالت تردید نیز پیدا کرده يك اضطراب و نگرانی از روی عدم اطمینان او را فرا گرفت. بنظر می آمد که هند سر چهار راهی رسیده است. شاید در تاریخ هند این لحظه آغاز پایان یافتن دوران نهروست و شاید هم که در آن لحظات چیزی فوق العاده و اساسی وجود داشته باشد. حمله چین در گردا - گرد هیمالیا هندی را غافلگیر کرد که خود را برای روبرو شدن با آن آماده نکرده بود. این حمله ضعف نظامی هند را آشکار کرد، تصورات راجع سیاست خارجی را منهدم ساخت و واهی بودن آنرا نشان داد، و با شدت توهینی که وارد شد، ضربه جبران ناپذیر به شان و مقام هند در آسیا و غیر آن وارد آمد. هم زمان با این وضع بود که تمایل باینکه از تاسیسات دموکراتیک دوری گزینند در حوالی آسیای جنوب شرقی، استقرار یافته بود.

چین در تمام کشورهای همسایه از لحاظ سیاسی زمینه مساعد بدست آورده در حالیکه جد اماندن هند رو با افزایش است. در حالی که حالت مزاجی نهرو رو بخرابی بود حوادثی که در هیمالیا و سیاست بین المللی پیش آمد به شان و مقام نهرو که آسیب ناپذیر تلقی می شد آسیب وارد آورد، عناصر خیلی محافظه کار و موقعیت بدست آوردند که از این اوضاع بسود خود امتیازات سیاسی بدست آورند.

علاوه بر این نزاع چین در زمانی شروع شد که هند در نقشه ۵ ساله سومش، که در حال اجرا شدن بود، با مشکلات جدی روبرو شده بود و تازه داشت روشن میشد که آن نقشه حتی جوابگوی انتظارات مختصری نیز نیست که از آن انتظار میرفت. گره‌های خفکان جدی در اقتصاد ملی هند ظاهر میشد و افزایش سالیانه جمعیت آغاز کرده بود که از ده میلیون نفر نیز تجاوز کند. پس از این هند مجبور میشد که بخش بزرگی از منابع و درآمد باریک خود را وقف تسلیحات دفاعی کند. آنچه که میبایست سطح زندگی توده را کمی بهتر و قابل تحمل‌تر کند ناچار باید در مقابل هواپیما و تانک و توپ‌های خریداری شده پرداخت بشود. تنها تسلیت در میان اینهمه بدبختی‌ها این که در نتیجه حمله چین احساسات ملی آگاه و زنده شده بود که میتوانست برای اتحاد و یگانگی الهام بخش باشد و کوشش‌های محرکه بیشتری را راه اندازد. اما شمله‌های شور و شوق با سرعت خاموش شد و اشتغال فکری همیشگی برای تهیه یک بشقاب آش برنج از نوصحنه راتحت‌تأثیر خود گرفت. اگر لحظه‌ای اینطور تصور میشد که شور و شوق احساسات ملی برای هموار ساختن راه‌های مشکل‌کمک کرده و بعضی از تضادهای اساسی را که مانعی در مقابل ضربان ترقی ایجاد کرده بودند از سر راه برداشت، سئوالی که در حال حاضر مطرح است اینست: آیا بحران و تشنج جدید اوضاع که تازه پیدا شده ضربان بسیار کند ترقی کشور را که در این سیزده سال داشته در معرض خطر قرار نمیدهد؟

مشکلات اقتصادی برای رئیس‌کشور زمینه پشت پرده بحران کنونی را تشکیل میدهد. هند در نقشه ۵ ساله اول و بعد دومش به ترتیب معادل ۷ و بعد از آن ۱۳ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کرده. در ده ساله اول این دوران تحول طبق نقشه درآمد ملی بطور متوسط ۴ درصد بوده. اگر این عایدی عادلانه و صحیح توزیع میشد باین معنی بود که درآمد سرانه در سال ۵۱ درصد بالا رفته. تولید کشاورزی منظم و تولید صنعتی بسرعتی بیشتر از آن بالا میرفت. میشد در تمام قلمرو هند مشاهده کرد که کارخانه‌ها تازه سر با آسمان میکشند. کشور شروع باین کرده بود که همه چیز را از اتومبیل و رادار گرفته تا آنتی بیوتیک‌ها و آلات و ابزار دقیق فنی خود بسازد. نقشه ۵ ساله سوم (۶۶-۱۹۶۱) ازین هم پرا دعاتر بود. این نقشه سرمایه‌گذاری را در حدود ۲۱ میلیارد دلار و ترقیات متناسب سریع در تمام قلمروهای اقتصاد را پیش بینی کرده بود. اما ترقی اقتصادی یک کشور کم رشد قابل مقایسه با کوه نوردی است که بار زیادی به‌مراه دارد. نه تنها لازم است که اوتامان نیروی خود را بکاربرد، بلکه لازم است که برای صعود به قله‌های

مرتفع دست‌دوستان ماهر و با تجربه نیز با و یاری کند تا عاقبت خود او به تنهایی بتواند روبه‌دفع پیش برود. لازمه پیشرفت مناسب اینست که علاوه بر صادرات و ارز حاصل از آن کشور بتواند ارزهای ضروری دیگر را برای خرید تجهیزات صنعتی و پرداخت حقوق و مزد و مزایای کارشناسان به‌مده بگیرد، یعنی ارزش حاصل از کمک‌های دوستانه خارجی. از ۱۹۵۸ به بعد هند مجبور بوده است که از این کمک دوستانه به پیشرفت خود بیشتر از پیش کمک بگیرد. کمک خارجی به شکل کمک بلاعوض و اعتبارات و کمک فنی در اداره کردن مالی نقشه‌های ۵ ساله هند نقش همواره رو به افزایش داشته، این کمک‌ها میبایست ثلثی از سرمایه گذارهای پیش‌بینی شده برای نقشه ۵ ساله سوم را در حال اجرا تدارک کنند. به‌بارت خیلی روشنی نقشه‌گذاران هند پیش خود هفت میلیارد دلار کمک خارجی را برای دوران (۶۶-۱۹۶۱) بخود وعده داده بودند. و این بآن معنی بود که هند از سال ۱۹۶۱ به بعد، تا سال ۱۹۶۶، سالانه مبلغ ۱۲۵۰ میلیون دلار کمک خارجی دریافت کند و این رقم تقریباً معادل کمکی است که تمام کشورهای کم‌رشد روبه‌هم رفته دریافت میکنند.

در دو سال اول سومین نقشه ۵ ساله، این مبلغ در اختیار هند گذارده شد. اما پس از آن روشن شده است که حتی حجم این مبلغ بی‌اندازه بزرگ کمک خارجی نیز کافی نخواهد بود - که اگر هند بخواهد همان‌ضربان ترقی اقتصادی را نگاهدارد و در عین حال نیروی دفاعی خود را که هزار میلیون دلار یا بیشتر در سال است تقویت کند. در این صورت کمک خارجی باید دو مقابل شود. بنابراین در نیمه راه نقشه ۵ ساله سوم، موقعیت بکلی عوض شده است. در بهار سال ۱۹۶۳ وزیر دارائی سختگیر آقای دسی *Devi* بودجه جدید سال را به مجلس تقدیم کرد. و این در زمانی بود که از تجاوز نیروهای چینی به سرحدات چند ماهی بیشتر نگذشته بود و کشور برای فداکاریهای آماده بود. اما اعداد و آمار که وزیر دارائی عرضه میکرد از پیش‌بینی‌های بدبین‌ترین اشخاص نیز فراتر میرفت.

کسر بودجه دولت میبایست با دریافت و مالیات و عوارض بیشتری جبران شود و هزینه دفاع کشوری که بیشتر از دو مقابل شده بود، بیشتر از نیمی از بودجه کشور را جذب میکرد، حتی اکنون میست لندن نوشت «اقلیت مرفه‌های هند هیچ نوع از خود گذشتگی گرچه ناچیز هم باشد به‌مده نکرده است.» اما سطح زندگی مردمانی که خود دچار بینوائی و بیچارگی هستند میبایست بیشتر تنزل کند، زیرا مالیات بر واردات سنگین تر گردید و پس انداز اجباری و مالیاتهای

تازه مستقیم و غیر مستقیم افزوده شد. قیمت موادی که ضرورت اولیه داشتند و از جمله نفت که در خانداری شهری برای طبخ مصرف میشود بطور بیرحمانه بالا رفت. میلیونها از مردم که تاکنون برای پرداخت مالیات بردرآمد فقیر تلقی میشدند پس از این تاریخ جزء مشمولین مالیات بردرآمد شمرده شدند. برای توده‌های بزرگی از مردم که محکوم باین بودند که بامعدل ۳۰ فرانک جدید فرانسه (حدود ۵۰ تا ۵۵ تومان) در ماه زندگی کنند اضافه شدن قیمت صابون و سیگار و چایی و دارو يك بلیه مستقیم و بزرگتری بود تا حمله چین به نقاطی از سرحدات دور دست که عده بسیار قلیلی میتوانستند در روی نقشه جغرافیا نشان شان بدهند. مشکلات و سئوالاتی که در حال حاضر و مستقیماً مطرح بود از این قرار بود، سئوالاتی که نشانه بیماریهای اجتماعی عمیق‌تر و عمومی‌تر بود.

در حقیقت حمله چین به سرحدات درهیمالیا و هند را در مقابل بن‌بستی قرار داد که خیلی ناراحت‌کننده‌تر بود. اگر دولت هند برای دفاع از کشور کم خرج میکرد در حقیقت مهاجم فرضی را دعوت به حمله میکرد. اگر مصارف زیادی برای دفاع کشوری اختصاص میداد اساس و پایه اقتصادی کشور را متزلزل میساخت. در هر حال بخشی از اقتصاد یعنی بخش مخصوص تسلیحات که محکوم به توسعه یافتن بود درست آن قسمت از اقتصاد بود که دچار گره خفقان اقتصادی گردیده بود. و مجموعه رشد اقتصادی را کند میکرد. يك تحمیل تازه این خطر را داشت که اقتصاد کشور را دچار سرنوشت شوم تغییر ناپذیر سازد.

عللی که بموجب آنها و با وجود کمک زیاد خارجی، نقشه ۵ ساله سوم دچار مشکلات وخیم شده است متعددند. شاید مهم‌ترین آنها این باشد که کشاورزی بقدر کافی و بسرعت کافی توسعه پیدا نکرده است. اما علل دیگری نیز وجود دارند. حمل و نقل و تهیه مواد مربوط به ایجاد انرژی مطابق پیش‌بینی‌های لازم پیشرفت نکرده بودند. استخراج ذغال و تولید فولاد بخلاف برنامه پیش بینی شده عقب مانده بودند علاوه بر اینها همواره از لحاظ ارز خارجی و گروه لازم برای مدیریت مضیق وجود داشت.

حالا از مهمترین بخش که اثر قاطع نیز دارد شروع به بحث میکنیم یعنی از کشاورزی. مطمئن‌ترین وسیله برای به خطر انداختن آینده اقتصادی هند بوجود آمدن تورم است، و وسیله مبارزه با تورم رشد تولید کشاورزی است. مسائل تاحدی ساده هستند. از هر ده نفر هندی هفت نفر در کشاورزی مشغول کار است. اینها نزدیک نیمی از درآمد ملی و بطور غیر مستقیم سه چهارم درآمد مربوط به صادرات را بوجود می‌آورند. اما با وجود اینکه هند يك کشور کاملاً کشاورزی است معذک

توانائی اینترا ندارد که میلیونها جمعیت در حال افزایش خود را که ازدیادشان رفته رفته سریعتر نیز میشود غذا بدهد . با وجود اینکه مازاد غلات آمریکائی بی دریغ در اختیار هندی گذاشته میشود و جای مقداری از این کمبود را میگیرد معذلك هندی مجبور است مقداری از ارز ذیقیمت خود را فدای وارد کردن کمبود غلات کند. حتی با وجود اینکه تولید کشاورزی را ۳۵ درصد بالا برده مجبور است سالی سه تا ۵ میلیون تن غلات وارد کند، بنوعیکه بیشتر از ده درصد هزینه وارداتی هند بمصرف خرید و وارد کردن غلات میرسد.

در حقیقت اگر آمریکائیاها پرداخت ارزش غلات مازاد خود را با رویه هند دریافت نمیکردند از مدتها پیش بار سنگین تغذیه میلیونها مردم کمراقتصاد هند راخم میکرد و این بار سنگین ابدًا با نقشه رشد و توسعه سازگاری نداشت.

میان سالهای ۶۱ - ۱۹۵۵ تولید سالیانه حبوبات غذائی از رقم ۶۵ تا ۷۰ تقریباً به رقم ۷۵ تا ۸۰ میلیون بالغ شده است ، این مقدار درست همان چیزی است که نسبت را بالای افزایش جمعیت نگاه میدارد . اما این افزایش تولید کشاورزی از راه توسعه دادن سطح کشت تحمیل شده است و این نوع سیاست افزایش تولید کشاورزی ناچار دارای حدی طبیعی است . در عوض اضافه محصول در واحد ثابت کشاورزی بمیزان کمی ترقی کرده است - با وجود اینکه محصولی که کشاورز هندی از واحد سطح زمین بدست میآورد نسبت بدیگر کشور ها از پست ترین مقادیر است و نیز با وجود اینکه در این ده سال اخیر سرمایه گذاریهای هنگفتی در این بخش شده است . این امید بود که در سال ۱۹۶۶ یعنی سال آخر نقشه ۵ ساله سوم تولید غلات به ۱۰۰ میلیون تن خواهد رسید مقداری که برای تغذیه ۵۰۰ میلیون نفر که هند در آن سال جمعیت خواهد داشت کافی باشد . این بآن معنی است که در مدت نقشه ۵ ساله سوم در هر سال تولید غلات ۶ درصد افزایش داشته باشد . اما در واقعیت و در عمل تولید غلات برای تغذیه در مدت سه سال اخیر در حدود رقم ۸۰ میلیون تن متوقف گردیده . اگر مقدار اندك يك چهارم تن غله را برای هر نفر در سال محاسبه کنیم ، میبایست تنها برای تغذیه نوزادان ، سالیانه بیشتر از دو میلیون تن اضافه محصول داشت . اگر هم در دوران دو نقشه ۵ ساله اول هندی ها این افزایش را داشته اند حال دیگر مدتهاست که اینطور نیست . بعبارت دیگر هندیها از سه سال با اینطرف رفته رفته کمتر خورده اند .

برای درمان این وضع تنها سه راه امکان پذیر است . یا افزایش کمک آمریکا از لحاظ غلات برای مصرف تغذیه ، یا تخصیص دادن بیشتر ارز برای خرید و وارد کردن غلات بضرر آشکارای نقشه رشد و توسعه . و امکان سوم اینست که

چیره غذائی کنونی توده مردم هند را تا حد قطعی مخفی پائین آورد . در این میانه اوضاع و احوال بازهم بمناسبت عامل تازمای محکوم بوخیم تر شدن است ، یعنی این واقعیت که بمناسبت تقویت نیروی دفاعی باید مقدار قابل ملاحظه ای پول در اقتصاد ملی هند تزریق شود و آن باین معنی است که اغلب مردم هند خواهند توانست مقدار بیشتری خواربار برای تغذیه خریداری کنند . اما در صورتیکه عده ای زیاد از مردم پول بیشتری در جیب خود داشته باشند اما از سوی دیگر خواربار بقدر کافی در بازار عرضه نشود بطور اجتناب ناپذیر و با شتاب زیاد تورم بوجود خواهد آمد .

البته وظیفه ای بزرگ و حتی غول آساست و مسلم این که منظم کردن مسئله کشاورزی مانند همه جای دنیا مشکل است . بازهم مسلم است که مقدار محصول مانند همیشه تا حدودی مربوط بهوی و هوس باد موسمی است که در هند از طرف دریا بسوی خشکی میوزد و همچنین محرز است که زمین بمقدار زیاد وجود ندارد که بهره دقان مقداری زمین داده شود که بتواند از محصول آن زندگی کند . با وجود تمام این مشکلات و علیرغم واقعیات مقامات رسمی هند خودشان را متقاعد ساخته اند که گویا تغییراتی انقلابی در روستاها بوجود آورده اند . طرح های ناحیه ای در گروه بندی روستاها که در اطراف آن تبلیغات زیاد بعمل آمده و کوشش برای تبدیل کردن شوره های سابق روستا به آلت و وسیله مدرن حکومت محلی ، بعضی از شخصیت ها و مقامات رسمی را متقاعد ساخته است که گویا مسئله کشاورزی در هند حل شده است . اما واقعیات سر سخت هستند .

اصلاحات کشاورزی بحدت این توانائی رادائته اند که انتظارهای مطلوب بار آورند . رباخواران که بکشاورزان نیازمند وام میدهند هنوز کاملاً نیر و مندند سلسله مراتب صاحبان امتیازات در دهات موجود است و اصلاحات انقلابی بزحمت زیانی بآنها رسانده . ترقی شرکت های تعاونی بزحمت و کند پیش میرود . تصمیم هادر باره اینکه بدھقان ضمانتی درباره قیمت هاداده شود بینهایت بتاخیر می افتد و نتیجه اینهم اینست ، وقتیکه يك کشاورز صاحب اراده که بحدت پیدا میشود

در نتیجه کوشش و زحمت فعالانه و یاد در نتیجه بکار بردن روشهای نو کار خود را افزایش میدهد ، در حالیکه میخواهد حاصل فراوان را بفروشد عملاً روتهدتر نمیشود . البته سفته بازان از تنزل دادن قیمت ها و احتکار و غیره لذت می برند . اما اینکار روح اقدام و کوشش را در بزرگان و کشاورزان تشویق نمیکند . مشروب ساختن صدها هزار هکتار زمین که بامخارج هنگفت وسایل آبیاری برای آنها آماده گردیده بی نتیجه میماند زیرا بموقع خود و در فرصت مناسب به کشاورزان یاد ندادماند که از برکت و مواهب آب چگونه استفاده کنند . طرح های ناحیه ای روستا ها

در عین حال که خیلی پرخرجند نتایج مهم قابل اندازه گیری بار نیاورده اند ترویج فنون تازه کشاورزی خیلی کند پیشرفت میکند ، هیچکدام از آنها تیکه تازگی ها بزمزارع و روستاهای هند رفته و بازدید بعمل آورده اند نتوانسته اند تأیید کنند که تغییرات مهمی در رکود روستاها و یا در بیحرکتی دهقانان مشاهده کرده باشند . در این اثنا هر ساله میلیونها موجودات نوزاد دهن باز میکنند و در محصول ناچیز مزارع خشکیده هند سهیم میشوند . هنگامی که نقشه ۵ ساله اول در جریان بود افزایش جمعیت سالیانه کمتر از ۵ میلیون بود ولی در جریان نقشه ۵ ساله دوم به ۸ میلیون افزایش یافت . معجزات پزشکی در پیشگیری از امراض کاری کرده است که افزایش جمعیت سالیانه در حال حاضر از ده میلیون هم تجاوز کرده و ضربان افزایش جمعیت بیشتر هم میشود .

نقشه گذاری در خانواده یعنی نظارت بر موالید و محدود کردن آن در روستاهای هند با حسن نیت کاملی که دولت هند دارد و این مسئله را کاملاً زیر نظر خود گرفته نتایج زودرسی بار نخواهد آورد . اعتبارات مربوط به تبلیغات درباره محدود کردن موالید و نظارت بر آن در دوران نقشه ۵ ساله اول بزمحت بیک میلیون دلار میرسید اما در دوران نقشه ۵ ساله سوم به بیش از ۵۰ میلیون دلار بالغ شده است . در مدت ده سالی که به ۱۹۶۱ - تاریخ سرشماری آخر هند - ختم میشود بر جمعیت هند ۷۷ میلیون نفر افزوده شده است و این بدان معنی است که مقدار افزایش جمعیت سالیانه ۲٫۱۵ درصد است و برای سرشماری نو که در سال ۱۹۷۱ خواهد بود دست کم باید ۱۲۰ میلیون دهان خورنده دیگر را باین ارقام افزود .

هنوز يك مسئله مهم دیگر نیز وجود دارد که در انتظار حل شدن است ، بازده کار دهقان هندی حتی به نیمی از بازده دهقانان کشورهای آسیائی همسایه نمیرسد . در هند سالی فقط يك حاصل برداشته میشود ، در حالیکه دهقانان دیگر آسیا دو و حتی تاسه حاصل از زمین بر میدارند . اگر باروری زمینهای زراعتی هند با سرعت اصلاح نشود با دقت ریاضی میتوان پیشگوئی کرد که کم شدن مقدار خواربار لازم برای تغذیه به حدی تنزل خواهد کرد که از لحاظ سیاسی آنرا حد انفجار مینامند یعنی باید در انتظار وقوع حادثه شورش و طغیان اجتماعی بود . مازاد محصولات کشاورزی آمریکا که قابل انتقال به هند است نیز کفاف جلوگیری از این بلا را نمیکند . هنوز هم يك تماس نزدیک و کافی میان نقشه گذاران و روستاهای هند وجود ندارد . در اغلب کشورهای کم رشد و از جمله هند روشنگران شهری کاردستی را تحقیق کرده و آنرا خرد می شمارند ، به همین مناسبت در نظر

روشنفکران شهری روستاها را بمنزله سرزمین دوردست تلقی میکنند که دارای اهمیت درجه دوم است. اگر از لحاظ موقعیت بد خواربار در شهرها آماده باش نمیدهند، باین علت است که آنها خود را متقاعد ساخته اند که مازاد محصولات کشاورزی امریکاهمواره برای این وجود دارد که صحنه های غم انگیز سیاسی را عقب اندازد. برای تجهیز کردن منابع عظیم هند که بهدر میرود اراده و تحرک کافی وجود ندارد یعنی مقدار زیادی از نیروی انسانی هند یا بکلی بیکار است و یا کم کار می کند و هدر میرود. آمار رسمی بیکاران که اقلا ده میلیون برآورد شده هرگز اجازه نمیدهد که دامنه وسیع این مسئله مشکل را اندازه گرفت. در حقیقت عده هندیهایی که بطور مزم کم کار میکنند و یا عده آنهایی که وقت خود را در کارهای غیر مفید صرف میکنند بمراتب خیلی خیلی بالا تر از این اعداد رسمی است.

البته کسی به هند توصیه نخواهد کرد که ناگهان آزمایش مصیبت بارچین را با تجهیز فوری بی کاران و کم کاران تکرار کند. از این گذشته هند اینکار را بمناسبت نداشتن دستگاه سازمانی متناسب با آن آزمایش نمیتواند هم انجام دهد. معذالک میتوان میلیونها هندی را برای کارهایی تجهیز کرد که بطور مستقیم برای ترقی کشاورزی مفید باشند، ساختمان حوضچه ها برای ذخیره آب، خشک کردن باطلاها، ایجاد جنگل، و ظایفی که چندان اهمیت زیاد ندارند اما سر انجام میتوانند سودمند واقع شوند. اگر این میلیونها آدمی خوب اداره شده و بکار واداشته شوند، میتوانند کانالهایی بکنند که زمین های وسیعتری را آبیاری کنند، و سیمتر از زمین هایی که باسد های عظیم پرخرج و بکمک ماشین آلات وارد شده از خارج آبیاری میشود. یا یک پاداش مادی مستقیم گر چه چندان مهم نباشد و به دهقانان هندی در مقابل کوشش مکمل کار خودشان پرداخت بشود در عین حال در آنها این احساس غرور آمیز را بوجود می آورد که آنها در ترقی ملی سهم هستند. بمناسبت حمله چین به هند ممکن بود شور و شوق میهن پرستانه را برای این هدفها بکار واداشت و آنرا خوب اداره کرد. مرور زمان و مشکلات زندگی کم کم آنچه را که از حرارت و غیرت ملی تحریک شده باقیمانده بود دارد از میان میبرد. نیروهای فراوان اجتماعی عقب مانده که مانعی در مقابل این نوع محرک ها می باشند حتی پس از این بحران نیز دست نخورده باقیمانده اند. بهر حال تغییر و تحول ندادن بنیاد اجتماعی - اقتصادی جامعه هند که در روابط روستاها وجود دارد و متأسفانه تغییر آشکار و قاطعی هنوز در بخش بزرگی از روستاهای هند حاصل نشده، موجب عقب افتادن اقداماتی خواهد شد که اجرا شدن آنها احتراز

نا پذیر است.

اینست مسئله اساسی که در دستور روز است.

میدانیم که کشور کم رشد محکوم باینست که در پیچ و تاب راه‌های مربوط به دوره‌های غلط سیر کرده و در عین حال ترقی کند. هند از این مستثنی نیست. اگر استخراج ذغال سنگ بمناسبت کم بودن واکن کند باشد این موجب کند شدن تولید فولاد میشود و کمبود فولاد بمعنی کمبود واکن است. کمبود واکن موجب فقر مراکز برق میشود. و کمبود جریان برق بمعنی از کار افتادن کارخانه است. باین مشکلات این هم اضافه میشود که مردان کم تجربه در راس صنایع جدید بزرگ قرار گرفته‌اند، همچنین بمناسبت نبودن ابزاریدکی و یا مواد لازم برای راه افتادن صنایع و نبودن ارز کافی برای وارد کردن آنها از خارج و همچنین نتایج سیستم حمل و نقل که بار آن زیاد تر از ظرفیتش سنگین شده باشد و نتواند مواد لازم را بموقع برساند که باید برای کار کردن کارخانه‌ها دریای کار تحویل دهد از مشکلاتی هستند که لافل کار کردن صنایع را کند میسازند. اما هندیان باید از خود دفاع هم بکنند و افزایش کوششها و تلاشهای نظامی نمیتوانند در بخش‌های دیگر اقتصاد اثر نگذارد. در مدت ده سال اخیر توسعه صنایع هند با سرعت کافی پیشرفته. در مقابل آن در جریان دو سال اخیر بمناسبت فقدان ارز خارجی و وارد نشدن وسائل یدکی و سایر مواد اساسی که برای راه افتادن صنایع ضروری است مجبور شده‌اند که بعضی از کارخانه‌ها را ببندند و بعضی دیگر کندتر از ظرفیشان کار کنند. محدودیت‌های تازه‌ای که برای واردات وضع شده موقعیت را مشکل تر نیز میسازد. اگر صنعت فولاد که کمی بیشتر از ۴ میلیون تن فولاد تولید میکند خیلی عقب تر از هدفهایی است که در نقشه گذاری برای پیش بینی شده این مخصوصا بمناسبت فقدان مدیریت فنی مجرب است و فقدان ارز خارجی نیز استخدام کارشناس خارجی را غیر ممکن میسازد. و مهمتر اینکه پس از این کوششهای نظامی بهترین شخصیت‌های با صلاحیت گروه مدیریت را بخود جذب خواهد کرد. پر واضح است که کوشش برای شکل دادن و تربیت مکمل لازم و سریع به کارشناسان و مواد لازم برای صنایع که آنها را برای صنعت دفاعی آماده سازد مشکلات دیگری بوجود خواهد آورد که زیانش بیشتر نصیب آن بخش از صنایع میشود که برای آن امتیازات کمی قائل هستند.

بخش بزرگی از کمک‌هایی که هند دریافت میکند پیش از این برای طرح‌های ویژه اختصاص یافته‌اند. علاوه بر این قسمت بزرگی از سود وارز حاصل از صادرات هند برای پس دادن وام‌های سابق است که بهره بآنها تعلق میگیرد و یا اینکه صنایع نوین نظامی به کالاها و مواد مختلف ضروری نیازمند خواهد بود که باید از خارج وارد شود و تمام اینها تنها در صورتی ممکن است که معادل

قیمت آنها صادراتی در کار باشد که بتوان پرداخت‌های لازم را تأمین کرد، عملی که از قرار معلوم کسی در فکر آن نیست. یکی از دو حالت باید انتخاب شود، یا کوششهای نظامی آنچه را که از برنامه سوم باقی مانده است بکلی از هم بپاشد و یا حجم کمکهای خارجی باید اضافه شود. بر حسب بعضی برآوردها کمک خارجی باید دو مقابل گردد.

بر واضح است که این به مبالغ عظیمی سر میزند. در بهار سال ۱۹۶۳ کنسرسیوم کمک به هند در پاریس گرد آمد و بجای اینکه حجم کمک را زیاد کنند برای سال سوم نقشه مقدار آنرا نسبت به دو سال اول کمتر نیز کرد. اما کنگره آمریکا که بزرگترین کمک کننده است این تمایل را دارد که کمکهای خارجی را بجای زیاد کردن محدودتر بکند. بنظر میرسد که شرط سخاوتمندی آمریکا اینست که هند و پاکستان بهم نزدیک شوند و اختلافاتشان را حل کنند تا نقشه دفاع شبه جزیره هند واقع بینانه امکان پذیر گردد.

اغلب این مشکلات در طبیعت یک اقتصاد کم رشد است که در حال بسط و توسعه باشد. چین نیز بنوبه خود این مشکلات را آزموده است. اما آنچه در مورد هند غم انگیز است اینست که همه این مشکلات با هم و در دفعه ظاهر شده و بحران کنونی را برانگیخته و معلوم نیست که این کشور چگونه از این بن بست بیرون خواهد آمد. بد بختانه هند درست در زمانی مورد اصابت قرار گرفت که مشکلات اقتصادی اش بمناسبت از دست دادن روز افزون اعتماد نسبت به رهبرانی که کشور از سیزده سال باین طرف آنها را می شناخت، شدیدتر نیز گردید. حتی شأن و حیثیت آقای نهرو که آسیب نا پذیر مینمود در معرض شك و تردید قرار گرفت. اگر شخصیت نهرو از دور دور هنوز هم مقبول عام و مورد احترام همه است اما به قضاوتهای سیاسی او مانند گذشته بی قید و هرطصحه نمی گذارند. (۱) وظائف سیاسی بزرگ پس از انقلاب انجام یافته هستند. نهرو کار را شروع کرده تمایلات هند را دقیق تعریف کرده تاسیسات سیاسی توده ای بیش از ۴۰ میلیون نفر مردم هند را تثبیت کرده است. اما مسائل روز که حالا در دستور است با آنها تفاوت دارد. عده آنها تئیکه تصور می کنند نهرو اعتماد حل مسائل گذشته را داشته نه مشکلات کنونی را، رفته رفته زیاد میشود. ایمان راسخ او به روشهای متقاعد کننده دموکراسی، یک دوران عبور تدریجی

(۱) روشن است که این کتاب پیش از مرگ نهرو منتشر شده است و حالا البته که اوضاع از آن زمان هم بدتر است. (مترجم)

به مرحله بعدی را بپند اعطا کرد که موجب استحکام وحدت يك کشور ناهمگن گردید. اما نگرانی و نفرت او نسبت به روشهای استبدادی بعضی تصمیمات احترام نا پذیر را به عقب انداخته است. بعضی از مسائل اساسی هند (مانند مشکلات مربوط به مسئله خواربار و تجهیزات دیگر و بیکاری و بیماری بومی نسبت بوظائف و همچنین مشکلات مربوط به تبعیت روزافزون اقتصادی) فقط تا حدود کمی راه حل پیدا کرده اند. خودداری از توسل به اجبار موجب شده است که بنیاد اجتماعی-مذهبی هند (شاید مهمترین موانع در مقابل تحولات با تحرك هند) عملادست نخورده باقی مانده است.

در حال حاضر لازم در رفع مشکلات کنونی که بمناسبت بحران اخیر پیدا شده، اینست که تصمیمات خشن و جدی گرفته شود. هند در کلیه موضع گیریهای اجتماعی و فکری اش نیازمند است که در تمام سطوح خود رابطه عمقی و اساسی با مقتضیات زمان حاضر منطبق سازد. يك انقلاب از لحاظ روانشناسی و تربیت فکری لازم است که بتمام سکنه کشوری، نه تنها به اقلیت های ممتاز، این اجازه را بدهد که خود را تا سطح قرن بیستم ارتقا دهند. بمناسبت روبرو بودن با ضرورتهای فوری، اقلیت تربیت شده هند عقیده ندارد که سیستم حاضر با فرماندهانش صلاحیت داشته باشند برای موضع گیریها و تصمیم های نوینی که پس از این و اجبارا باید اتخاذ کرد تصمیم مناسب بگیرند. سه نقشه ۵ ساله این توانائی را نداشتند که کوچکترین شور و شوقی در توده مردم برانگیزند، حتی لاقول این احساس مبهم را نیز نتوانستند برانگیزند که هر فرد از آنها در يك اقدام بزرگ ملی سهمی میباشند. در کشور هند که هم اکنون بدوران سومین نقشه ۵ ساله خود رسیده است، هیچ چیز تازه وجود ندارد که به يك مشاهده کننده تیزبین و دوربین تحرك جامعه ای را نشان دهد که از پیشرفت خودش آگاهی داشته باشد. احتمال کمی هست که بقایای تحجر یافته سازمان حزب کنگره بتواند آن نهضت توده ای ضروری را ایجاد کند که باید انرژی موانع و عمل سازمان یافته توده ها را در مجاری لازم هدایت کند و نیروهای با شور و شوق توده های هندی را بکار برد.

در این اثنا بجای اینکه تابعیت اقتصادی هند نسبت به كمك خارجی شود دارد رفته رفته زیاده تر هم میشود. علاوه بر این حمله چین بر روضه هند-دهلی نو را وادار ساخته است که علاوه بر كمكهای اقتصادی انتظار كمك نظامی

نیز از خارج داشته باشد، انتظاری که شاید با سیاست خارجی عدم تمهدچندان سازگار نباشد. هند ناچار شد مقادیر نسبتاً زیادی اسلحه و مهمات را از خارج بپذیرد که دورنمای پرداخت بهای آنها خیلی رضایت بخش نیست. برای ساختن شاهراه‌ها و استحکامات در نواحی سرحدی شمال و برای حمل و نقل مواد لازم به سرحدات - هند مجبور شد که بکمک نظامی آمریکا پشت گرمی پیدا کند. بیشتر از این، برای اینکه هند خود را آماده برای روبرو شدن با حمله تازه چینی‌ها بکند، موافقت کرده است که در خاک هند شبکه پیچیده‌ای از عملیات دفاعی برقرار شود. مسئله در حقیقت مربوط با ایجاد یک سپر هوایی است (با سیستم نظارت الکترونی و هواپیماهای ما فوق صوت، خلبانان و تکنیسین‌های آمریکائی و انگلیسی) که بمنزله چهارچوب نظامی باشد که در صورت لزوم بتواند تجهیزات و کارمندان لازم غربی را برای تکمیل دفاع هوایی بپذیرد و در سازمان خود جابدهد. یک عمل دیگر که علامت و نشانه موفقیت جدید است، حکومت دهلی نو فرستنده نیرومندی را به آمریکا سفارش داده است این فرستنده رادیویی برنامه‌هایی را بسوی آسیای جنوب شرقی پخش خواهد کرد، زیرا در آن کشورها بمناسبت حوادث اخیر مقام وحیثیت هند مورد اصابت قرار گرفته. و برای پرداخت بهای این فرستنده علیرغم اعتراضات سختی که بعمل آمده، صدای آمریکا برنامه‌هایی برای مردم هند منتشر خواهد ساخت. روی هم رفته تمام تغییراتی که در این دو سال اخیر پیش آمده نظارت بر بعضی از اهرهای فرماندهی نیرومندی را در اختیار غربی‌ها قرار داده است. که وسوسه برای استفاده از آنها روزی از روزها عاقبت ظاهر خواهد شد. در حال حاضر غرب این حزم و احتیاط را ظاهر می‌سازد که بیطرفی و عدم تمهد هند را تحمل کند. اما تمام این تحولات موجب موکد شدن عملی است که آنها باید قطبی شدن صحنه سیاست هند نامید. تاکنون دست راستی‌های تند خود را پشت سر جناح راست حزب کنگره پنهان کرده‌اند معذک طرز بیان توام با تمصب مذهبی آنها مانع فعالیت آنان نیست. گذشته از این که تا زگی در یک سازمان مدرن گرد آمده‌اند و ترجمان یا تظاهر نیرومندی پیدا کرده‌اند - در حزبی فعال موسوم به سوانترا *Swatantra*، این حزب پرچمدار منافع اجتماعی و اقتصادی طبقه ممتاز هند است. اما درباره جناح چپ تند باید گفت که تحولات سیاسی در ایالت (کوالا) نشان داد که حمله چین به هند توانسته است وفا داری اقلیت کوچک هند را که به کمونیسم رو آورده بوده‌اند

متنزل سازد.

نبروهای دست راستی نسبت به شخصیت‌هایی که با وجود «سوسیالیستی» دوران نبرو نام خود را توأم ساخته بودند، چند پیروزی درخشان بدست آورده‌اند. آنها پس از آنکه توانستند آقای کریشنا منون را از کار برکنار سازند کوشش خود را در راه بر طرف ساختن مالایا Malaviya وزیر معادن و سوخت مصروف داشتند. شخصیت‌های نفتی بیگانه از این شخص بخصوص متنفر بودند زیرا او درصدد بود که يك بخش ملی شده (ناسیونالیزه) در صنعت نفت بوجود آورد که طبیعتاً مانع بزرگی در مقابل منافع آنها بود. بملل مختلف جناح چپ نیز نسبت به سیاست آقای نبرو شور و شوق خود را از دست داده و او را متهم باین می‌کنند که در مقابل انتقاد دست راستی‌ها تسلیم شده و نسبت باید آلهای سوسیالیستی و بیطرفی خود خیانت ورزیده. در نتیجه فشارهای مختلف آقای نبرو از همکاری بعضی از وزرای مهم خویش در هیئت دولت صرف نظر کرد و بآنها این وظیفه با ارزش را محول کرد که حزب کنگره را از نوسازمان دهند. با وجود سعی و کوشش باینکه قضاوت بیطرفانه باشد، شاید ناظران خارجی درباره مشکلات هند تا اندازه‌ای اغراق می‌کنند. از سوی دیگر آنروز متحتم بیرحمانه نزدیک میشود که باید بجای مردی که نمیشد او را در معرض حمله قرار داد - مردی پس از استقلال همواره بسر نوشت هند حکومت کرده است - ناچار جانشین انتخاب شود. نیروی این شخصیت جانشین و استمدادها و مهارت‌های سیاسی او و همکارانش هر چه باشد، ناخدائی هندی را بعهده خواهد گرفت که حل مشکلاتش رفته رفته دشوارتر میگردد.

اگر رهبران تازه نخواهند بجای کوشش برای متقاعد کردن مردم که در مواردی باشکست روبرو شده تاحدی اجبار را بکار ببرند، البته مقبولیت عامه نبرو را نخواهند داشت که این اجبار و فداکاری را قابل قبول میکرد. از سوی دیگر اگر وجود مردی که بمنزله مخرج مشترك تمام امیدها و آرزوها بود و حائز مقام و حیثیت والا بود، در میان نباشد، سروصدای آنها تیکه خود را پرچمدار منافع ناحیه‌ای میدانند از نو نیرومندتر طنین خواهد انداخت، و آقای نبرو که بمنزله برق‌گیری جریان عدم رضایت را بوسیله اعتمادی که بشخصیت خود ایجاد کرده بود جذب و خنثی میکرد دیگر جانشین متناسبی باشخصیت خود نخواهد داشت. دست آخر پس از آنکه نبرو از این جهان رخت بر بندد، مشاهده خواهد شد که

نبودن او وسایه او اثر نامطلوب و شاید شومی در واقعیات هند بجای خواهد گذاشت و شاید اغلب نیروهای مقبول عام که در بطن این سایه قرار دارند زود یا دیر صحنه سیاست هند را ترک کنند .

بنابراین ثبات موسسات اجتماعی هند در معرض سخت ترین آزمایشها قرار خواهد گرفت . نیروهای توده ای از بندرسته هر قدر نیرومند و شدید باشند تا بمی از شدت وضعف این رکود و نومیدی خواهند بود که بحران کنونی هند آنها را بار آورده است .

1V

يك موقعيت تازه

تاريخ حمله چين به هند خواه بحساب دقيق خواه برحسب اتفاق ، در لحظه ای تعين شده بود که مي بايست بمناسبت اين لحظه بزرگترين زيان و خسارت را بآينده اين کشور برساند . با ضربه ای که باقتصاد کشور وارد مي کرد ، حيثيت نيروهای مسلح را نيز متزلزل مي ساخت و در صحنه سياست داخلي اميدهای عناصر محافظه کار را بيدار مي کرد که جانشين آقای نهرو برحسب پشتيبانی از منافع آنها تعين خواهد شد . در شبکه مناسبات پيچيده چين و هند و بطور غير مستقيم ، اين ضربه که به هند وارد شد افکار عمومي جهان را متوجه اين ساخت که مقايسه ای ميان اين دو سيستم حکومت بکنند . آنطور که پيش آمد هيماليا روشن مي کرد چين است که تبديل بيگ قدرت با عظمت شده است نه هند . چين باقتصاد خود در صورتي بخشيده ، بنوعی که بتواند رشد و توسعه کند خود را بوسيله اقدامات بازرگانی عادی از لحاظ مالی اداره کند و حتی در صورت نياز مندی مواد خور و بار خريداري و وارد کند . اما هند بنهائی اين توانائی را ندارد که نياز منديهای مالی خود را بر طرف کند و تابعيتی که هند بکملک های خارجي دارد بنسبت های خطرناکی افزايش می يابد . چين با وجود يك زندگي پراز تلخکامی و حزن آور ، معذک آنچه را دارد عادلانه مابين توده مردم توزيع مي کند . اما در هند شکاف بين ثروتمند ترها

وبی چیزها همواره عمیق تر میشود. پرواضح است که اکثریت چینی ها بمناسبت کوشش های ملی از روی تحرك و آگاهی باهم سخت متحد و یکی شده اند. اما درهند کوششهایی مانند این کوشش چین بشمرنرسیده، اگر درشهرها آنهاهم تا محدودی این کوشش ها میوه ای بارآورده باشد وقتی امواج آن بطرف سرزمین های دوراز شهرها متوجه شده در دوروبر روستاهای بیشمار وبی حرکت محو و نابود شده است. اما آنچه که مهمتر از تولید فولاد و یا غلات است اینست که چین در فراهم آوردن و سازمان دادن يك کشورمدرن پیوسته درحال پیشرفت است. پیروزیهای محدود هند در این قلمرواوضاع اجتماعی هند را تا کنون ازسلسله بندهای اوها و خرافات موروثی (تابو) و بعضی سنی که از لحاظ اجتماعی مصیبت بار هستند، رها نساخته است، خوار شمردن کاربندی ودستی، وجود امتیازات اجتماعی برای قشر ممتاز، و سوابق ذهنی مربوط به کاست ها وبی حسی و تنبلی عمومی همچنان پابرجاست. در نظر سایر کشورهای تازه آزاد شده این اوضاع و احوال ومقایسه آن با چین ناچار بنفوذ وحیثیت نمونه رشد وتوسعه هندی آسیب میرساند. این کشورها در اول کار چنین فرض میکردند که کمک های خارجی نتایجی را بارخواهند آورد که جبر و فشار را از میان بردارد وامیدوار بودند که کمک های وسیع خارجی اجازه خواهد داد که کارهای انجام شده هند باروش متقاعد ساختن مردم مساوی آنجیزی باشد که کشورهای توتالیتری (در اینجا منظور چین وشوروی است) باسلطه و جبر بآن نتایج میرسند.

آزمایشهای اکثریت مللی که سابقا مستعمره بودند بآنها آموخته است که برای قدرت وسلطه بمناسبت احترامی که تحمیل میکند ارزش قائل شوند و از آسیب پذیری اقتصادی که عدم تابعیت تازه تحصیل شده را محدود میسازد جدا بپرهیزند. نقطه ای وجود دارد که در آنجا پیدایش ضعف وترکیب شدن آن با تابعیت اقتصادی جاذبه نمونه و سرمشق هندی رشد وتوسعه راخنثی میکند.

از قرار معلوم بامشاهده نتایج حمله چین به هند این نقطه بحرانی ظاهر گردیده است. نمونه هندی رشد وتوسعه نه در نظر استعمارگران پیشین ونه در نظر کشورهای تازه آزاد شده دیگر آن اهمیت گذشته را ندارد. با این اوضاع و احوال موقعیت بین المللی هند نیز بسیار پائین آمده است.

با این ترتیب بنظر می آید که جنگ درهیمالیا آغاز يك دگرگونی وبیشرفت حزن آور است که حدود و وسعت آن خیلی فراتر از مرزهای دو کشوری است که این مسئله مستقیما مربوط بآنها میشود. نتیجه مهم و مستقیم اینست: پس از این غرب از نمونه رشد وتوسعه ای محروم گردیده است که میتواند ببرکت آن اثبات

کند که يك کشور سابقا مستعمره میتواند خود را «مدرنیزه» کند و حتی بموقعیت خود از لحاظ چانه زدن بادول بزرگ بهبودی ببخشد بدون اینکه مجبور بپیروی از روشهایی گردد و یادرجستجوی اتحادی باشد که هدفش محو کردن ارزشهای غربی و خود قدرتهای غربی است . اضافه براین این تغییر مهم زمانی پیش آمده است که چند تحول دیگر دست بدست هم داده و وخامت را مودکتر کرده اند . یکی از آنها آینده خودکمک خارجی بکشورهای کم رشد است . صرفنظر از نقشی که محرک های انسان دوستی در کمک های خارجی بازی کرده است هر چه باشد علت اصلی این کمک ها رقابت و یا منازعه شرق و غرب است .

مسئله مهم این است که نفوذ و کمک شوروی را خنثی و یا نتایج آن را جبران کنند . هر وقت لازم میشد که شوروشوق در حال افول نمایندگان مالیات دهنده را در مورد کمک های خارجی تحریک کرد درکنگره امریکا همواره بمسئله بالا اشاره کرده اند و از نوبازهم اشاره خواهند کرد . شاید بمناسبت کم شدن بحران میان روسیه و امریکا از قدرت این استدلال نیز کاسته شود . حتی ممکن است که در یک مهلت دراز بعضی از امور بازرگانی که فعالیتشان تاکنون در کشورهای کم رشد بوده قسمتی از فعالیت خود را متوجه بلوک شوروی کنند که دورنمای آنها برای بازرگانان جالب تر و جاذب تر باشد . یکجریان حاضر دیگر ، کمک دهنده ها و کمک گیرنده ها در حال حاضر هر دو از این مسئله آگاهی پیدا کرده اند که کمک های غربی تاکنون بخصوص بی اثر بوده اند . در حقیقت موازنه حساب کمک خارجی غربی تاکنون منفی است . درست است که بعلمت این کمک ها در دو کشور آمریکای لاتین ، یعنی در مکزیک و برزیل يك دوران رشد اقتصادی سریع پیش آمد . اما دوران این پیشرفت و نمو کوتاه بود و تازه نه بدر د کم کردن تابعیت اقتصادی خورد و نه عدم تعادل میان بخش راكد اقتصاد و بخش در حال رشد را توانست حذف کند . تنها میتوان اسرائیل را نام برد که در آنجا کمک خارجی بنحوسازنده ای مصرف شده و يك ترقی عمومیت یافته را تحریک کرده است . اما اسرائیل از لحاظ وسعت جغرافیائی محدودتر از آنست که بتوان آنرا نمونه یا سرمشق قرارداد . علاوه براین حجم کمک خارجی که بتوان روی آن حساب کرد و سطح آموزش و پرورش و معلومات سکنة اسرائیل عوامی هستند که نشان میدهند که فقط قسمتی از دروسی را که از اسرائیل می آموزیم میتوان در کشورهای تازه آزاد شده بکار بست . این نتیجه گیری هر قدر ناخوشایند نیز باشد چاره ای غیر از این نیست که بپذیریم که مثال یا نمونه مهم دیگری وجود ندارد که کمک خارجی غرب نتایجی را که انتظار میرفت بر آورده باشد . وبخصوص که جذبه آزمایش هندی نیز وارد ضعف میشود - این موازنه منفی ناچار موجب

تشویش و تردید می‌گردد. نبودن نتایج مثبت و مصرف مسرفانه کمک‌های خارجی که فراوان پیش آمده موجب تقویت آنهایی خواهد شد که با دادن کمک خارجی مخالف هستند. با وجود هراسهایی که در طریقهٔ بکار بردن این کمک‌ها پیش آمده است خود کشورهایی که از کمک خارجی استفاده میکنند باید بپرسی سؤال‌ها - گرچه نامطلوب هم باشد - جواب بدهند. اگر بخواهیم بزبان اقتصادی سخن بگوئیم باید گفت که صفت دو جانبه اجباری (روابط یا کمک اقتصادی دو جانبه میان دو کشور عقب مانده و پیشرفته) دوران استعماری از لحاظ داشتن آزادی عمل سخت محدود شده است. همین روابط دو جانبه بود که کشورهای کم رشد مستعمره را وادار به مبارزه برای آزادی و استقلال کرد. میتوان گفت که آنها بمناسبت همین روابط دو جانبه مثل اینکه در خانه خود تحت نظر بودند. آنها تصور کرده بودند که استقلال سیاسی همه این مشکلات را حل خواهد کرد. چون درها باز شده و آنها حق دارند بیرون بروند، میتوانند آزادانه گردش کرده سرود ملی خود را بخوانند و پرچم نوساخته خود را بحرکت در آورند. اما طولی نخواهد کشید و آنها حس خواهند کرد که يك نرده آهنی غیر قابل عبور آنها را محاصره کرده است. این نرده آهنی عبارت است از همان سیستم بین‌المللی مبادلات. سیستمی که در اول کار قدرتهای امپریالیستی قرن نوزده بیجا کردندش، متناسب با نسبت نیروهای بود که میان کشورهای مسلط و زیر تسلط وجود داشت. و اکنون هر چند دوران استعمار سیاسی سپری شده است اما قدرتهای امپریالیستی هنوز بجای سیستم مبادلات اقتصادی آن دوران سیستم تازه ای توأم با عدالت جانشین نساخته اند. ممکن است که مخالفان کمک خارجی در غرب بروی نظریات خود بیشتر تکیه کنند اما از سوی دیگر یقین است که کشورهای کم رشد رفته رفته سیستم مبادله ای را که فعلا بر مناسبات اقتصادی این دو گروه حکومت میکند بیشتر از پیش باشد انتقاد خواهند کرد، سیستمی که بگمان آنها (که حق هم دارند) آنچه را بمنوان کمک و وام داده میشود بی اثر میکند. يك تحول دیگر که با این اوضاع همزمان است افزایش جمعیت است اگر ترقی سریعی در تکمیل فن ضد بارور شدن زنان رخ ندهد که بکار بردن آن آسان و قیمتش هم ارزان باشد، فاصله زمانی محدودی که به بعضی کشورهای کم رشد هنوز در اختیار دارند که طی آن مشکلاتشان را، تا بدرجه غیر قابل حل نرسیده است. از پیش پا بردارند بطور خطرناک محدودتر و کمتر خواهد شد. اگر کشورهای وسیع و مهم اقلا قادر نباشند که خود وسائل حفظ و دوام موجودیت خود را تدارک کنند در اینصورت زیر بهمنی از توده انسانی دفن خواهند شد که افزایش در حال تزايد

جمعیت ببارش می‌آورد ، بحرانها و آشوب‌هایی که در نتیجه این اوضاع و احوال در داخله این کشورها پیش می‌آید سخت قابل نظارت و ممیزی است و شاید تنها رژیم‌های مسلط (توتالیتار) باشند که توانائی اتخاذ تصمیماتی را داشته باشند که بر این اوضاع تسلط پیدا کنند.

اما يك مسئله چهارم نیز وجود دارد که شاید از همه پر معنی‌تر باشد . درست در زمانی که تمام این تحولات بطرف يك کانون متوجه شده است و مشکلات دارند بر رویهم انباشته میشوند و ناچار راه‌حل‌های فوری و در مواردی راه‌حل‌های خشن را اجباری میکنند، نهضت ضد استعماری که تمام جهان را فرا گرفته و ارکان آنرا متزلزل ساخته صاحب سر کرده و فرماندهی انعطاف ناپذیر و پر شور گردیده است . اگر بهبودی اوضاع مادی و فراوانی جنس حرارت انقلابی روسیه را تعدیل کرده است در مورد چین وضع از این قرار نیست ، چنین تعدیلی در چین بی‌شک پیش از سالهای نسبتاً دراز پیش نخواهد آمد . عقب ماندگی اقتصادی با حس موهون گشتن که بمناسبت جدائی از بقیه جهان به چین تحمیل شده است دست بدست هم داده و حرارت انقلابی چین را با دوام‌تر ساخته . حرارتی که شاید احساس انتقام نژادی را بطور ناخودآگاه تقویت کند . نزدیکی شوروی و غرب بهمان نسبت که شوروی را از رهبری نهضت انقلابی جهانی محروم می‌سازد بهمان نسبت چین را در راس آن قسمت از اکثریت محروم و رنگین پوست بشریت قرار خواهد داد و چین تجسم کیشه و نفرت و هیجان مردمی خواهد شد که در نیمه جنوبی کره زمین سکونت دارند و در صورت لزوم بکمک چین بر علیه نیمه شمالی تجهیز خواهند شد.

کاملاً امکان پذیر است که کمونیسم شوروی از لحاظ مادی رفته رفته دیگر غرب را بمبارزه نطلبد . اما همزمان با این اوضاع در کشورهای تولید کننده مواد اولیه جاذبه چین تقویت خواهد شد . و بجای آنچه تاکنون شورویها با وسائل ماهرانه غرب را از لحاظ اقتصادی بمبارزه می‌طلبیدند تحریکات بسیار سخت و خشن چین جایگزین خواهد شد . طبعاً منابع مادی محدود چین مانع از این خواهد شد که نقشه‌های انقلابی خود را با وسائل مادی زیاد پشتیبانی کند. اما اگر موضع گیری عقیم غرب نسبت به چین بزودی و با سرعت عوض نشود و این کوشش بعمل نیاید که چین در شبکه جوامع بین‌المللی وارد گردد تشویق‌های شفاهی و تبلیغاتی چین برای بکار بردن شور و شوق انقلابی محرومان خواهد توانست جای کمبود وسائل مادی را پر کند . شاید این وضع مخرج مشترکی

باشد که بر روی آن انتظار بهشت سوعود نهیلیسم بشریت فقیر بنا گردد و این بهمان اندازه شدید و مخرب خواهد بود که بتواند کینه ها و هیجانهای تمام آنها را کردهم آورد که میدانند باسانی از توهینی که تیره بختی با آنها تحمیل میکنند نمیتوانند بگریزند .

کمتر از ده سال پس از اجتماع باندونگ دورنمای آینده چین است که تشریح شد . البته این اوضاع و احوال بطور آنی و مستقیم اینست و شکوفایی قدرتهای صنعتی منطقه معتدل شمالی را تهدید نمیکند . اما این اوضاع و احوال از تحولاتی پیشگویی میکنند که قادرند قسمت بزرگی از جهان را در بی ثباتی سیاسی و اجتماعی خطرناک غوطه ور سازند . درسی و پنج سال دیگر کره زمین ۶ میلیارد جمعیت خواهد داشت ، پیش بینی اینکه عدم تساویهای فعلی که از نظر سطح زندگی در نواحی مختلف جهان وجود دارد در آن زمان چگونه تحمل خواهند شد سخت است . بحران هایی که هم اکنون وجود دارد حمایت از این خطر میکند که بحران تا آن حد پیرامنه شود که بی نظمی و کینه نژادی و جنگ های محلی غیر قابل ممیزی ، زندگی دنیای کنونی را غیر ممکن بسازد

در مقابل چنین دورنماهایی موضع گیری غرب چگونه است ؟ در مدت ۱۵ سالی که از خاتمه دوران استعمار میگذرد غربی ها همچو کسانی فکر میکنند که راه آهن شان از خط خارج شده . مسافر ها از قطار بیرون ریخته اند و با تلخکامی کمتر یا بیشتر فهمیده اند که تاریخ خطوط آهن آنها را که در طول جاده های امپراطوری ایشان کشیده شده بود از هم پاشیده و پیاده کرده است . و بجای اینکه اکنون حرکات و اعمال خود را هماهنگ سازند و کوشش بعمل آورند که حرکت نو و جهت نوی به لکوموتیوهای خود بدهند ، هر کدام در افکار خاص خود غوطه ور و از خود بیخود شده اند . عده ای از آنها از سرباس و نومیدی کوشش میکنند که قطعات ریل را پشت سر هم ردیف کنند و ببندند و بعضی دیگر سعی بیهوده و مسخره ای بکار می برند که واگن ها را به پیش زور بدهند بعضی دیگر نیز ترجیح میدهند که مکانیسین را به باد فحش و ناسزا بگیرند ، عده دیگر نیز از سرباس و نومیدی مشت خود را حواله این تصادم شوم میکنند و میخواهند کره زمین را آتش کرده و بکره ماه مسافرت کنند .

این تصمیم آخر دست کم بعنوان علامت و نشانه ای است بمنزله رد کردن حکم قطعی تاریخ که در دعوت باندونگ تدوین شد . دعوتی حاکی از اینکه

همه دست بدست هم دهند و این جهان نابسا مان و بی خوراک مانده و نیمه رشد یافته را تغییر دهند ، گروه سابقا مستعمره و موسوم به بومی را تبدیل به مصرف کنندگان واقعی سازند ، و باینترتیب شگفتگی دائمی صناعت غرب را تا مین سازند و سرچشمه اصلی نا امنی اش را بخشکانند ، در هر حال تصمیم هنوز غیر قابل برگشت و یکطرفه نیست هنوز چندان دیر نیست که باین اشتباهات توجه کرد و موضع گیریها را نسبت به مسئله بسیار ضروری و فوری مناسبات با نیمه دیگر کره زمین یکبار دیگر به تجدید نظر گذاشت.

قسمت دوم

از ماه تا ۶ میلیارد نفر مصرف کننده

1

دوبدیهی اولی

بیهوده است که در اینجا وارد جزئیات مسئله تقسیم شدن جهان امروز بنیمه شمالی مرفه کره زمین و نیمه جنوبی محروم گردید .

تکاملی که بیرحمانه پیش میرود و کشورهای ثروتمند منطقه معتدل شمالی را بضرر کشورهای جنوبی شامل میشود امروز بقدر کافی شناخته شده است . اعداد و آمار برای نشان دادن این حقیقت با اندازه کوهها رویهم انباشته شده اند ، این آمار از مقدار کالری که هر فرد مصرف میکند و مبلغ پس انداز سرانه و شماره تختخواب بیمارستانها گرفته تا چند درصد بی سوادان جمع آوری شده است . تمام اینها در زبان گویای اعداد ، نشان میدهند که شکاف میان شگفتگی در حال افزایش شمال و فقر را کد و یاد در حال افزوده شدن جنوب بجای کم شدن - پیوسته

در حال عمیق تر و پهناور شدن است. تمام اینها محرك نشریاتی بقدر کافی دامنه دار شده اند باین منظور که یاجویندگان حقیقت را از مایع مطلع سازند یا روزنامه خوانهای بی علاقه را از روی کسالت و ادا به دهند به بکنند. بنابراین وظیفه اولیه اساسی این نیست که مسائل را طرح و تشریح کرد بلکه جستجوی راه حل در دستور روز است. آنچه که تا امروز بآن عمل شده بمنزله مجموعه رنگارنگی از فعالیت های ناموزون و گاهی متناقض است. کشورهای اعطا کننده کمک تاکنون ترجیح داده اند که اسم خود را بر روی عطایای خود حک کنند و همواره متمایل باین بوده اند که با کمک های چند جانبه مخالفت ورزند. میان کشورهای کمک دهنده نه درباره مبلغ کمک و نه درباره مدت زمان آن و نه درباره رجحان این و یا آن بخش اقتصاد برای سرمایه گذاری و نه درباره روشهای اقتصادی که باید پیروی شود توافق وجود نداشته. کمکهای فنی البته در مواردی توانسته است روزنه های امید از ترقی در جامعه های متحجر شده باز کند اما پس از عزیمت کارشناسان نیروهای شریک با تنبلی و نادانی و سخت از نوزمینهای ایراکه از دست داده بودند بدست آورده اند.

گاهی هدف ساده کشور کمک دهنده این بوده است که گروه هیئت حاکمه ایرا تقویت کند که حاضر است بفرمان آنها گردن نهد و نقشه های آنها را اجرا کند در موارد متعدد دیگر کمک فرع بر ملاحظات سیاسی و یا سوق الجیشی بوده است. در تاروپود جنگ سرد اغلب اتفاق افتاده که کمک خارجی در عمل باتادیه تاوان یا جزیهای به یک رئیس گروه تفاوتی نداشته است که با مهارت و زبردستی آنها خواسته و دریافت کرده، در مواردی نیز کمک خارجی شباهت بی مانند به «روابط عمومی» تبلیغاتی بسود بعضی از موسسات خصوصی را داشته است. اکنون همه اینها صرف نظر از این واقعیت است که خود کمک را اصولا و عموما باین معنی تفسیر کرده اند که بوسیله آن بتوان عملیات بازرگانی بتمام معنی معمولی را اجرا کرد و حتی نتیجه وام های کوتاه مدت با بهره خیلی زیاد را اغلب بنام کمک بچیب زد. در عین حال نشریات و رسالات فراوانی درباره فن و تئوری کم رشدی و داروهای آن مانند قارچ یکشب از زمین روئیده است. مطالعات پر حجمی در مورد موضوع های خیلی عملی مثلا از نوع «نتایج اجتماعی انتقال دادن یک ماشین تحریر بنواحی صحراء» منتشر گردیده، این نشریات پر دامنه و کامل و بی نقص و نتایجی که از آنها گرفته شده در اغلب موارد با واقعیات تناقض فاحش دارند. تئوریهای ساخته شده است که نسبتی ایجاد کند میان مقداری از سرمایه معین که با چند درصد تناسب در درآمد ملی افزایش ایجاد میکند تئوریهایی که با شرایط خاص آزمایشگاهی

خیالی بطور عالی و درخشنده تطبیق داده شده، اما در اغلب موارد این تئوریهای درخشان ابتدا تنوع شرائط متفاوت محلی را بحساب نیاورده اند و یا نتوانسته اند بحساب آورند و در نتیجه واقعیات تمام صفری و کبرای آنها را برچیده است.

مسئله در تمام این مطالعات و نشریات و در خود کمکهای فنی و غیره مقادیر زیادی فداکاری و حوصله و کوشش و حسن نیت بکاررفته . وقتی ضرورت تغییرات لازم شمرده میشود بی شك نباید از نتایج متفرقی که كمك فنی بار آورده است غافل بود و یا آنرا خرد شمرد . اما در اغلب موارد این نتایج بمنزله آرایش ورنك و رو بکار رفته است که در پشت سر آن اوضاع و احوال اصلی تقریباً دست نخورده باقیمانده است . یقین است که اینگونه كمكها رویهمرفته نه بیک زندگی شکوفان و شاد و نه بیک ترقی قابل تقدیر منتهی شده است و عاقبت هم يك زمینه محلی و کلی مساعد برای رشد و توسعه را آماده نکرده است . اما حالا دیگر بعضی تلقیها و تخمینهای غیر واقعبینانه متروک شده است . برای مسائلی که تاکنون پادروها بودند راه حلهایی مناسب پیشنهاد شده احساس این که با پول کمی بیشتر از آنچه تاکنون بدست میآمده می توان انجام داد و قدرت تولیدی بکار نیافتاده جهان غرب را اضافه تبلیغات کمونیستی و وجود فیدل کاسترو و جنگجویان غیر نظامی که در همه جا پیدا میشوند و بیداد میکنند همه اینها موجب شده است که در روش گذشته بطور جدی تجدید نظر آغاز شود . پرواضح است که غیر از سرمایه گذاری و کارشناس و تمایل بحسن خدمت يك چیز بالاتر نیز لازم و ضروری است ، جهان غرب اگر بخواهد مسئله کم رشدی را جدا مورد مطالعه و پشتیبانی قرار دهد علاوه بر همه وسائل مادی که از آنها نامبرده شد باید يك فلسفه یا یک دکتربین رشد و توسعه را نیز برگزینند . حالا پس از آزمایشهای پرارزش شروع باین کرده اند که آن فلسفه یادکترین رشد و توسعه را در موارد مستقل از هم فورموله کرده و بسازند، آنچه که تشویق کننده است اینست که در اغلب موارد و در باره بعضی از مسائل کلی و اساسی نتیجه کاوشها و جستجوهای علمی مربوط بکم رشدی باهم توافق کامل دارند . حالا دیگر رفته رفته همه لازم و ضروری میدانند که ملاحظات کوتاه مدت و نزدیک بین و همچنین ملاحظات سیاسی و سوق الجیشی را در قلمرو برنامه كمك بکشورهای کم رشد بکلی حذف کنند . این نظر كمك بزرگی باین اندیشه در کشورهای كمك گیرنده خواهد کرد که این مساعدت ها فقط بمنظور خودخواهی كمك کنندگان بعمل نمیآید . علاوه بر این انتقال منظم و مرتب سرمایه ها و کارشناس ها از نیم کره شمالی مرفه به نیم کره جنوبی نشان میدهد که تبعیت دوجانبه (نه مانند گذشته و حال تبعیت یکجانبه) هدف نوین کوششهای تازه ایست که غرب بکار میبندد . در نتیجه آزمایشها

و اندیشه‌های تازه باین نتیجه رسیده‌اند که هدف کلی کمک خارجی بیقین باید مکمل اقداماتی باشد که در نتیجهٔ پس‌انداز سرمایه‌گذاری محلی انجام می‌یابد. باین ترتیب حجم سرمایه‌گذاری (اعم از پس‌انداز داخلی و کمک خارجی) می‌تواند باندازهٔ مناسبی برسد که بتواند يك جامعهٔ را کدوبی حرکت را بیک جامعهٔ متحرک تغییر شکل دهد. کشورهای کم‌رشد در این اوضاع و احوال مانند هواپیماهایی که در فرودگاه ایستاده‌اند خواهند دید که مخازن یکی پس از دیگری پرمیشود و آنها بترتیب بیاورد پرواز وارد خواهند شد و تا ارتفاع مناسب اوج خواهند گرفت و حالا بدون کمک خارجی خواهند توانست بسیر و سفر خود ادامه دهند. بگفته آقای رستو **W. W. Rostow** یکی از تدوین‌کنندگان اصلی فلسفه نوین رشد و توسعه (۱) «از برکت قرار و مدارهای درازمدت هر کدام از نواحی یا کشورهای مختلف که ما بآنها قراردادی از روی لزوم فوری و ضروری بسته‌ایم یکی پس از دیگری در موقعیتی قرار خواهند گرفت که خودشان رشد و توسعهٔ خود را تنها با کوششهای خودشان راه ببندازند». این که خود یکی از اصول کلی ضروری است اقدامات دیگری را ایجاب می‌کند.

برآورد صحیح منابع مادی و نیروی انسانی هر کشور مقدمه لازم برای تجهیز صحیح و منظم آن کشور است. لازمهٔ این پیشرفت داشتن و سازمان دادن يك برنامه منظم است، حالا دیگر این مسئله يك واقعیت است که حتی کشورهٔ امریکا در چهارچوب «اتحاد برای ترقی» هر ساله مبالغ لازم و کافی برای تربیت کارشناسان تصویب می‌کند، کارشناسانی که امریکای لاتین بآنها نیازمند است. بنابراین در صورتیکه بناست رشد و توسعه در آینده بر روی اساس محکم و دائمی قرار گیرد، باید جهان غرب این وظیفه را بعهده گیرد که نه تنها کارشناسان فراوانی را به یزان دامنه‌دار تربیت کند بلکه در عین حال بمنظور تشکیل يك گروهان واقعی کارمندان و کارشناسان بین‌المللی سربازگیری کند تا بتواند عده مناسب از کمک‌کنندگان فنی و اداری را آماده سازد.

يك موضوع مهم دیگر اینک فلسفهٔ رشد و توسعهٔ نوین که برنامهٔ درازمدت را مدنظر دارد این اصل را رسماً شناخته است که نه تنها باید بر فورم‌های اجتماعی کردن نهاد بلکه باید آنها را بعنوان عامل ضروری و مهم ترقی تشویق نیز کرد. علاوه بر اینها فلسفهٔ جدید اصولاً بازرگانی را بکمک ترجیح می‌دهد. این دکترین

(۱) کتاب «مراحل رشد و توسعه اقتصادی» آلف‌آقای رستو **W. W. Rostow**

(کتاب در سلسله انتشارات دوسوی **Dusenil** بچاپ رسیده)

تازه نداشتن ظرفیت و مشکلاتی را که بگردن کشورهای کم‌رشد بار کرده‌اند برسمیت می‌شناسد و به همین مناسبت برای آنها سیاست اقتصادی خاصی را پیش‌بینی کرده که آن کشورها بتوانند ثبات و درآمد صادراتی مهم‌تر و بیشتری را داشته باشند و باینترتیب بهترین شانس را داشته باشند که سرمایه‌های لازم برای اداره کردن برنامه رشد و توسعه خود را بجای‌گدائی کردن بامیل و رغبت بدست آورند.

درصدد سازمان دادن و طرح‌ریزی برنامه‌هایی هستند تا بکمک آنها آزادسهای تاسیس شود که باختلافات ملی جهان غرب درمورد برخورد منافع‌شان غلبه کند و مجموعه جهان غرب را بایک وسیله مالی و بازرگانی مجهز سازد که بتوان بمسائل مربوط برشد و توسعه و غیره بیک نظر نگریست و از یک دکترین واحد پیروی کرد. یکی از اصول تازه که لاقلاً فعلاً در تئوری پذیرفته شده مربوط بطرح تثبیت قیمت مواد اولیه است. ملاحظات و پیشنهادهایی بعمل آمده که بتوان بازارهای کشورهای نروتمند را بروی محصولات صنایع جوان کشورهای کم‌رشد گشود، تاکنون بجای اینکه آن‌ها را متهم باین می‌کردند که گویا شروع باشباع و اشغال بازارهای غربی کرده‌اند (یعنی با کالاهای فراوان و زیاد، صنایع مشابه اروپای غربی را ورشکست کرده‌اند) درحالی‌که این کارخانه‌ها خود با کمک غرب تاسیس گردیده‌اند. شاید این مسئله در حال حاضر اجتناب‌ناپذیر باشد که این فلسفه نوین که تازه در حال تکوین است بعضی مسائل مهم را دربرنگیرد.

این موضوع روشن و آشکار است که درمقابل عده کمی از کشورهای کم‌رشد عده بیشتری از لحاظ اقتصادی و سیاسی نمی‌توانند به تنهایی به زندگی خود ادامه دهند. تنها اقلیتی از این کشورها هستند که بمناسبت وسعت جغرافیائی و منابع مادی و یا تجربیاتی که دارند میتوانند با وسائل خودشان باین هدف عالی برسند، رشد و توسعه‌ای که تنها با کوشش‌های داخلی بحرکت درآمده باشد. آیا گروه اول که قادر باداره خود نیستند محکوم باین هستند که اعانه‌بگیر دائمی غرب باقی بمانند؟ و آزادی اقتصادی و سیاسی صحیح و مسلم تنها سرنوشت گروه دوم است؟ از سوی دیگر اگر همکاری ناحیه‌ای جواب‌گوی مشکل تجزیه‌شدن به‌فست‌های کوچک کوچک (منظور استقلال‌طلبی بی‌اندازه و دامنه‌دار ایالات و ولایات ویا کشورهای خیلی کوچک است) است در این صورت غرب برای تشویق و حتی برای تحمیل آن تا کجا باید و میتواند بسود آینده تمام شرکت‌کنندگان در همکاری مفروض، پیش برود؟ در عده زیادی از کشورها و بخصوص آنهایی که پرمجمعت‌اند، سنگینی سنت‌های موروثی مسائل مشکل آن‌ها را بالقوه حل‌نشدنی می‌کند. آیا یک مکانیسم اجتماعی برای رفورم و نو کردن (مدرنیزه) در تمام موارد، درمورد

«مشکل‌ها» و «آسان‌ها»، نتایج واحد بیارمی آورد؛ غرب ناچه حدودی حاضر است روشهای متفاوت و دور از روش خاص خود را در مورد رشد و توسعه پدیدرد و در این مورد از جمود بیرهیزد و انعطاف پذیر باشد و کم‌کم بروشهای مرجع که با بنیاد خاص اقتصادی و اجتماعی کشور مورد نظر قابل تطبیق است موافقت کند؛ هر چند جواب این سئوالات خیلی مبهم است اما جواب آنها هر چه باشد، شکی نیست که جهان غرب در مسئله شمال و جنوب بسوی اندیشه‌ها و روشهای تازه پیش میرود. در حالیکه جهان غرب به روشهای عملی کمک به کم‌رشد هاسرو سامان میدهد و آنها را تابع اصول میکند و در حالیکه ضرورت تحولات اجتماعی متناسب را بر سمیت می‌شناسد، این نوید را میدهد که کوشش‌های اندک اندک و متفرق گذشته بیک کوشش دسته جمعی تبدیل شود که تمام اجزا با هم بخوانند و بهم پیوستگی داشته باشند. بخلاف آنچه گفتیم این ترس وجود دارد و حق هست که این نگرانی را داشته باشیم که این اندیشه‌های نو خیلی عقلانی نباشند و آزمایش تلخ و دراز مدت غیر ممکن بودن بکار بستن آنها را در عمل آشکار کند. دو فرضیه اساسی فلسفه جدید که قاطع بنظر میرسند این نگرانی را موجه مینمایانند.

یکی از این دو فرضیه اساسی اینست که مقدمه ترقی اقتصادی مطلوب ثبات و نظم است و اینکه آرزوی تحولات اجتماعی ضروری بطور تدریجی از خلال اصلاحات (نه انقلاب) بر آورده خواهند شد. این امید هست که صاحبان امتیازات لغو شدن روز افزون امتیازات، را از راه اکثریت پارلمانی خواهند پذیرفت. سرانجام تدوین کنندگان فلسفه جدید باین آرزو عقیده و ایمان پیدا کرده‌اند که وقتی رشد اقتصادی آغاز بحرکت میکند، فشارهای اجتماعی که در گوشه و کنار جامعه بوجود می‌آیند در جهت نو کردن (مدر نیزاسیون) تاثیر میکنند این فشارها حتی در جامعه‌های بی حرکت و تنبل و معتقد به سنن موروثی تاثیر نیک میکنند. بنابراین استدلال تحولات اجتماعی بنحوی از انحاء محصول فرعی ترقی اقتصادی خواهد بود (در صورتیکه عده دیگر درست بعکس ترقی اقتصادی را محصول فرعی یا اصلی تحولات اجتماعی میدانند.)

فرضیه اساسی دوم دکتربین نو این اصل را پذیرفته است که گویا بهبودی اقتصادی آرزوی دست اول جمعیت کشورهای حاره و کم رشد است. این فرضیه میگوید صرف نظر از واحدهای کوچک دیراکنده که غربی و یا غرب زده شده‌اند در این نواحی عموماً فعالیت‌های اقتصادی نو گسترش نیافته، باین علت که در این نواحی اقتصاد بازار، پس انداز، و تشویق بابتکارات وجود ندارد

تا به سکنه این نواحی مصرف کالای بیشتر را بیاموزد و بآن عادت دهد . در صورتیکه قدرت خرید و کالاهای مصرفی در دسترس مردم قرار گیرند ، حس نیازمندی حدی برای بدست آوردن امتیازات مادی از حد بخور و نمیر مبهودخیلی بیشتر باشد جبرا ، پیدا خواهد شد و این خود موجب افزایش کوشش های مولد خواهد شد . این دو فرضیه براساس اولویت محرک های اقتصادی قرار گرفته اند . بهمین مناسبت هر دو فرضیه این موضوع را بطور ضمنی میپذیرند که حتی در زمینه همین نظام اجتماعی موجود اولویت جاه طلبی های اقتصادی بقدر کافی موجه خواهد بود و همین اولویت خواهد توانست نیروهای عقبمانده اجتماع را که برای حفظ امتیازات موروثی خود در جستجوی بی نظمی و بی ثباتی اند ، آرام کند و پیشت بگذارد و سرانجام حتی خلع صلاحشان کند . اگر این فرضیه ها غلط از آب در آیند در این صورت در تمام قواعد فلسفه نوین کمک باید از بیخ و بن تجدید نظر شود . این تجدید نظر بنوبه خود تغییراتی را موجب خواهد شد که در روابط بین المللی نتایج دشواری را درآینده دور بیار خواهد آورد .

11

انقلاب شرط مقدماتی پیشرفت

از آغاز عقب‌نشینی امپراطورها ، چنین فرض میشد که مابین نیروهای که کشورهای مستعمره را بحرکت درمی‌آورند جاه‌طلبی‌های اقتصادی در درجه اول اهمیت‌اند. درحالی‌که قفسخت بچشم می‌خورد، و این موضوع طبیعی‌مینمود. اما مسئله را بیشتر از حد لازم ساده کرده بودند. این نحواندیشه باین معنی بود که وجود نیروهای غیراقتصادی نافذ اما نامرئی رایا ندیده گرفته بودند و یا کمتر از آن‌که هست و بود ارزیابی میکردند ، و این موجب سوء تفاهم‌های خطرناکی میشد .

در نتیجه بمناسبت محیط پراز آشوب و هياهوئی که پیوسته در کشورهای کم‌رشد حکمفرما بود و همچنین بعلت اشتغال فکری پیوسته رهبران این کشورها بامسائلی که هیچگونه مناسبتی باترقی اقتصادی نداشتند در جهان غرب کم‌حوصلگی بیشتر میشد . بنا براین در غرب رفته رفته باین فکر می‌افتادند که حوادث جاری درین ممالک ازسری منطقی صورت می‌پذیرد و همیشه نمی‌توان چنین حوادث را عقلانی انگاشت .

این موضوع حقیقت دارد که در عده‌ای از کشورهای سابقا مستعمره این حالت دیده می‌شود مثل اینکه کشور بمنزله دیگری است بر سر آتش و در حال جوشیدن که بخاراتی از آن متصاعد می‌شود که در هر آن سرپوش را بر کنین و پرت شدن تهدید میکند. تازه وقتی که از ایشان خواهش می‌شود که خود را آرام ساخته مشغول بکار شوند آنها جواب طعنه آمیز خود را مانند کسانی می‌دهند که تصور می‌کنند طرف مقابل حرف آنها را نمی‌فهمد. خلاصه چنین بر آورد می‌شود که این دوران تحول تیره و تاریک بیش از اندازه طول کشیده است و ثباتی که در انتظار آن بوده اند هر روز بجای نزدیکتر شدن دورتر می‌شود. در این احوال عکس العمل طبیعی جهان غرب از سخریه عقیم تادزدگی تحمل آمیز و از تسلیم ساده تانن در دادن بانزو اجوبی و پایان دادن بهرنوع کمک فنی می‌انجامد و البته که چنین حالاتی روز موعود تفاهم متقابل را نزدیکتر نخواهد ساخت. اینکه اغلب کشورهای تازه آزاد شده در یک حالت عدم تعادل عمیق بسر می‌برند بقدر کافی معلوم خاص و عام هست. علت آن در وجود نیروهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی این ناحیه است که هم پیچیده و بفرنج است و هم در حال تغییر و این اوضاع در تمام نیم کره جنوبی کره زمین در حال تخمیر شدن است. ساده کردن این پیچیدگی‌ها در زیر سرپوش کمونیسم در مقابل آزادی و یا دیکتاتوری در مقابل دموکراسی بهیچ کاری نمی‌آید برای شکافتن و تحلیل این بفرنجی‌ها باید دقت مدام بموامل غیر اقتصادی نیز داشت. علاوه بر این باید اولویت امور و عوامل مختلف را با آنچه جهان غرب تا کنون بآن عادت داشته تغییر داد.

در بیشتر از سه قرن تاریخ اخیر ترس‌ها و کینه‌ها و عقده‌هایی بوجود آمده است که بمنزله قاعده این آشوب و هیاهو است. آثار تمام اینهار در چند سال نمی‌توان محو و زائل ساخت. در حقیقت بر نظمی و بی‌سامانی‌ها و هیجانهای روز بطور ساده شروع یک جریان تکاملی برای رستاخیز و ترمیم است که خصلت آن انقلابی است. در کشورهایی که این جریان تکاملی هنوز نتوانسته است آغاز شود، نیز نطفه این انقلاب اجتناب ناپذیر در بطن امور پنهان است. طبعاً این نوعی انقلاب ناشی از عدم رضایت است. برای آنهاست که آشنا با اوضاع و احوالند این بمنزله انقلاب و عصیان برضد گذشته است. عصیان بر علیه آثار تا بهیت گذشته و آسیب پذیری کنونی که هر دو وهن آورند. زیرا آدمی میتواند بهمه چیز خستی بگرسنگی عادت کند اما هرگز نمی‌تواند اهانت مدام را تحمل کند. برای عده‌ای دیگر این تظاهر کم و بیش شدید نوعی عصیان بر علیه بیهودگی وجود است، مردم مایل اند در چیزی سهیم

باشند که با ارزش تر و تشویق کننده تر از زندگی عادی و تولید مثل باشد . مردم مایل اند که يك زندگی فراتر از زندگی نیازمندیهای خالی از امید و بی مکافات داشته باشند ، می خواهند در زندگی هدفی وجود داشته باشد و آنها را از این اندیشه که بدرد هیچ چیز نمی خورند رها سازد . علاوه بر همه اینها آنها دوست دارند که لااقل این رنج و الم بيفائده بخاطر رسیدن به هدفی باشد تارنج و اندوه باروری گردد . بیشك این تمایلات مبهم و فطری و شكل نیافته است ، ممكن است كه در آخرین تحلیل این تمایلات ناشی از عوامل اقتصادی هم باشد . اما مسائل اقتصادی كه باید این تمایلات را راضی كند برای خود آنها روشن نیست و مردم بی سواد و تربیت نشده نمی توانند آنها را درك كنند . در حالیکه اوضاع بهمان شكل باقی مانده است در هر حال این آرزوها و تمایلات برای آنها هدفی است كه نمی توان بآن رسید این تمایلات را فعلا باید در جهتی خیلی آشنا بروحیه آنها پیش راند ، و راضی نگاهداشت اگر بخواهیم هدفهای آنها را عمومیت دهیم اقدام غلطی انجام داده ایم علاوه بر این طبیعت انقلاب در هر ناحیه با ناحیه دیگر متفاوت است و مشروط ب عوامل محلی كاملا متفاوت است . تنها ممكن است این جرأت را داشت كه بدون مواجهه با اشتباه تقسیم بندی تازه ای كرد كه تنها جنبه کلی تر قضایا را رعایت میکند . باین طریق می توان پیش خود عوامل اصلی این هرج و مرج و بیچیدگی ها را در انقلابی برای تجدید حیثیت (میتوان آنها را منشور انقلاب نیز نامید) و انقلابی در جهت موثر بودن و انقلابی در جهت ایجاد مساوات خلاصه كرد . این سه رودخانه اصلی به شطی می ریزند كه در جهت تحولات ، انقلابی جریان دارد ، كمك این سه عامل تركيب كننده انقلاب اصلی ، بر حسب آزمایشهای گذشته و عملی كه در موقعیت كنونی هر کشور ریشه دوانده ، تغییر میکند . اگر گذشته و حال دست بدست هم داده و یکی از این سه جریان را مسالمت آمیز سازند ، در عوض ، جوش و خروش یکی دیگر از جریانها راده چندان میکنند . در بعضی موارد ممكن است كه اوضاع و احوال حجم این سه رودخانه را كم كند و عبور بمرحله انقلاب بدون اعمال زور انجام یابد . در موارد نامساعد دیگر طغیان هیجانات تمام سدها و موانع را از پیش پای خود برمیدارند و خرابی و آه و ناله و شیون بجا می گذارند در این موارد مسئولیت بگردن آنها نیست كه با سهل انگاریهای خود این نوع انقلاب را اجتناب ناپذیر ساخته اند . نه بگردن آنها ؛ بلكه این انقلاب را بیاخته اند . از سه نوع انقلاب بالا آنچه مربوط به تجدید حیثیت یا برقراری ارزش انسانی است از لحاظ غربی ها ممكن است سخت باشد ، زیرا بخصوص فهم این نوع از تحول در کشورهای سابقا مستعمره دقت و حوصله زیاد لازم دارد . این انقلاب در ذات و

جوهر خود عبارت از اینست که ملت آزاد شده شخصیت و موجودیت خود را در چهارچوب يك دولت نو و مستقل محرز و موكد سازد . هدف اصلی امری دوگانه است . پیش از همه اینکه يك ملت آزاد شده میخواهد خود را از حس پستی باز بونی که مقررات بیگانه در گذشته بگردن او بار کرده بود رهائی بخشد . در درجه دوم موضوع مربوط باین میشود که خود را با واقعیت های جامعه بین المللی وفق دهد . و تمام اینها با استقرار شخصیت خویش آغاز میشود . در عین حال تساوی با دیگران مطرح است که از راه استقلال بدست آمده در معرض آزمایش قرار میگیرد . اما چون سیر تکاملی این موضوع عبارت از نشان دادن عکس العمل در مقابل بندگی یا عبودیت است که در گذشته بکسی تحمیل شده ، آن کس مفر خود را در اقدامات زننده و تماثائی جستجو میکند . بنا بر این او مخالف هر نوع دشمن واقعی و یا خیالی استقلال و تساوی است ، او با تمام آثار و بقایای تسلط و برتری که تابعیت گذشته را بخاطر می آورد مبارزه میکند .

علامت و نشانه های منشور انقلاب بیهوده و پوچ نیست . این منشور یا خریداریده شده است و یا اهدا گردیده . عمل خرید ممکن است بوسیله رفت و آمدهای نمایندگی بی شمار و دید و بازدید های رسمی پر خرج صورت گرفته باشد و یا بطور ساده و از بالا این منشور اساسی انقلاب تحصیل شده باشد . باین ترتیب است که امروز کشورهای تازه آزاد شده ای وجود دارند که دارای کاخ های پر زرق و برق با تهویه مطبوع هستند باینکه آبریز های گنداب روداشته باشند و دارای موشک های هدایت شونده هستند پیش از اینکه صابون را بشناسند . اما منشور اساسی انقلاب ممکن است باین ترتیب عرضه شده باشد که يك رای در سازمان ملل متحد بآن کشور اعطا شود و تساوی برقرار گردد و یا سلسله تمارفات لازم و یا يك ضد ملی در اطراف میزی که بزرگان دور آن تصمیم های خود را میگیرند . گذشتن از این مراحل اجتناب ناپذیر است . وقتی راه این مراحل مختلف که هر چه باشد گذشتن زمان لازم دارد سپرده شد کم توجه و دقت معطوف بمسائلی میشود که تماس مستقیم با مسائل کشوری دارد . در کنفرانس های ناحیه ای که تشکیل میشود بطور نا آگاه در جستجوی مخرج مشترک هستند ، بلوکه ها تشکیل میشود و کم کم تمایلات تازه رهبری گروه کشورها پیدا میشود . در نتیجه جاه طلبی های اصطلاحات پیدا میشود ، جنگ امواج رادیویی و یا منازعات سرحدی آغاز میگردد ، خلاصه هر آنچه مربوط به کشف کردن خود و احراز شخصیت خود است و یا تعریف و توصیفی از منافع ملی است ظاهر میشود . هر که از پله های این دوران دراز و سخت به هدف نهائی مربوط است ، ترمیم اشتباهاتی که به احترام شخصیت وارد آمده . البته

در صورتیکه اشتباهات آسیمی به‌غیر از نژادی وارد آمده باشد، ممکن است پرهیزان‌ترین عامل این سیر تکاملی و فقدان خود با اوضاع همان علت نژادی باشد. اما مقامی را که در میان صفوف ملل جهان باید احراز کرد از لحاظ فرهنگی مورد توجه قرار می‌دهند. بطور کلی مشاهده می‌شود که کشورهایی که در گذشته مستعمره بوده‌اند در آغاز تمدن غربی را بطور سطحی می‌پذیرند و سپس آنها را دور می‌اندازند و دست آخر بعضی از خصلت‌های کلی آنها را تقلید می‌کنند. اما برای اینکه بدانند چرا برگزینند و یار دکنند اول باید مطمئن بود که چه چیزی از فرهنگ باستانی را باید حفظ و نگاهداری کرد. از اینجا این تمایل شدید پیدا شده که دوران پیش از استعمار کشف شود از نو تعریف گردد و شناخته شود، اما مشکلاتی در این راه وجود دارد. ممکن است که موارد گذشته باستانی با اوضاع امروز وفق ندهد، چنانکه در اغلب کشورها که خرافات حکمفرماست چنین است در آن قسمت از آمریکای لاتین که خون بومی‌ها (هندی‌ها) تسلط و برتری دارد، ممکن است کوششی برای افتخار آمیز نشان دادن بقایای موارد گذشته بطور ارتجاعی پیش آید و مانع ابداع کوچکترین کار مثبت باشد. یا بعضی از کشورهای دیگر (مانند بعضی از کشورهای آفریقا) در جستجوی سوابق فرهنگی گذشته‌شان کوشش‌هایی احساساتی شدید بکار می‌برند مثلاً بدن انسانی را با بقایای استخوانهای پوسیده از نو می‌سازند بدون اینکه از شکل اصلی آن خبری داشته باشند.

وفق دادن خود با اوضاع جهانی، تاکید شخصیت خود، از نو ساختن حیثیت نژادی و فرهنگی. تمام اینها انرژی ملتی را بخود جذب می‌کنند و عواطف و هیجانات را ایجاد می‌کنند که توصیه را از مسائل صرفاً مادی منحرف می‌سازند، و این رضایت‌خاطری را فراهم می‌سازد که باندازه يك غذای لذیذ و فراوان و مانند لباس فاخر واقعی و رضایت‌بخش است. درازی و شدت این دوران که وقف استقرار حیثیت در جهان امروز می‌شود بستگی بازمایش هر کشوری دارد که پیش‌ویس از استقلال تجربیات را بدست آورده‌اند. اما در اغلب موارد سیر تکاملی این انقلاب بدرازا می‌کشد. مسئله بخصوص باین مناسبت پیچیده می‌شود که انقلاب دیگر یعنی انقلابی برای موثر و نافذ بودن باید هم‌زمان با اولی انجام پذیرد. اگر انقلاب حیثیت پیش از همه حیثیت را در مد نظر دارد، انقلاب موثر و نافذ بودن بیشتر از همه به نتایج حاصله توجه دارد.

کشورهای تازه با استقلال رسیده. در موقع خروج از دوران کم و بیش دراز استعماری در اغلب حالات دو اقدام اساسی را به‌عهده دارند. آنها خود را

مجبور به درهم ریختن و پیاده کردن آنچه در گذشته ساخته شده است می بینند، زیرا اینها در گذشته با این هدف ساخته نشده بوده اند که جوابگوی نیازمندیهای امروز ایشان باشد. آنها باید دقت کافی بکاربردن آنها را که مصمم به نگاهداری هستند از نو تجدید کنند تا با نیازمندیهای خود هماهنگ سازند و خصلت خاص ملی خود را بآنها بدهند. اوضاع این کشورها را میتوان بوضع خانواده ای تشبیه کرد که مجبور است از سوئی به اشتغالات روزانه اش بپردازد در حالیکه بالای سر او در اطراف خراب کردن خانه صحت میشود، و در این حوالی ساختمان خانه تازه او را آغاز کرده اند، بدون اینکه بدانند این خانه چه شکل و چه سبک معماری و چه تزئینات داخلی داشت. این اوضاع کا بوس مانند بمناسبت يك واقعیت دیگر پیچیده تر میشود و آن اینکه خانواده بنا و مهندس و کارگران خراب کننده ماهر و غیره در دسترس ندارد و در این بی سرو سامانی عمومی بعضی از اعضاء خانواده خواهی نخواهی دچار وسوسه های مختلف میشوند یعنی از بی انتظباتی گرفته و رشوه خواری فساد تا برسد به دزدی.

خانواده بطور دردناك باین نکته كاملاً آگاهی دارد که جهانیان در کمین نشسته و اعمال و افکار او را زیر نظر دارند. این خانواده صدای سخریه و گاهی آهنگ قهقهه رامیشنود. چون مقام و حیثیت او در خطر است ناچار باید مخاطرات تصمیم های از روی عجله و احیاناً تصمیم های بدون حزم و احتیاط را بعهده بگیرد. اما خانه قدیمی و پوسیده در شرف منهدم شدن است و بنا بر این باید تادیر نشده تصمیم هایی گرفت والا اوضاع و احوال آنرا تحمیل خواهند کرد.

برای تامین هدف موثر و نافذ بودن - دولت تازه لازم است که سلسله اقدامات قطعی انجام بدهد و بیش از همه باید معلوم کرد که محل خراب کردن تاچه حد باید پیش برود تا از این راه زیان به تکمیل و تمام کردن ساختمان تازه نرسد. يك سلسله مسائل ضمنی نیز فوراً ظاهر میشوند. مثال، طرد شدن قدرت سیاسی طبقه مالك زمین (که طبیعتاً مخالف تحولات اجتماعی است) که در نتیجه اصلاحات ارضی صحیح و اصیل يك تغییر مکان اساسی را ایجاب میکند آیا بوسیله نیروی انسانی جدید جبران خواهد شد؟ آیا طبقه متوسط که بمناسبت مبادله مواد خام کشور با کالاهای ساخته شده کشورهای خارجی پا به بر سر جامعه گذارده خواهد توانست خود را با بنیاد تازه جامعه نو که اساساً صنعتی خواهد بود تطبیق دهد؟ آیا باید آموزش و پرورش اقلیت كوچك دانش آموزان را در مدارس حاضر ادامه داد که موجب جدا شدن و پیدایش شكاف میان قشر ممتاز و

نوده مردم میشود ، و یا لازم است که اساس تعلیمات کشوری از بیخ و بن اصلاح شود؟

وقتی صحبت از تحول بنیادی میشود لازمه اش بوجود آوردن تاسیسات سیاسی تازه است ، حالا آنهاییکه صاحب این میراث خواهند شد آیا میتوانند بهترین نتیجه را بدست دهند ؟ اگر نمونه دهوکراسی لیبرال مربوط به سیستم آنلانتیک شمالی ، چنانکه آزمایشهای اغلب کشورهای کم رشد نشان داده ، برای انجام وظیفه ای که در پیش است مناسب نیست ، چگونه میتوان این سیستم را با شرائط محلی تطبیق داد ؟ در پشت سر پوشش پارلمانی کم و بیش خیالی - اکثریت کشورهای کم رشد بوسیله دونوع از حکومت با سلطه اداره میشوند .

باسلطه و قدرت آنها برای حفظ و نگاهداری امتیازات اجتماعی کهنه و پوسیده است و یا حکومت با سلطه ایشان برای محو و الفای آن امتیازات ضروری تلقی میشود . ترکیب کردن دموکراسی با رژیم مسلط موروثی باید در جهت تمایل به تحولات اجتماعی پیش رود . اما هیچ حکومتی حق دموکرات بودن را ندارد مگر اینکه انتخاب کنندگان بتوانند آن حکومت را ساقط کنند . حکومتی را میتوان نماینده ملت خود دانست ، که انتخاب کنندگان با در دست داشتن ورقه انتخاباتی نخواهند دولت را تغییر دهند . ممکن است که یک رژیم باسلطه نماینده حقیقی ملتی باشد و در حال حاضر تنها دولت باشد که درست تر است و بنابراین برای مردم داپذیر و مطبوع باشد .

همه این مطالب ناچار تاحدی مبهم هستند . در کشوری که فلسفه حکومت با سلطه و اقتدار بطور موروثی احترامی برای خود ایجاد کرده است ، مسئله عبور به مرحله دموکراسی ممکن است چندان حاد و مشکل نباشد . در رژیم دیگر که اصالت فرد یا فرد پرستی ریشه عمیق دارد مسئله عبور به رژیم دموکراسی مشکل تر و دردناک تر است . اما سرانجام باید تصمیم گرفته شود و نتیجه آن منخیر بودن در انتخاب یکی از دو راه است . ازدو رژیم اقتصادی کاملاً طبق نقشه و رژیم اقتصادی مختلط کدامیک بهترین نتیجه را میدهد؟ تاچه اندازه روی متقاعد ساختن اختیاری مردم میتوان حساب کرد و حدود میزبان اجبار که باید براننداز را شتاب بخشد کدام است؟ ضرورت کمک مالی و فنی خارجی را با نفرتی که از سرمایه گذاری خصوصی وجود دارد چگونه میتوان سازش داد ؟ چگونه میتوان میان اجتماعات ملی محلی که ناشی از وحدت زبان و یا مربوط به ملیت از لحاظ مردم شناسی است از سوئی و مرکزیت و همکاری ناحیه ای که بمناسبت ضرورت موثر و نافذ بودن بآن تمایل هست از سوی دیگر ، سازش و توافق داد ؟ وقتی درجه اجبار

لازم و ضروری معین شد کیست که آنرا اجرا خواهد کرد ، حکمت یزدانی ؟
«مرد یرتر»؟ یا ارتش و غیر آن؟

برای تعیین آن و نگاهداری منشور اساسی کشورهای نو باید جواب این
سئوالات و سئوالات مشابه داده شود. اما راه حل های صحیح اتخاذ تصمیم هائیرا
ایجاب میکنند که بمناسبت لزوم نوسازی نمیتوانند انقلابی نباشند . در این
منافع و هیجانها در اطراف طرز تفکرهای رقیب تمرکز پیدا کرده و حالت دو
قطب بخود میگیرند و شهوات تهیج میشوند ، اما عاقبت و رویهمرفته ممکن است
این اوضاع برای ایجاد محیط مناسبی برای رشد اقتصادی مساعد باشد . اما قبل
و برای مدت درازی هدف اصلی متوجه بهبودی بخشیدن به نتایج خواهد بود .
قضیه از این قرار خواهد بود زیرا که افزایش موثر و نافذ بودن تا مدت زمانی
بطور محسوس مربوط به نیازمندیهای آنی و مستقیم مردم خواهد بود تا به دورنماهای
رشد اقتصادی هدفهایی که تمام افراد ملت ممکن است از روی چاه طلبی اقتصادی
در آنها سهم شده و برای آن کارکنند عبارت است از استحکام بخشیدن
به استقلال تازه بدست آمده و موثر کردن پیروزیهای اقتصادی نافذ و مسلم . اما
احساسات توده مردم بوسیله طبقه متوسط و روشنفکران ظاهر شده و گفته میشود.
اندازه شدتی که اکثریت توده ملت با آن در هدفهای اقتصادی سهم میشوند
تا بمی است و از درجه اختلاف موجود (که تغییرات آن بسته بحالت خاص کشورهاست)
میان طرز تفکر قشر ممتازی که در رهبری قرار دارند از سوئی و توده مردم از
سوئی دیگر . در مورد انقلاب مربوط به تساوی که سومین عامل تحول بزرگ
اجتماعی است مسئله نوع دیگر است . فلسفه نوین کمک به نواحی کم رشد این
اصل را پذیرفته است که فقر و فاقه در این کشورها عمومیت دارد و در نتیجه تمایل
برای بهبودی اوضاع اقتصادی نیز عمومیت دارد ، در صورتیکه با آنها کمک
شود ، ثبات و نظم تا همین میشود و سیر تکاملی افزایش اقتصادی پیش میآید
در میان يك میلیارد و نیم نفر از این مردم اقلیت کمی از طبقات متوسط و کارگران
ماهر هستند که میتوانند نیروهای اجتماعی جنبش ملی را در جهتی که تعیین
شده رهبری کنند . باقیمانده شاید در حدود يك میلیارد دهقان هستند . این
دهقانان بی سواد هستند و در روستاهائی زندگی میکنند که ۵۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر
جمعیت دارند. همینکه واقعیات روزانه این آحاد کوچک را کدوبی حرکت را
بخوایم با کلیات تطبیق دهیم اصول فلسفه نو فوراً دقت علمی خود را از دست
میدهند . این موضوع حتمی است که دهقانان آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین
بی اندازه فقیرند و کاملاً ممکن است که بهبودی اوضاع مادی خویش را

بخوبی پیشواز کنند . اما عکس العمل دهقان بی سواد در مورد فقرش بندرت در چهارچوب پیش‌بینی‌های اقتصاد دانان جا میگیرد . البته نیازمندیهای آنها زیاد است . اما در نظر دهقان افزایش نعمات قابل توزیع آنقدر اهمیت ندارد که توزیع عادلانه آنچه در دسترس است . اواز نبودن عدالت اجتماعی بیشتر رنج میبرد تا از کمبود تولید .

جزئیات عملی تجربیات روزانه او با آنها بی برخورد دارد که با حکومت میکنند و یا از او بهره‌کشی میکنند و یا نزدیکان او که بدون سزاوار بودن سود بیشتر میبرند و یا کارمندانی که از سلطه خود سوءاستفاده می‌کنند و در عین حال نسبت بوظیفه خود قصور می‌ورزند . حرص و آز و نداشتن حس مسئولیت دهقانان زمینه زندگی روزانه آنها را تشکیل میدهد نه نداشتن حسن اراده ، اگر غیر ممکن نباشد مشکل است آنها را متقاعد کرد که با همکاری دسته‌جمعی میتوانند نظم نوینی بوجود آورند که کارها را بخوبی سروسامان دهد و برای همه سودآور باشد . برای اینکه دهقان امکان پذیر بودن چنین اقدام نوی را باور کند باید در آغاز کار بایجاد کردن داروی درد های کنونی و مستقیم او در او ایمان و عقیده بوجود آورد . در زمینه اجتماعی که اغلب کشورهای سابقا مستعمره دارند همدردی و کمک مستقیم بدشواریهای آنها باین معنی خواهد بود که يك نفر مالک برای اوسهم مناسب از محصول را بدهد ، و اطمینان بدهد که از کوشش و تلاش خود بهره بیشتر خواهد برد و باروری کارش افزایش یافته و شاید مالک زمینی خواهد شد که روی آن کار میکند . این بمعنی دادن وام باین بهره‌کرم خواهد بود که دهقان را از شر حرص و آز پبله و ران و رباخواران نجات خواهد داد و همچنین از شر کارمندانی که وظیفه خود را تنها در مقابل پول چائی انجام میدهند . این باز هم باین معنی است که دهقان بتواند مانع ثروتمندان برای فرزندانش آموزش و پرورش و بهداشت لازم را ناهمین کند . بالاتر از همه اینها همدردی و کمک مستقیم بدهقانان در نظر آنان باین معنی خواهد بود که بتوانند بحکومت که در شهرها هست اطمینان داشته باشند که دولت نماینده منافع آنهاست نه گروهی که تلاش و کوشش آنها را استثمار کند .

در میان تمام نیروهایی که برای انقلاب اجتماعی کار میکنند ، این فشارهای اساسی که برای عدالت اجتماعی بیشتر و برای بوجود آوردن دولتی که نماینده واقعی مردم باشد ، کار میکنند ، تقریبا در تمام کشورها مؤثرترین عوامل خواهند بود . این مطالبات یکبار دیگر نشان میدهند که يك دوران تخمیر و تحول اجتماعی درازی در پیش خواهد بود . این دوران توام با آشوب‌ها و بی‌ثباتی‌ها و اشتغال مداوم بامسائلی خواهد بود که در ظاهر رابطه چندانی بامراتب مختلف افزایش اقتصادی

ندارند. هر نوع ترقی که در قلمرو عدالت اجتماعی پیش آید و خوب بچشم بخورد و هر قدر که دولت بیشتر نماینده واقعی مردم گردد ممکن است تحول عاجلی در رفتار دهقانان نسبت باوضاع تازه ایجاد کند. وقتی مردم از بی عدالتی‌هایی که در حال حاضر مانعی در مقابل هدف‌ها و پیشرفت‌هایشان هست آزاد شدند، آنوقت آغاز باین خواهند کرد که مانند کشورهای پیشرفته به حرکت‌ها و مشوق‌هایی جواب مناسب دهند که برای بکار انداختن مکانیسم رشد اقتصادی کمک فراوان میکند.

در این حالت نیز سیر تکاملی دیگرگونی انقلابی در سه قاره برآه میافتد. پرواضح است که شرائط مختلف محلی میتوانند بخوبی چشم‌انداز کلی را متفاوت سازند. انقلاب بهمان مقدار شدت متفاوت و آهنگ مختلف و راه‌های چندگانه خواهد داشت که کشورهای مختلف از لحاظ تاریخ و سرشت‌شان باهم اختلاف دارند امریکای لاتین پس از یکصد سال که از تاریخ آزادی سیاسی‌اش میگذرد بی‌شک هنوز کمتر از کشورهای بی‌اندازه حساس افریقائی در مورد «انقلاب حیثیت» حساسیت دارد. همچنین در کشوری مانند هند که خیلی پیش از رسیدن با استقلال برای حکومت کردن کارآموزی کرده بود و حتی در اداره کردن سیاست خارجی نیز سهمیم بود موضوع انقلاب حیثیت درجه دوم اهمیت را پیدا میکند. سیام تنها کشور آسیای جنوب شرقی است که دچار استعمار مستقیم نشده و خیلی کمتر از اغلب کشورهای همسایه‌اش که مزه اشغال را چشیده‌اند، در این مورد حساسیت خواهد داشت. سرانجام وجه نژادی و فرهنگی جستجوی حیثیت ممکن است در افریقا و سمت پیرامنه و احیاناً بی‌رویه‌ای پیش بگیرد، زیرا در افریقا توهین نژادی و اضمحلال فرهنگی سابقه بیشتری از نواحی دیگر داشته است. انقلاب مربوط بموثر و نافذ کردن رشد و توسعه تا اندازه کم و بیشی مربوط بتمام نواحی میشود که سابقاً مستعمره بوده‌اند. منطبق شدن با شرائط نوین دموکراسی که امروزه قسمت بزرگ اشتغال فکری پاکستان و مصر و اندونزی و غیره را تشکیل میدهد توجه کشورهای بیشتری را بخود جلب خواهد کرد. نیاز به تحولات اجتماعی بیشتر از همه حس خواهد شد. زیرا نیازمندیهای دوران استعمار بیشتر از همه بنیاد اوضاع اجتماعی را تغییر شکل داده است. امریکای مرکزی و قسمت بزرگی از افریقا ناچار باید پیشاهنگ این انقلاب باشند اوضاع و احوال تاریخی مخصوص، مثلاً مانند بیرمانی ممکن است فشارهایی از این نوع را بوجود آورد. این موضوع اتفاقی نیست که مفاهیم متناقض مانند مرکزیت و یافتن راسیون در مرکزیت بمنزله موضوعهای مهم و نافذ در کشورهای مانند اندونزی گردیده چرا که در آن کشور اوضاع جغرافیائی حل اینگونه مسائل را مخصوصاً دشوار میسازد، کشورهای کم‌رشد در مقابل مسائل و مشکلاتی که اینقدر

پردامنه اند و می خواهند از آشوبی که آنها را تهدید میکند بپرهیزند ، ناچار عده بیشتری از آنها رارفته رفته و خواهی نخواهی زیر بار حکومت های ارتشی خواهند بود . در آن کشورهاییکه موسسات مشروطه زمینه مساعد پیدا کرده اند ممکن است که عمل قانونگذاری آبی بر روی هیجانهای انقلاب تساوای بریزد و آنها را آرام کند . اما از سوی دیگر هر چه عدالت اجتماعی کمتر است بهمان اندازه هیئت های حاکمه انعطاف ناپذیرتر وجود دارند . باین علت بیشتر از پیش اوضاع و احوالی پیش خواهد آمد که تحولات اجتناب ناپذیر با وسائل مسالمت جویانه پیش نخواهند رفت . امریکای لاتین در این مورد شاید پرثمرترین زمینه برای انقلاب ها را تهیه کند . در کشورهایی که بجای صاحبان امتیاز و فئودال های گذشته ، حالا ثروتمندان و سرمایه داران مالی تازه نشسته و آنها را از میدان بدر برده اند (مانند کشورهای تولیدکننده نفت از قبیل کشورهای عربی و ونزوئلا و غیره) ممکن است انفجار بخصوص نیرومند و باخشونت باشد .

در چشم انداز تاریخ شاید خیلی طبیعی است که تاخت و تاز و سلطه جهان غرب در تمام کره زمین در حال حاضر چنین عکس العمل زهر آلودی را بوجود آورد تا باین وسیله بتوان آنچه را که مخالف منافع اکثریت بشریت بود جبران کرد . البته اطمینانی نیست که اینگونه انقلاب و عکس العمل های آن با ترقی اقتصادی کنونی هماهنگ و سازگار باشد . تنها یک چیز مطمئن و حتمی است ، بدون این انقلاب راه ترقی در اغلب کشورهای سابقا مستعمره سن خواهد بود این دورنماها زیاد اطمینان بخش نیستند بلکه يك دوران دراز و پر آشوب را نوید میدهند . در قدرت ما نیست که از آن اجتناب کنیم . تمام آنچه ما میتوانیم بکنیم و یا باید تلاش برای آن بکنیم اینست که برای کوتاه شدن این دوران کمک کنیم .

اتحاد با احترام ناپذیر

بهترین روش موثر برای کوتاه کردن سیر تکاملی انقلابی که دنیای سابقا مستعمره را در برگرفته مخالفت نکردن با هدفهای انقلابی موجه است . در کشورهایی که منطق ساختن انقلابی خود با هدفهای اساسی انجام پذیرفته است ، مسائل زیادی نیز طرح نمیشود . در این کشورها مکانیسم افزایش اقتصادی شانسهای عالی دارند که نتایج مثبت بدهند . اما متأسفانه موارد نامساعد خیلی زیاد هستند ، در مواردی که بی ثباتی درهمه جا بحالت مزمن فرمانروائی میکند و همچنین در مواردی که يك نظام اجتماعی کهنه و پوسیده نیروهای در حال جوش و خروش را که مغری برای خود جستجو میکند ، از نظرها پنهان میسازد . این تصور که تزریق ساده پول و سرمایه و یا کمک فنی در بنیاد ساختمان کشوری از نوع « ویتنام » کودتاچی ها و یا « پرو » ی ژنرالها یا دیگر موارد مشابه ... میتواند بطور زنجیری ابتکارهای مثبت را برای رشد و تکامل اقتصادی بحرکت در آورد ، بهمان اندازه ابلهانه است که باور کردن

اینکه يك قرص ویتامین بتواند فیلی را در مدار زمین به چرخیدن وادارد. در موارد مشابه که متاسفانه اکثریت کشورهای کم رشد را تشکیل میدهد داروی درد این نیست که تسلیم خیالات بیهوده شد و گول تظاهراتی را خورد که تقلید سطحی ترقی اقتصادی - اجتماعی را در میآوردند. بازهم داروی درد اینگونه کشورها در این نیست که اقدامات نیمه کاره را بجای تحولات واقعی پذیرفت و بآن قانع شد، اقدامات نیمه کاره ای که با چارو چنگال تبلیغاتی توأم است. در تمام قلمرو نیم کره جنوبی برابر فلسفه جدید باید از رژیم هائی پشتیبانی و تشویق کرد که با شتاب تمام تحولات انقلابی احتراز ناپذیر را بکار میبندند، نه رژیم هائی که نظام اجتماعی بظاهر فریبنده را میخواهند ابدی سازند. بی شک تلاش برای تطبیق دادن متظاهران خود با اوضاع تاخیر هائی را بوجود میآورد. اما مادام که بهدفعهای اساسی تحول نرسیده اند زمینه ای برای ترقی آماده نخواهد شد. اما موانع که از روی تحولات برداشته شد، رشد و توسعه با شتابی پیش میرود که تاخیرها و اتلاف وقت ها را جبران میکند. موانع را که سدرام پیشرفت هستند نباید خرد شمرد. منافع قشرهای ممتاز، اطلاعات غلط، ترس از پیش آمدهای نشناخته تحولات، سختگیری هائی که جنگ سرد آنها تحمیل میکند اینها همه دست بدست هم داده و برضد سیاست جدید توطئه کرده و آنرا خنثی میکنند. مشکلاتی که در مقابل «اتحاد برای ترقی» پیش آمد مثال روشن کننده و سازنده بدست میدهد. واشنگتن کوشش زیادی کرد که فلسفه جدید را در مورد آمریکای لاتین بکار بندد. برای اولین بار تلاش شد که اجسرای اصلاحات اساسی شرط کمک خارجی باشد. خواسته شد که به مالکیت بزرگ خانمه داده شود و از آشفته تر کردن وضع اکثریت دهقانان جلوگیری شود. تاکید زیادی بکار رفت تا سیستم مالیات عوض شود و بجای اینکه فقط از فقرا و بینوایان مالیات گرفته شود، ثروتمندان نیز سهم مالیات خود را واقعا بپردازند. اما تمام این مقاصد عالی اجرا نشده ماند زیرا طبقات ممتاز دست در دست منافع مالی آمریکای شمالی دارند که در آن کشورها استقرار یافته اند و ناچار در مقابل سیاست یا فلسفه جدید مقاومت ورزیدند. در اغلب موارد با وجود مقاصد عالی اعلام شده همواره مردان نبرومند چکمه پوش هستند که اگر سزاوار احترام سیاسی نیز نباشند دلارها را بدست میآورند، زیرا تنها آنها میتوانند در پشت پرده ای از استتار فریبنده، نظم و پایداری ظاهری را نگاهدارند. مسئله این نیست که نقص و عیب در فلسفه جدید است. مسئله این است که برای پیروزی مقاصد خوب و صحیح تا کجا باید پیش رفت. استفاده کنندگان از رژیم موجود وحاضر

Status quo در موقعیت‌های مشخص این امتیاز را برای خود دارند که روی تصورات کوتاه‌نظرانه مربوط به شان و مقام و جهالت و طمع حساب کنند. آنها می‌توانند نهاد و عواطف جنگجویانه را بر انگیزند و مردم را دعوت به جنگ‌های مقدس کنند، اگر منافع خصوصی و آنی غرب و سایل تبلیغاتی سازمان یافته دارند برعکس منافع دراز مدت جهان غرب هرگز اداره یا نمایندگی روابط عمومی باین خوبی و مردم پسندی ندارند. آن استراتژی که منافع دراز مدت غرب لازم دارد بظاهر چندان درخشندگی ندارد بلکه برعکس هم هست، زیرا این استراتژی حوصله و بی‌نظری از روی روشنبینی می‌خواهد و تا اندازه‌ای از خودگذشتگی لازم دارد تا درک این مطلب ممکن بشود که بهترین سیاست در تمام موارد دخالت کردن در مقابل کشورهای کم‌رشد نیست بلکه سیاست صحیح اینست که اوضاع را بحال خود بگذارند تا تغییرات جریان عادی خود را پیشگیرد. بزرگترین عامل نامساعد تاکنون این بوده است که جهان غرب همواره قیافه دشمن انقلاب را هر چه بوده و هر شکلی که داشته و در هر زمانی که واقع شده، بخود گرفته است. موقعیت‌های دفاعی که قدرتهای غربی بمناسبت عقب‌نشینی‌شان گرفته‌اند باضافه عکس‌العمل‌هایی که ضرورت جنگ سرد است دست بدست هم داده و تصویری از غربی‌ها ساخته‌اند که همواره بدون قید و شرط هوادار رژیم‌های حافظ وضع موجود یا کهنه هستند بمجرد اینکه قیام یا رستاخیزی بر علیه خشن‌ترین و وحشی‌ترین استبداد قابل‌تصور پیش‌آید، اغلب ارگانهای مطبوعاتی و رادیوهای جهان غرب است که فوراً و بدون اینکه هرگز جا خالی کنند، این حادثه را نتیجه مداخله بیگانه اعلام می‌کنند. اینکه توده مردم عادی زیر طوق بندگی بخودی خود ممکن است بر علیه استبداد و امتیازات طبقاتی قیام کنند، بدون اینکه کوچکترین رابطه‌ای با زمینه جنگ سرد داشته باشند برای این آقایان قابل توجه نیست که خود را با این افکار مشغول کرده و کار خود را عقب‌اندازند، زیرا این مسائل از لحاظ این آقایان جزئی و قابل صرف‌نظر کردن است. اینست که فی‌الوقت سر و کله ارتش‌های ضد کمونیست حرفه‌ای قلم بدست و یاد پرشت میکرو فنها پیدا می‌شود تا تلاش خود را برای ایجاد و نگاهداری این تصویراهی بکار به‌بندند. اما بمکی کمونیست‌ها با پشتیبانی از انقلاب‌ها و یا نظاهر بی‌ثباتی از آنها، هر جا که باشند و هر شکلی که بخود بگیرند بوضع خودشان بهبودی می‌بخشند. ایدئولوژی در کمونیست‌ها این ایمان را سخرا ایجاد کرده است که هر تغییر و تحولی بمنزله مرحله‌ای است در رسیدن باین حادثه احتراز ناپذیر که همه چیز و همه‌جا عاقبت در ابدیت کمونیستی حل خواهد شد، بنابراین آنها می‌توانند این لوکس را بخود اجازه داده و بپندند که در همه جا برای

انقلاب دست بزنند و هورا بکشند و تملیلات و دوستی همه آنها را جلب کنند که از تغییر و تحول بهره میبرند در حالیکه اینها متوجه هستند که غرب با تملیلات آنها مخالفت میکند. جستجوی تاسیسات اجتماعی نو که کشورهای سابقا مستعمره در پی آن هستند نیز غرب را در موقعیت ناراحت کننده قرار داده است.

با تمعیم دادن کم و بیش خود سرانه، میتوان گفت که اغلب کشورهای کم رشد باید تحولات بنیادی خود را دست کم در سد قلمرو اجتماعی صورت دهند. آنها باید خود را از شرملاکین بزرگ فتودال رها سازند تا بتوانند همکاری سیاسی و اقتصادی اکثریت دهقانی را بدست آورند. باید نفوذ بخش طبقه متوسط صادر کننده را کم کنند، زیرا طرز تفکر و منافع و عادات غرب زده آنها مانع و رادعی در مقابل ساختن يك اقتصاد ملی مستقل است که پس از این دیگر بمنزله شعبه ای وابسته به قدرتهای صنعتی نباشد. دست آخر این کشورها باید صنعتی شوند نه تنها برای اینکه صنعتی شدن كمك موثری برای حل مشکل بیکاری ناشی از روستاهاست بلکه برای اینکه آنها بدون کارخانه هایی که بتوانند کود شیمیائی و ماشین آلات و ابزار کشاورزی تولید کنند توانائی این را نخواهند داشت که حتی کشاورزی خود را نو کنند. و وارد کننده غرب در اغلب موارد خود را دشمن صنعتی شدن کشورهای کم رشد نشان داده است. از روی سائقه طبیعی مالکان زمین های زراعتی خود را جدی ترین هوادار حفظ حالت کثونی نشان داده اند که جهان غرب نیز از آن دفاع و پشتیبانی میکند. معمولا طبقات بازرگان نیز از نزدیک منافع اقتصادی و فرهنگی خود را با مال غربی ها و صنایع آنها یکی میدانند و در عمل آنها تنها بخش از سکنه این کشورها هستند که با غربی ها روابط نزدیک و موثر دارند، غرب مسئله صنعتی شدن را، اگر تاخیر انداختن اش غیر ممکن باشد، بخلاف میل خود میپذیرد، آنها حتی بیم و نگرانی خود را مخفی نمیدارند از اینکه رقیبهای تازه در بازار جهانی پیدا میکنند.

وقتی کشورهای سابقا مستعمره میخواهند تاسیسات اجتماعی خود را با نیازمندیهایشان وفق دهند باز همان ابهام پیش میآید. سیاستمدار کهنه و مستبد که از منافع غرب دفاع میکند از روی محبت لقب رهبر را از طرف آنها بدست میآورد اما مردم صمیمی که تلاشی و کوشش خود را برای خرد کردن بنیاد پوسیده جامعه بکار میاندازد از طرف غرب همواره لقب دیکتاتور پیدا میکند. بنا به اختلاف در جاتی از ساده لوحی تا حلیه گری میرسد، قدرتهای غربی هرگز کوششی در این باره نمیکند که يك اقلیت صاحب امتیاز و يك دولتی که واقعا نماینده توده ملت است فرقی قائل شوند. موضع گرفتن غربی ها در مقابل بیطرفی باز هم با همان بی مهری

و نبودن تفاهم روبروست . در کشورهایی که بتازگی از قید و بند سلطه اروپا رها شده اند ، بدگمانی و بی اعتمادی نسبت بغرب ، هنوز سالیان درازی در کمون این جوامع باقی خواهد ماند . ضد استعمار (که حالا ضد استعمار نو تغییر شکل یافته) سابقا استعمار کنندگان شناخته شده را هدف قرار میداد ، بعدها همه کشورهای امپریالیست هدف اوقرار گرفتند ، حالا دیگر تمام غرب یکپارچه نشانه گیری میشود . هر کوشش وتلاش برای اینکه يك کشور سابقا مستعمره در این و یا آن اردوگاه قرار گیرد با مقاومت شدید مواجه میشود زیرا آنها اینرا بمنزله محدود کردن آزادی اتخاذ تصمیم تلقی میکنند . گویا این جریان بآن منتهی خواهد شد که برای بیطرفی رجحان زیاد قائل شوند زیرا این علامت آزادی کامل و همچنین بمنزله حمایت از قانون اساسی جدید خواهد بود . در آنجا هایی که پیمانهای نظامی تحمیل شده اند درخواست انحلال این « اتحادیه ها ناچار شکل مبارزات انقلابی بخود میگیرد .

آن گونه منافع که این گونه موضع گیریهای شوم را برای غرب تعیین کرده است در حقیقت جنگ و احدهای عقب دار يك لشکر است . هم در امریکای شمالی و هم در اروپای غربی اکثریت مردم حالا آگاه شده اند که آنها را وادار میکنند که با احتراز ناپذیر بچنگند . يك سلسله آزمایشهای تلخ با اکثریت مردم جهان غرب این درس را آموخته است که اگر غرب طبیعت انقلاب کشورهای سابقا مستعمره را نخواهد بشناسد ، حتی این شانس محدود را نیز از دست خواهد داد که بتواند در يك جایی حوادث را در نفوذ خود بکار برد بصورتی که دست کم آن حوادث با منافع غرب دشمنی نداشته باشد . در سالهای اخیر ما بطور کورمال کورمال تازه داریم میفهمیم که در منطقه جنوبی جهان چه خبر است . تغییر شکل یافتن جنگ سرد در حال حاضر به اینگونه پیشرفت سرعت میبخشد . احکام محتوم استراتژی نباید پناهگاه حماقت و یا تنبلی روشنفکرانه قرار بگیرد وقت آن رسیده است که غرب با سرعت غیر منتظره باین موضوع پشت پا بزند که اراده برای تحول های انقلابی را بادشمنی با غرب یکی فرض کند . توجیه غیر استعماری کردن بطور ضمنی تکیه باین اندیشه داشت که اگر پرچم ها و توپ ها و تفنگ ها و فرمانروای کل از مستعمرات عقب کشیده میشدند ، مادامیکه روابط اقتصادی و فرهنگی پا برجا بودند به منافع غرب آسیب نمیرسید و تداوم تامین میشد . این وعده ونوید با استثنای کمی بکار بسته شد . اما حالا که ما از عوارض بیماریهای روحی دوران غیر استعماری کردن کم کم داریم بهبودی مییابیم این سؤال طرح میشود ؛ نهضتی که شروع شده آیا نباید دورتر از این پیشرفت کند ؛ آیا نباید ما تا موقعیتی پیش برویم که ظرفیت

انقلابی ضد غربی را بتوانیم اخلاقا خلع سلاح کنیم تا بتوان یک همکاری کاملاً آزاد و بدون موانع برقرار کرد ؟

این يك مسئله مسلم است. اینبار نیز مانند دوره آغاز غیراستعماری کردن تاخیر تنها سودی که دارد افزایش دادن خطر است. اگر در جاهائیکه تحولات اجتماعی پذیرفته شده اند رابطه میان فرمانروایان و فرمانبرداران سابق بهمانگی گرائیده است، چرا در مرحله کنونی تکامل اوضاع، چنین نباشد؛ در کشورهای تازه آزاد شده موانع هرچه زودتر از پیش پا برداشته شوند و هرچه زودتر این توانائی را پیدا کنند که بر سر نوشت خود سروسامانی بدهند. بهمان اندازه بیشتر این تمایل را پیدا خواهند کرد که با غرب به تساوی همکاری کنند. در عکس آن حالت کشور غیر مستعمره شده بیشتر این تصور را حفظ خواهد کرد که او در تشخیص آنچه برای او خوب و سالم است آزادی ندارد و بالاتر از آن هرچه فشارهای اقتصادی و سیاسی و نظامی، تلاش کنند که تصمیم های این کشور را زیر نفوذ خود قرار دهند بهمان اندازه او کوشش خواهد کرد که تمام روابط خود را با جهان غرب ببرد تا بهر صورت که شده آزادی را حس کند. هیچانهای ضد استعماری این خصلت را دارند که ممکن است مدت ها دوام داشته باشند، حتی مدت ها پس از اعلام رسمی استقلال نیز با آسانی می توان این احساسات را تحریک کرد. موقعیت ها مناسب و چندی پیش می آید که با آسانی بتوان هیچانهای نژادی را برای مقاصد سیاسی برانگیخت. تبلیغات ضد غربی با آسانی میتواند احساسات پنهانی و در حال کمون را بیدار کند. بنا بر این پرواضح است اگر هیچانهای حقیقی و یا آنهائی که بطور مصنوعی تحریک شده اند، شدید و یا بد تفسیر شوند و موضع گیری غلط اتخاذ شود، در این صورت ممکن است بزودی در فضائی که از برق باردار است صاعقه ای خطرناک ظاهر شود. در هر حال اینها چشم اندازهای اجتناب ناپذیر نیستند. غرب بیشتر از پیش آماده قبول انقلاب است، با آسانی ممکن است که غرب بجای اینکه دشمن انقلاب باشد دوست آن شود. بجای اینکه بکشورهای غیر مستعمره شده بگویند که چه باید بکنند، بهتر است این آزادی و فرصت را با نهادی که خودشان متوجه اشتباهات خود بشوند، درموردیکه عدم تعهد بنظر آنها بهترین راه و رسم سیاسی مطلوب بنظر آید باید از آن حسن استقبال کرد و آنها را تشویق کرد که اختلافات موجود در میان خودشان را، که حتی قدرتهای بزرگ بدون اینکه مایل باشند ممکن است بآن کشیده شوند، حل و فصل کنند. بخشی از تمام این موضوع ها پذیرفته شده است و اگر ترس از گشوده شدن درهائی که جریان پیشرفت کمونیسم را سد کرده اند وجود نداشته باشد بیشتر هم قابل پذیرش خواهند شد. فرض کنیم که این امکان برای تمام جنوب کبره زمین

تامین شده باشد که بیطرفی را انتخاب کنند و اینسکه غرب بامیل و رغبت برای انجام یافتن سیر تکاملی انقلاب در آن بخش از جهان همکاری بکند و باین کار خود دوران آنرا کوتاه سازد، عاقبت غرب کوشش و تلاشی لازم و ضروری را برای تغییر دادن تاسیسات اقتصادی جهانی که از قرن نوزده بارت مانده است بکار برد. در اینصورت تهدید کمونیست ها چه وزنی خواهد داشت؟

بی شك لازم است در آغاز کار باین نکته توجه داشت که ایمان انقلابی بر مملی که موجودیت و هستی آنها در راه تحول و تغییر است بیشتر جاذبه دارد ، آنها تازه شروع باین کرده اند که مزه بشمر رسیدن ترقی را چشند و این حس در کشورهای در حال حرکت بیشتر از کشورهای است که در حال بی حرکتی و رکود باقی مانده اند . باید اینرانیز در نظر گرفت که يك بنیاد دولتی غربی شده و يك طبقه کارگر انبوه بیشتر در معرض نفوذ کمونیست ها هستند . جلوتر برویم و بهتر مطالعه کنیم . میتوان این مطلب را پذیرفت که راه کمونیستی جوابگوی بالاترین جاه طلبی های انقلابی است که در جنوب جریان دارد . کمونیسم بخواش انقلاب که تاسیسات موثر اجتماعی بوجود آید با پیشنهاد فورمول های تمام خود جواب میدهد اومدعی است که برای مسئله عدالت اجتماعی نیز يك راه حل نهائی وجدی نشان میدهد . در مورد حذف و دورانداختن فئودالهای مالک زمین وضعیف ساختن نفوذ يك طبقه متوسط دلال دادوستدهای خارجی و سرعت عمل در مورد صنعتی ساختن کشور کمونیسم بانمونهائی که احداث کرده قدرت و نیروی خود را در نمونه و عمل نشان داده است .

اگر بخواهیم بدانیم که چرا با وجود همه اینها کمونیسم در دنیای قدیم مستعمره بطور منظم شکست میخورد باید اول این موضوع را مطالعه کرد که کمونیست ها بكمك چه وسائلی بقدرت میرسند .

سه نوع اوضاع و احوال را در این مورد میتوان از هم مشخص ساخت :

حالت اول - رژیم کمونیست بخصوص بـاعوامل سوق الجیشی تحمیل شده است و این یا بوسیله اشغال نظامی (مانند اروپای شرقی و یاکره شمالی) است و یا بوسیله کودتا . چنانکه در چکسلواکی اینطور عمل شد .

حالت دوم - اینست که کمونیسم نوزادی است که در نتیجه شرایط محلی یا بمرصه وجود گذارده و بیروزی در این موارد ناشی از نیروهای اجتماعی حاکم در محل بوده است و لااقل در يك مورد كاملا مهم بدون تمایل شوروی بوجود آمده . جنگ های خانگی و یاجنگ پارتیزانها يك زمینه موثر برای پیروزی نهائی کمونیسم در این موارد بوده اند . علاوه بر چین ، ویتنام شمالی و یوگسلاوی را باید

از نمونه‌های این بخش بحساب آورد.

کوبا حالت سوم است که يك استثنای پرمعنی است. در این مورد کمونیسم در نتیجه يك نقشه از پیش طرح شده و مطالعه شده استقرار نیافته است. در کوبا کمونیسم بدون اینکه حزب کمونیست بقدرت برسد، تنها در نتیجه وجود خرابکاری پیکانه و فقدان شخصیت‌های لازم برای ایجاد تحولات بنیادی مطلوب، و اینکه انقلاب نمیتوانسته است بدون آنها بانجام برسد، استقرار یافته است. اگر سران انقلاب کوبا بطرف کمونیسم گرایشند، مخصوصاً برای این بود که هیچ نوع استراتژی دیگری در دسترس ایشان نبود که سیر تکاملی تغییرات بنیادی را که در جریان بود بشمر برساند. رسیدن کمونیسم بقدرت بوسیله اشغال نظامی در يك کشور غیر استعماری شده مسائلی را طرح میکنند که از سطح مسائل ایدئولوژیک فراتر میرود. این امکان از لحاظ جغرافیائی اجراشدنی نیست مگر در طول سرحدات کمونیستی آسیا. اما در عمل لازمه این پیش‌آمد یا تجاوز علنی و آشکار است و یا انصراف یکجانبه از بیطرفی که پیش از وقت پذیرفته شده باشد. هیچکدام از این دو حالت بدون روبرو شدن با خطر جوابی از طرف غرب بشکل يك اقدام متقابل، امکان پذیر نیست. نباید فراموش کرد که منظور از اینکه کمونیسم بر سر قدرت باشد اینست که حکومتی از طرف حزب کمونیست محلی تشکیل شود و بوسیله آنها نیز اداره شود. باین ترتیب برابر تمام فرضیه‌ها (باستثنای کوبا) حتی در موردی که بوسیله کودتا بحکومت برسند شرط اولیه پیروزی وجود حزب کمونیست نسبتاً نیرومندی است که خوب سازمان یافته باشد و از پشتیبانی وسیع توده مردم نیز برخوردار باشد، در حال حاضر حزب کمونیستی از این نوع در هیچکدام از کشورهای غیر مستعمره شده وجود ندارد. اگر اوضاع جغرافیائی اندونزی، حزب کمونیست آن کشور را که دومیلیون عضو در مقابل یکصد میلیون جمعیت دارد، از اهمیت عددی اش محروم نمیساخت در این صورت ممکن بود حزب کمونیست اندونزی استثنائی در مورد گفته شده در بالا باشد. در هندو برزیل نیز وضع از قراری است که در بالا گفته شده یعنی حزب کمونیست کوچک، متشتت و پایه‌های اجتماعی اش محدود به بعضی نواحی کشوری است که مشکلات خاص محلی رونق محدود باین حزب داده. تنها این امکان باقی میماند که حزب کمونیستی که در يك کشور غیر مستعمره شده بقدرت میرسد صحنه کوبا را تکرار کند. باین معنی که يك حزب کوچک کمونیست ممکن است هسته اصلی و مرکزی سازمان يك نهضت جنگجویان غیر نظامی و غیر کمونیست را اشغال کند و اراده خود را در موقعی

تحمیل کند که خرابکاری بیگانه و نبودن کادر مانع و رادعی در مقابل تحولات بنیادی در حال جریان ساخته باشد. در اینگونه موارد مسلم است که کمونیسم می تواند خود را وارد صحنه کند و افکار و استراتژی را که برای ساختمان جامعه نو ضروری است عرضه کند.

باید خاطر نشان ساخت که این جریان نیز لازمه اش وجود يك نهضت جنگجویان غیر نظامی و يك حزب کمونیست کوچک اما موثر و وجود خرابکاری و اشکال تراشی موثر خارجی در مقابل انقلاب است، آخرین علت که از همه مهمتر است اینست هیئت حاکمه محلی نه تنها به انقلاب ضروری کمک نکند بلکه با آن ضدیت بکند، ترکیب چنین شرایط خاص در هیچکدام از کشورهای سابقا مستمره در حال حاضر وجود ندارد. البته در کشورهای آمریکای لاتین و بعضی از کشورهای آسیای جنوب شرقی ممکن است که حوادث سیاسی در جهت گفته شده پیش برود. اما اگر غرب تاحدودی تحرک نشان بدهد بتواند خود را با شرایط و خواستهای محلی وفق بدهد میتوان با این موقعیت ها بخوبی رو برو شد، زیرا جهان غرب و مائلی را در اختیار دارد که میتواند ترکیب این عوامل را بسود خود تغییر دهد، می توان امیدوار بود که کمک عاقلانه می تواند کشوری را از وسوسه دست زدن به راه میان بر کمونیستی منصرف سازد.

در هر حال، بجای اینکه کشورهای غیر استعماری شده را تعلیم ایدئولوژیک بدهند، چه بهتر است که بگذارند آنها خود اشتباهات روش کمونیستی را دریابند، بخوبی ممکن است که آنها بکشفیات سازنده دست یابند. در این مورد نیز نمونه هایی چند وجود دارد. علاوه بر این جریان هایی که در جهان کمونیست میگذرد ایجاب میکند که جهان غرب دستور العمل های تازه ای برای خود انتخاب کند. اگر غرب نسبت به کمونیسم وضع مناسب داشته باشد و از حساسیت و عصبانیت در مقابلش بپرهیزد و فاصله آن کشورها را از دنیای کمونیسم و امکانات مادی محدود روسیه و بخصوص چین را بحساب آورد، حتی در موارد غیر منتظره که يك کشور غیر استعماری شده بخواهد آزمایش کمونیستی کند هرگز لازمه آن بطور قضاو قدری این نیست که آن کشور وابسته و تابعی از مسکو و یا پکن باشد. هنوز چهل سال بیشتر از مرگ لنین نمیگذرد که ما ۵ نوع مختلف از کمونیسم را داریم. انواع مشابه آن میان خودشان روابط خاص شان را دارند. یکی از این کشورها که یوگسلاوی باشد تا سال ۱۹۵۹ عملا از آمریکا کمک هایی دریافت کرده که معادل تمام کمک هایی است که کشورهای آمریکای لاتین رویهمرفته از آمریکا دریافت کرده اند.

البته این موضوع قابل تصور است که تلاش منطقه معتدل جنوبی برای کوتاه کردن راه رشد و توسعه و وفق دادن خود با اوضاع جهان صنعتی و تشویقی که غرب احیاناً از نهضت انقلابی بکند در موارد استثنائی به موقعیت‌هائی منجر شود که قابل تمیزی نباشد. اما این موضوع نیز قابل تصور است که رژیمی مایل باشد روشهای مارکسیستی را بکاربندد و از غرب کمک بگیرد و هرگز نخواهد خود را با هدفهای جاه طلبانه روسها و یا چینی‌ها یکی نکند. وقتی که جهان کمونیسم دارای چند سرشد ما میتوانیم دست به چنین قمارهای خطرناک هم بزنیم و نگذاریم که کشورهای تازه آزاد شده و از قید و بند استعمار رسته بمناسبت اینکه مارا کابوس ضد کمونیستی فرا گرفته، با ما دشمن باشند در حال ما از بکار بستن این راه و روش بطور یقین امتیازاتی بدست می‌آوریم که با زیان‌هائی که ممکن است بعضی آزمایشهای مارکسیستی در بطن جهان کم رشد بار آورد قابل مقایسه نخواهد بود. چنین است خطوط اصلی یک سیاست غربی که بتواند، پیروزی‌هائی برای فلسفه با دکتترین جدید کمک که در حال تکوین است، تامین کند. لازمه این سیاست تجدید نظر در اندیشه‌هائی است که در چند قلمرو اجتماعی وجود دارد. اما این کوششها و تلاشها بمناسبت آن واقع بینی که کم‌کم از میان شور آشوب انقلابی جهان از قید و بند رسته، پیدا خواهد شد، جبران میشود. در نواحی مختلف یکی پس از دیگری زمینه مساعد برای رشد اقتصادی اصیل با تکیه بخود ظاهر خواهد شد. هر کشور، بـا استثنای چندی، بنوبه خود تعادل نوینی را فراهم خواهد ساخت. این تعادل ثبات و پایداری لازم را برای افزایش اقتصادی سروسامان‌دار پدید می‌آورد و در میان نیروهائی که برای رسیدن به ترقی کار میکنند به عامل اقتصادی اولویت خواهد داشت.

پس از چند سال با پیموده شدن این مرحله منطقه معتدل جنوبی این توانائی را پیدا خواهد کرد که به حجم کمک‌های بزرگتر با عکس‌العمل‌های مثبت جوابگو باشد، و همچنین جوابگوی اقدامات سازنده‌ای که منطقه معتدل شمالی در این اثنا خود را برای آن آماده میکند.

1V

جبهه دوم در شمال

با کمی مبالغه میتوان موقعیت اغلب کشورهای ازقید استعمار رسته را تشبیه
به شخصی کرده که میخواهد از يك پلکان متحرک که پائین میرود بالا برود. چنین کسی
در زیر بار مسائل مشکل از نوع تجدید حیثیت و تلاش برای موثر بودن و حق تساوی
سمی و کوشش میکند که با اشتاب از پله بالا برود تا در نتیجه پائین رفتن پله پیوسته
درجا نزنند. کسی که در بالای پله ایستاده گاه بگاهی تکه نانی بسوی آن شخص
میاندازد. درست مقدار نانی که نیروهای از دست رفته او را تجدید کند و باو این
اجازه و رمق را بدهد که بالا رفتن دردناک و پیر زحمت خود را ادامه دهد. علاوه بر
همه اینها کسی که در بالای پلکان ایستاده با اهرمهای خاص پائین رفتن آنرا اشتاب زده تر
میکند و باین ترتیب پیشرفتی را که شخص فامبرده ممکن است در بالا رفتن بکند
بی اثر میسازد این پله بمنزله سیم مبادلاتی است که از دوران استعماری قرن نوزده
بارت رسیده. و کسیکه بالای پله ایستاده جامعه غربی است که کمک میکند و سرعت
را نیز تنظیم مینماید. البته در عمل جهان غرب بی رحمانه بودن و وحشیانه بودن

این زیان و خسارتی که وارد میسازد آگاهی ندارد. اما میراث دو قرن رفاه باضافه بیزاری طبیعی از اینکه آنرا از دست بدهد باهم ترکیب شده و در عمل همان نتیجه بیرحمانه رامیدهند که درین تشبیه آمده،

این وضعیت از تاریخ ۱۷۷۶ از زمانی که اصل تقسیم کاری پیدا شد سرچشمه میگردد. مطابق عقیده هواداران این اصل اگر کسی متخصص ساختن ماشین باشد و دیگری در پرورش کف و یا نیشکر تخصص داشته باشد، و اگر هر دو اینها نصف و زماشین ساخته و نیمه دیگر روز را بپروراندن نیشکر و کف صرف کنند هر دو ضرر میبرند. برای هر کدام آنها بهتر است برشته‌ای که در آن کار دارند اشتغال ورزند و در آخر کار کالاهای خود را مبادله کنند. نتیجه طبیعی این مبادله آزاد بود که میبایست در تمام کشور حکمفرما باشد و بسود تمام طبقات اجتماع تمام شود.

این اصل مسلم منطق منچستری میبایست در نیمه دوم قرن نوزده بر تمام جهان تطبیق شود. انقلاب صنعتی غرب پیش میرفت و کم کم موجب شد که دانش‌های نوباشتاب زیاد ترقی کنند. در همان اوان جهان غرب تسلط خود را بر منطقه حاره کره زمین گسترش داد و فعالیت سکنه این نواحی حاره را در چهارچوب سیستم اقتصادی خویش که ساخته بود جاداد و بآن جامعیت بخشید. این همان سیستم معروف لیبرال است که بر اساس سه ستون اصلی استوار گردیده: مبادله آزاد، آزادی ارباب صنایع برای تاسیسات صنعتی، و قانون عرضه و تقاضا، باین ترتیب بود که توده‌های نواحی مستعمره (که حالا ظاهراً غیر استعماری شده‌اند و از قید رسته‌اند) تبدیل بتولید کنندگان مواد اولیه شدند (ولی هنوز هم بمیزان زیادی تولید کننده مواد اولیه‌اند) آنها تولید های اساسی خود را برای غذا دادن بمائین و معده منطقه معتدل در نیم کره شمال عرضه میکنند و در مقابل کالای مصرفی برای نیازمندیهایشان بدست می‌آورند.

استقلال سیاسی امروزی نشانه آن است که این کشورهای منبع مواد خام برای تغییر دادن این تناسب غیر مساوی تلاشی بکار نمیبرند. برای بر آورده شدن این قصد لازم است که آنها بنیاد اقتصادی کشور تازه با استقلال رسیده خود را از بیخ و بن تغییر دهند. مسئله باین ترتیب است که بنیاد ملی اقتصاد و غیره این کشورها در چهارچوب بنیاد بین‌المللی جاداده شد و در آن جامعیت پیدا کرده است و این منجر بیک بهم پیوستگی گردیده که مانند بهم پیوستگی یک ریه مصنوعی فولادی با کسی است که در داخل آن قرار گرفته باشد، امروز مسئله اساسی اقتصاد کشورهای از بند استعمار رسته باین شکل، مطرح است: آیا بدون طلاق گرفتن از مجده و نه سیستم بین‌المللی این کشورها میتوانند یک تحول بنیادی در اقتصاد و غیره پدید

آورند؟ آیا آنها در داخل این چهارچوب تغییرات نامبرده را میتوانند فراهم آورند و یا باید بر علیه قوانین آن سیستم بین المللی عصیان و از آن کناره گیری کنند؟

تاریخ تحولات کوبا این فعل و انفعال را بخوبی روشن کرده است. يك سناتور امریکائی چنین گفته است: «ما از كملك كوبا که بتواند نیازمندیهای ضروری و لازم برای ترقی اش را بدست آورد احتیاج ورزیدیم. ما از نفوذ دولت خودمان در آنجا باین منظور استفاده کردیم که از منافع سرمایه های خصوصی دفاع کنیم و آنها را افزایش دهیم، سرمایه ها و سرمایه دارانی که به اقتصاد جزیره کوبا تسلط یافته بودند. .. سخنگویان دولت آشکارا از (باتیستا) بعنوان متحد و دوست پشتیبانی میکردند، این در زمانی بود که اوبهترین عناصر و مردان رادر کوبا قصابی میکرد و آخرین آثار آزادی را نابود می ساخت و صدها میلیون دلار ثروت ملت کوبا را بقاتر میبرد... بنابراین سیاست خودما بود که همبازی قدیمی ما را بر علیه ما تحریک کرده سیاست کاسترو ...»

در تاریخ ۶ اکتبر ۱۹۶۰ این تحلیل را سناتور «جان کندی» در سخنرانی خود کرد و بعد هاشم اورئیس جمهور امریکا گردید. آنچه را که کندی با عبارت سیاسی بیان کرده گانار میردال *Ganar Myrdal* در زبان علمی و دانشگاهی اینطور بیان کرده: «نتیجه کاملاً عادی مبادله کالا میان دو کشوری که یکی صنعتی و دیگری کم رشد است بمنزله آغاز يك سیر تکاملی است که منجر بفقیر شدن هر چه بیشتر کشور کم رشد و راکد شدن اقتصاد او و تراکم ثروت در کشور صنعتی میشود...» اما بنظر آنهايیکه در مسند حکومت بر سر نوشت ملل تازه آزاد شده قرار دارند این يك موضوع علمی نیست. این مبادله میان کشور صنعتی و کم رشد برای کشور اخیر بمعنی محدودتر و کمتر شدن امتیازات در مقابل کوشش بیشتر و غیر ممکن شدن تهیه ارز ضروری برای تجهیزات صنعتی و غیره است که برای نو کردن اقتصادش لازم است.

آماري که نوسانهای نامنظم قیمت ها را نشان میدهد بخوبی و بطور قاطع ثابت میکند که کشورهای کم رشد با این وضع هرگز توانائی آنرا نخواهند داشت که رشد و توسعه خود را طبق برنامه ای نقشه گذاری کنند. بی ثباتی مزمن درآمدهای آنها عملاً هر نوع ترقی منظم را غیر ممکن ساخته. همه آنها در این آزمایش تلخ شریک پوده اند و دیده اند که نسبت به چند سال پیش ارزش صادرات آنها نصف و یا يك سوم سابق گردیده است. اما بدتر از آن در حالیکه ارزش صادرات آنها سال بسال کمتر شده قیمت کالاهای ساخته شده که آنها ناچار باید وارد کنند بالا رفته

و آنها ناچار سال بسال بیشتر در مقابل آنها باید پرداخت کنند.

اگر در سال ۱۹۳۵ يك نفر برزلی در مقابل يك اتومبیل فوردمیباست ۲۵ کیسه قهوه می پرداخت امروزه باید در برابر آن دویست کیسه قهوه بپردازد. مثلاً در ۸ سال اخیر اگر قیمت واردات بریطانیای کبیر را با معادل صادراتش مقایسه کنیم معلوم میشود که ۱۶ درصد تنزل کرده ، (یعنی ارزش واردات که مواد اولیه است کم شده و قیمت صادرات که کالای ساخته شده است بالا رفته و این بمیزان ۱۶ درصد بسود انگلستان و بضرر کشورهای کم رشد است) در مدت ده سال اخیر حجم مواد خوار و بار و سایر محصولات کشاورزی که کشورهای کم رشد صادر کرده اند در حدود يك سوم زیاد شده اما ارزش آنها تنها يك ششم افزایش یافته بدتر از آن اینکه این افزایش حقیر که يك ششم باشد تازه در نتیجه بالا رفتن بسیار شتاب زده تر قیمت کالاهای ساخته شده و خریداری شده از غرب ازمیان رفته . بنوعی که در مقابل یک ساعت که کارگر غربی در برابر ماشین در کارخانه کار میکند، کشاورزی که کف یا قهوه یا نیشکر زراعت میکند باید هر روز مدت بیشتر از پیش وقت مصرف کند تا معادل یک ساعت کار کارگر غربی را آماده سازد ، وضع هم میهنان کارگر در معادن البته که بهتر از مال کشاورزان نیست . در حقیقت تقریباً تمام قواعد و قوانین بازرگانی شمال صنعتی شده - کشورهای جنوبی تولید کننده مواد خام را مجازات و مقبوض میکند. مقداری از صادرات کشورهای کم رشد در کشورهای صنعتی گمرک میپردازند. در اغلب موارد در صورتیکه این مواد اولیه تغییر شکل داده و تبدیل به کالای نیم ساخته میشوند حقوق گمرکی وارداتی کشور صنعتی افزایش پیدا میکند . حتی بعضی از کشورهای اروپائی در داخله نیز برای محصولات مناطق حاره عوارضی میبندند که حتی حمایت کشاورزان کشور صنعتی وجود این عوارض را ایجاب نمیکند .

پرواضح است که با وجود تبلیغاتی چنین پرسرو صدا که در اطراف کمک ها راه انداخته اند رفاه و شکفتگی شمال که در حال افزایش است ابداً بجنوب سرایت نمیکند . مجموع کمکی که از سال ۱۹۴۵ بحد اظر طرف غرب بکشورهای کم رشد داده شده عملاً نه تنها بوسیله سیستم قیمت مبادلات خنثی شده است بلکه بضرر کشورهای کم رشد از آن نیز تجاوز کرده ؛ یعنی بجای اینکه کشورهای کم رشد از بند استعمار رسته مورد کمک جهان غرب باشند این کشورهای کم رشد هستند که بدون اراده به رفاه و شکفتگی غرب کمک کرده اند . وانگهی توضیح این مسئله مربوط به بعضی نقشه های شیطانی نیست . علل زیادی وجود دارد که تولید را بیشتر افزایش میدهد تا تقاضا را . بازده بیشتر از پیش افزاینده کشاورزی در کشورهای

صنعتی غرب آنها را رفته رفته از واردات خوابار کشورهای کم رشد بسی نیاز میسازد و این موازی با اصول حمایت از محصولات داخلی در غرب پیش می‌رود. همچنین باید روی این نیز حساب کرد که تولید مواد ترکیبی (سنتتیک) که جانشین مواد خام طبیعی می‌شوند نیز غرب را از کشورهای کم رشد مستغنی میسازد. کاؤچو و منسوجاتی که در صنعت بطور مصنوعی بوجود می‌آید تقاضا را در مورد محصولات طبیعی مشابه کم میکند. مثلاً کیسه‌های کف امروز مشتری زیادی ندارد. زیرا کالاها امروز بوسائل مدرن و تازه حمل و نقل و بسته‌بندی میشوند. اما يك علت دیگر صنعتی نیز وجود دارد که بطور مستقیم سیستم مبادلات را تحت تأثیر قرار میدهد و آن مربوط به اینست که رفته رفته اصول فنی تولیدات ساخته شده پیچیدگی بیشتر پیدا میکند. قیمتی که بمناسبت ساخته شدن مقدار معینی از ماده خام بآن اضافه میشود رفته رفته بمناسبت پیچیده شدن اصول فنی افزایش پیدا میکند. يك ترانزیستور ماده خام کمتری دارد تا يك اطوی برقی، اما چون محتوی فنی ترانزیستور بیشتر است گرانتر فروخته میشود. برابر این دلائل با اضافه افزایش صریح جمعیت که وضع را وخیم‌تر میکند، کلیه کشورهای کم رشد امروز بیشتر از ده سال پیش فقیرتر هستند. نشانه‌ها و پرچم‌های افتخار آمیز استقلال و عدم وابستگی سیاسی کشورهای از قید استعمار رسته مانع از این نیست که آنها از روی تلخکامی دریابند که ضعف و آسیب پذیری انسان همچنان پابرجاست. نبودن مناسبات مساوی با کشورهای صنعتی بنظر آنها پیوسته همان استثمار صاف و ساده است، فریادها و تیکه از کنفرانسهای بی‌شمار بین‌المللی در جهان طنین انداز میشود و نشانه تمایل جدی آنها باینست که کشورهای کم‌رشد از سر بی‌حوصله‌گی پیوسته در افزایش ادعای حق سهم بودن تمام و کمال در ترقی و رفاه و شکفتگی شمال را دارند. برای اینکه بتوان باین خواسته‌ها ترتیب اثر داد توسل به يك سیاست جدید احتراز ناپذیر است. در حالیکه سیر تکامل انقلابی تطبیق دادن خود با اوضاع در جریان است جنوب خود را آماده اجرای ترقیات اقتصادی سریعتر میکند. برای کمک واقعی به پیروزی جنوب يك جبهه دوم واقعی باید در شمال گشایش یابد. نه تنها باین معنی که حرکت روپائین پلکان متحرک مفروض را فقط کند کرد. بلکه باین معنی که حرکت روپائین پلکان مذکور باید کاملاً متوقف شود تا امکان بالا آمدن برای آنها نباشد که کوشش و تلاش واقعی برای صعود انجام میدهند.

این عمل سازنده باید در چهار سطح موازی انجام پذیرد. اول باید اجازه دهد که کشورهای تولیدکننده مواد خام درآمد پایدار و ثابتی داشته باشند در هر

حال حقوق گمرکی و سهم و عوارضی که برای محصولات اساسی و تولیدات اساسی و تولیدات ساخته شده که از کشورهای کم رشد وارد میشود ، وضع گردیده ، باید تدریجا از بین رود . سیاست نوین سازنده باید نیازمندی وارداتی کشورهای کم رشد را از لحاظ تجهیزات صنعتی متدرجا بالا ببرد و بایزتیپ حتی در کشورهای صنعتی نیز مانع خرید ماشین آلات و غیره در بسط و توسعه خواهد بود . این اقدامات موجب میشود که ظرفیت « هضم کردن » کشورهای کم رشد در مورد مصرف سرمایه های خارجی افزایش یابد ، لازم است که حجم کمک مستقیم افزایش یابد و برای سرمایه گذاریهای سازنده در قسمت سابقا مستعمره جهان وام بدون عوض و یا باعوض بیشتر داده شود . کشورهای کمونیست در داد و ستد بازرگانی شان با کشورهای کم رشد قراردادهای درازمدت میکنند هم برای محصولات اساسی که وارد میکنند و هم برای تجهیزات صنعتی که در عوض بآن کشورها می فروشند و صادر میکنند . در حالیکه کشورهای کمونیست بسط و توسعه صنعتی خود را بطور پی گیر ادامه میدهند ، جذبه بازار پایدار و باثبات آنها تقویت میشود . در این مورد ملاحظات اقتصادی و سیاسی غرب باید بطور موازی حرکت و عمل کند . ناچار راه حل نهائی باید اینگونه باشد که مکانیسم جهانی مخصوص بوجود آید با این توانائی که تولید جهانی محتمل را با تقاضای جهانی محتمل متعادل سازد و این تعادل باید بر اساس قراردادهای درازمدت استوار باشد . اما متأسفانه فعلا از این نظریات دور هستیم .

با وجود این طرحها برای مداوای درد ناپایداری قیمتها در حال حاضر کم نیست . ایجاد يك صندوق بیمه برای متعادل ساختن نوسانهای بعضی از محصولات اساسی بخصوص پیشنهاد شده ،

يك پیشنهاد دیگر که با دقت بیشتر مطالعه شده ایجاد صندوق ذخیره برای جبران نوسانهای قیمت است . در مرحله تنزل قیمتها پرداخت هائی بصاحبان محصولات مربوط میشود و در مرحله ترقی وام هائیکه داده شده باز پرداخت میگردد . از حرکت « اتحاد برای ترقی » و همکاری میان جامعه اقتصادی اروپا و بعضی از کشورهای افریقائی ذخیره هائی در اختیار نقشه های منطقه ای مربوط به بعضی از مواد اولیه قرار داده شده ، این کوشش ها و تلاشها هر قدر امیدوار کننده باشد در هر حال حرکت کورمال کورمال بطرف راه حل نهائی است که به میزان وسیع و مناسب توسعه پیدا کند . آنچه از هر لحاظ دلپذیر خواهد بود اینست که اقداماتی بمنظور بهبودی بخشیدن با مکانات کشورهای کم رشد بکار بسته شود که آنها در نتیجه افزایش حجم مبادلات بتوانند به نیازمندیهای خود فائق آیند . از لحاظ

روانشناسی نیز این وضع خیلی مناسب تر خواهد بود که آنها سرانجام بیشتر از پیش و پیوسته بر روی کمک های خارجی حساب کنند. در مورد امکانات چندی یا کمی نباید فراموش شود که کشورهای از بند استعمار رسته بیاری صادرات شان شش بار ارز خارجی بیشتر بدست آورده اند تا بوسیله کمک ها و سرمایه گذارهای خارجی. لغو کردن مالیات ها که به محصولات کشورهای منطقه حاره تحمیل شده میتواند در این باره ترقی سریع فراهم آورد. اما در مورد حقوق گمرکی چشم اندازها تشویق کننده نیستند بخصوص در مورد محصولات کشاورزی بزرگران غربی علاوه بر تراکتور سلاح دیگری نیز در دست دارند که حق رای است. بنابراین غیرمحمول بنظر می آید که حکومت های آنها آماده باشند آنچه را که کشاورزان را حمایت میکند خراب کرده و آنها را رنجیده خاطر کنند. علاوه بر این حمایت از محصولات داخلی و ملت پرستی دو مولود توامان هستند و هیچ کدام آنها از شکستگی رنج نمیبرند. مسئله دیگر که مطرح است صادرات صنعتی کشور های در حال رشد است، واقعیتی وجود دارد و آن اینکه اگر کشورهای کم رشد تنها مواد خام اولیه صادر کنند بطور نادر ممکن است چیزی برای پرداخت های مالی داشته باشند تا کشور را از نو بسازند. (مدرنیزه). مقدار بسیار زیادی بادام زمینی یا سنگ سرب یا چغندر قند لازم است تا بتوان پرداخت لازم برای خرید یک ایستگاه برق را تامین کرد. کشورهای کم رشد برای اینکه شتاب لازم به ترقی خود بدهند میبایست کالاهای را صادر کنند که تا حدودی محتوی فنی بیشتری داشته باشد. هم اکنون عده ای از این کشورها آغاز کرده اند باین که محصولات اساسی (مواد خام) شان را در محل بعمل بیاورند و تبدیل به کالای ساخته کنند و بخصوص منسوجات را مقدم قرار داده اند. نیروی واقعیات آنها را و امیدارد که بازم پیش بروند. بعنوان مثال میتوان از هند نام برد که تلاش میکند دو چرخه و تلمبه و چرخ خیاطی ساخت هند را به بازار جهانی عرضه کند. اما این کالاها هر چه از لحاظ فنی پیشرفته تر باشند بهمان اندازه سخت تر و جدی تر بادیوار های محکم گمرکی کشورهای در حال رفاه برخورد خواهند کرد گرچه حتی در این مورد نیز ترقیاتی انجام یافته، بعضی طرح ها کمک کرده اند که درها تا حدودی بروی پارچه های بافته در کشورهای کم رشد گشوده شود. البته باید پیشرفت های تازه بدنبال آید. بحث هایی در این میان است که بتوان این سیر تکاملی را تسریع کرد. ممکن است که این صادر کنندگان بخشی از امتیازات خود را در مورد کالاهای نسبتا ارزان ندیده بگیرند و قیمت های خود را پایینتر از سطحی بیاورند که سروصدای اربابان صنایع غربی را که مستقیم مورد اصابت

قرار میگیرند ، بلند کنند . همچنین ممکن است آنها صدور کالای خود را به کشور های صنعتی سهمیه بندی کرده کم کم آنرا بالا ببرند تا موجب بهم زدن فوری تعادل نگردد. این گونه آزمایشها در موقعی که ژاپن وارد بازار های جهانی میشد مشاهده شد و رویهمرفته قضا یا بسود و طرف بخیر گذشت . این فیل و انفعال نمونه ای بوده است که حالا باید بمیزان وسیعی اجرا شود ، کشورهای غربی باید خود را با برقراری برنامه های دراز مدت آماده روبرو شدن با این اوضاع بکنند . مثلا ممکن است کشورهای غربی برای آن بخش از کارگران نشان که در قسمت صنایع با کالاهای ارزان قیمت (از قبیل منسوجات) کار میکنند ، کلاسهای تکمیل معلومات و تغییر رشته فنی ترتیب دهند تا بتوان این کارگران را به رشته صنایعی انتقال داد که کارهای پیچیده تر فنی انجام بدهند و مزد بیشتر دریافت کنند. در افقا ، این دوران عبور از مرحله ای به مرحله دیگر که دراز و پیچیده خواهد بود نباید خصلت ناچار عقلی این تحول را از مدنظر دور داشت. زیرا اشکالات موقت که این جریان پیش میآورد هر چه باشد ، اگر مصرف کنندگان بخوبی به نیازمندیهای خود توسلی پیدا کنند و در عین حال عده بیشتری از کارگران اجرو مزد بهتری در مقابل کار خود بدست آورند ، رویهمرفته این جریان ضرر منافع دول غربی نخواهد بود . اما در جنب پایداری و ثبات بخشیدن به درآمدهای کشورهای تولیدکننده مواد خام و پائین آوردن دیوارهای گمرکی این ضرورت نیز وجود دارد که خود اقتصاد غربی نیز باید مقدار افزایش درآمد های خود را بالا نگاهدارد و بالاتر ببرد . تنها شکفتگی در حال افزایش و توسعه سریع اقتصادی غرب صنعتی است که در نتیجه نیازمندی های تازه یعنی احتیاج به واردات رفته رفته در افزایش باشد و باین وسیله امکان صدور تجهیزات صنعتی بکشورهای در حال رشد امکان پذیر گردد. پزشك نامدار الاصولی **Al Auli** که در شهر بخارا در قرن چهاردهم کتاب الادویه خود را برای بیمارها می نوشت کتاب خود را بدو بخش تقسیم کرد . بیمارهای ثروتمندان و بیمارهای فقرا . اگر او در این روزها زنده بود بیمارهای بشریت را نیز در قالب همان مقوله ها تقسیم بندی میکرد . در هر حال او در ضمن بیمارهای ثروتمندان شاید تمام مسائلی را مورد مطالعه قرار میداد که مربوط به موارد زیر است ، قل و انفعالها یا نموده های پیچیده ای که در مقابل کشورهای صنعتی غربی مانعی هستند تا آنها بتوانند ظرفیت خود را پر کنند و به سطح آن افزایش اقتصادی برسند که از لحاظ داشتن ماشین آلات و نیروی انسانی صلاحیتش را دارند و بازارش را در اختیار دارند . و نیز شکی نیست که دقت این پزشك نامدار متوجه آن

بیماری معروف میشد که موسوم به «میان بین المللی نامتناسب» است.
در صورتیکه مسئله را خیلی ساده تر کنیم باید گفت که این بیماری را نمیتوان
پایین نسبت داد که هر کشور ذخائر ارزی خود را حمایت میکند که سرانجام
بتواند بطور پایدار و باثبات رشد و توسعه خود را ادامه دهد. ذخائر عادات از
طلا و ارز های خارجی تشکیل شده است.

مصریهای قدیم به فلزی که تولیدش آسان نبود معنی پولی میدادند ،
اما انبارهای جنسی جهان جز بکنندگی افزایش نمیداد درحالیکه ارز خارجی
را باید بدست آورد آنهم در صورتی که موازنه حساب مثبت باشد. اما دنیای غربی
نوعی سازمان یافته است که موازنه حساب مثبت یکی از اعضاء آن بمعنی موازنه حساب
منفی متقابل بقیه اعضاء جامعه خواهد بود در سالهای پس از جنگ جهانی
دوم که امریکائیا مقادیر زیادی دلار در شرابین جامعه مبادلات غربی تزریق
کردند، این موقعیت - ناراحت کننده (که موازنه حساب مثبت يك عضو بمنزله
موازنه حساب منفی دیگری باشد) زیر پرده پنهان شده بود و این دلارهای وارد
شده از خارج بود که میان ضروری را برای کار کردن منظم ایجاد میکرد. اما در
حال حاضر اضافه سودی که امریکا از صادرات خود بدست میآورد برای ایجاد توازن
با آنچه بمنوان کمک اقتصادی و کمک نظامی میدهد تکافو نمیکند بنا بر این سطح ذخائر
خود امریکا بطور خطرناک وارد آغاز یسقوط میکند. چون امریکائیا اقدامات
محدود کردهای برای متوقف ساختن جریان رودخانه دلار انجام میدهند نمیتوان
انتظار داشت که روغن کاری و نرمش پولی بازرگانی بین المللی تامین
نشده است .

حزم و اجتناب امریکا ممکن است سایر کشورها را نیز وادار به گرفتن
تصمیمهای حمایتی بکند تا سرانجام بتوانند از نتایج انقباض پولی احتراز کنند.
این خطر در پیش است که ضد تورم پیدا شود ، و باین ترتیب هر کشوری پس از
کشور دیگر در صدد برآید که بسط و توسعه اقتصادی را پائین بیاورد و کوشش
کند که واردات را کم و صادرات را زیاد کند. کمبود ذخایری که نتیجه این اوضاع
است نه تنها بمعنی تلخکامی و عسرت در داخله است بلکه بمعنی پائین آمدن
بازرگانی با کشورهای کم رشد نیز هست.

وقتیکه در سال ۱۹۲۹ تمام دنیا در عین حال و با هم در صدد بود که صادرات
خود را بالا و واردات را پائین بیاورد موجب شد که در مدت نه ماه حجم بازرگانی
جهانی باندازه سه چهارم پائین آمد، و هیچ نقطه از جهان نتوانست از وارد شدن
ضربه احتراز جوید. از شیلی تا جاوه مادن و کشتزارهای عظیم تعطیل شد و درد
اقلیم عالم تولید کنندگان مواد اولیه دچار تیره بختی عظیم و علاج ناپذیر گردید بد.

این موضوع شباهت بیک سلسله بالونهای پراز گاز دارد که بهم راه دارند و دارای مقدار گاز معین و مشترک هستند . بالون بزرگتر از همه بمنزله مخزن گاز برای تحویل دادن آن بدیگران است . اگر بخواهد آنچه راسیستم سایر بالونها میکرد کم کند، عکس العمل دیگران چنین خواهد بود که آنها نیز لوله های انتقال گاز را باریکتر کنند تا بتوانند آنچه را دارند نگاهدارند ، از سال ۱۹۳۹ بهمد بازرگانی جهانی چهارمقابل شده . اما در همان دوران ذخائر پولی که برای لیز نگاهداشتن حریان بازرگانی ضروری است فقط دومقابل شده . پرواضح است که داروی درد عبارت از پیدا کردن انبار ذخیره و سیمی است که بتواند مقدار بیشتری گاز تهیه کند . با زبان فنی باید گفت اگر لازم است که پرداخت های بین المللی تعادل پیدا کند بی اینکه کمبودی در جریان پیشرفت کمک های خارجی و یا عقب ماندن افزایش اقتصادی در خود کشورهای راهنمای صنعتی غرب و همچنین در کشورهای کم رشد ، پیدا شود ، در اینصورت باید میان پولی بیشتری را فراهم ساخت .

ملاحظه می کنند که مسائل پیچیده فنی دارد مطرح میشود . در حال حاضر در جستجوی بهترین راه حل هستند . بعضی تصور میکنند که یک موسسه که هم اکنون موجود است یعنی « صندوق بین المللی پول » باید این وظیفه را به عهده گیرد . در اول کار این صندوق برای آن تاسیس گردید که در مواقع لازم کمک بکشورهائی میکند که لازم است برای غلبه بر مشکلات موقت ناشی از عدم موازنه پرداخت ها - اعتباری در اختیار آنان قرارداد ، اگر میشد بمخافت موسسات مالی متعصب و ستمگر غلبه کرد در اینصورت آسانی ممکن بود صندوق بین المللی پول را بطور تدریجی بصورت یک بانک مرکزی مجموعه کشورهای غربی درآورد . این صندوق بانشر وسائل پرداخت قابل معامله و نقل و انتقال میتواندست با ایجاد یک مکانسم هماهنگ کمک کند تا بتواند بسط و توسعه بازرگانی بین المللی را تقویت کند . باین وسیله ظرفیت تولید و منابع غرب که فعلا هدر میرود ممکن بود با حداکثر امکانات تجهیز شود . باینترتیب موانع از بیش پای افزایش و نمو اقتصادی برداشته میشد و جنوب کم رشد کمره زمین بیشتر از پیش میتواندست از رفاه و شکفتگی روبرو تراید شال استفاده کند .

این یک پیشنهاد است . راه حل های پیشنهادی دیگر نیز کم میتوانند موقعیتی را بوجود آورند که حجم کمک مستقیم و دامن دار ، بلا عوض یا باعوض ، بتواند سرانجام بشکل سازنده بکار رود و دامنۀ آن حتی تاجاهائی وسعت پیدا کند که در آنها تاکنون کمک ها حیف و میل میشده است . در حقیقت آنچه مهم است

اینست که توسعه و دامنه دار تر کردن بازرگانی بعنوان یکی از ارکان تکمیل کننده نقشه وسیع تلقی شود ، نقشه پر دامنه و وسیعی که بتواند يك استراتژی اقتصادی عمومی برای کشورهای غربی بیاوراند، که بکشورهای کم رشد بالاترین و طبیعی ترین اولویت را بدهد و این توانائی را داشته باشد که وسائل آزادی واقعی آنها را از لحاظ اقتصادی و غیره فراهم کند. طبیعا این استراتژی نیازمند همکاری بین المللی پر دامنه تر و تاسیسات آزموده تر است . علاوه بر همه اینها استراتژی اقتصادی نامبرده باید باین تناقض خاتمه دهد که فلسفه جدید كمك دريك جهت سیاست مبادلات بین المللی بازار جهان در جهت مخالف آن قرار نگیرد تا هر کدام بخواهند سر رشته را در جهت دیگری بکشند . آنچه را که نامانوس است نباید با نامحتمل یکی دانست. زیرا تخم افکار جدید پاشیده و کاشته شده و بزودی بچوانه زدن آغاز خواهد کرد . از هر کنفرانس بین المللی تا دیگری ترقی هائی دیده میشود . اگر اینرانیز در مد نظر بیاوریم که رقابت شوروی و تحریکات چین و فشار افزایش جمعیت که رفته رفته سنگین تر میشود ، نیاز بیک اقدام دلیرانه را ضروری میسازند بایستی که با اشتاب بیشتر پیش برویم . باز هم يك خطر دیگر وجود دارد و آن اینست که افکار عمومی اروپای غربی و خود امریکای شمالی اوضاع را آنطور که باید و شاید نتوانند ارزیابی کنند و در این مورد دچار شکست و اشتباه بشوند آنها حتی ممکن است از صحیح بودن اساس این سیر تکاملی در شك و تردید باشند . آنها این شك و تردید را خواهند داشت بخصوص در صورتیکه بمظمت وظیفه مشکلی توجه نکنند که در عین حال درباره شمال و جنوب این کره باید اندیشید ، مگر اینکه آنها قبلا متقاعد شده باشند که نفع شخصی خود آنها نیز در معرض برد و باخت است .

V

دنیائی ممکن

اگر برحسب پیش آمد و بی‌آمدگی قبلی از مرد نوی خیابان در هر نقطهٔ جهان غرب سؤال کنیم که چرا بخشی از مالیات‌های آنها باید صرف کمک به کشور های فقیر شود او برای پیدا کردن جواب سخت دست پاچه و حیران خواهد شد. بعضی اصلاً لزومی برای این کمک‌ها نخواهند دید. بعضی دیگر خواهند گفت که فایده این کار بدست آوردن نفوذ و حیثیت و شاید امتیازات بازرگانی باشد. بعضی دیگر این اعتقاد را بیان خواهند داشت که این يك وظیفه اجباری اخلاقی است. در حقیقت آنچه درباره متقاعد ساختن مردم برای دادن کمک‌انجام یافته در سطح اخلاقی بوده است. اولین هواداران، آنهایی بوده‌اند که نسبت به رنج و اندوه بی‌فائده از همه حساستر بوده‌اند دفاع آنها (از کمک خارجی) بر اساسی جنبهٔ انسان دوستی است و بعنوان دعوت بامور خیریه این دفاع را انجام داده‌اند. طبیعی است که آنها باصل مسیحیت توسل جستند. وظیفه ماست که گرسنه‌ها را سیر کنیم و اینها را بیوشانیم و آنهایی که سقفی برای پیتونه بالای سر ندارند مسکن بدهیم. اما گرسنه‌ها و قحطی‌زده‌ها و بی‌پناهان با استثنای کمی

امروزه در اینطرف سرحدات اروپائی نیستند و اغلب در سایر قاره‌ها قرار دارند. بنابراین تغذیه کردن و پوشاک فراهم آوردن وزیر سقف خواباندن آنها ممکن نیست مگر بوسیله دولتها

در هر حال توسل به دلائل اخلاقی محدود است، درست مثل موسیقی که بعضی در مقابل آن حساس هستند و بعضی دیگر نیستند. البته موارد استثنائی وجود دارد که بحث و متقاعد ساختن میتواند عقیده را عوض کند و به یقین مبدل سازد و موضع گیری را تغییر دهد تمام اینها نباید نو میدکننده تلقی شود زیرا ما در دورانی زندگی می‌کنیم که در مدت چند ساعت پس از ترك آوارتمان‌های لوکس میتوان به دهکده‌ها می‌رویم جمعیت از جبال «آند» رسید که مردم در آنها به بیمارهای مخوفی دچار هستند که علم مدتهاست آنها را از دنیای متمدن تبعید کرده است و یا به امانی از کلکته رسید که در آنجا در مرکز شهر کودکان از گرسنگی جان می‌سپارند. اما برای کمک بهمه اینها و برای اطاعت از دلائل اخلاقی، دعوت به نیکوکاری وسعت و دامنه عظیمی پیدا میکند صحیح است که رشد و توسعه و ترقی کشورهای فقیر در منشور سازمان ملل متحد بعنوان هدف بین‌المللی ثبت و ضبط شده، باز هم شکی در این نیست که جهان غرب باین و یا آن شکل تفاوت هم اکنون مبالغ قابل ملاحظه‌ای کمک مستقیم و یا غیر آن به کشورهایی که از لحاظ اقتصادی عقب مانده هستند میکند. اما گفته میشود که این کمک موجب هیچ نوع قدردانی نشده و احساسات ضد غربی هیچ تخفیف نیافته و هیچ نوع تمرد قابل اعتماد بدست نیاورده و نیز نتایج آن بسیار مختصر و نو میدکننده است. همچنین ایراد میگیرند که اینگونه اقدامات خیلی پرخرج است و در هر حال افزایش بدون نظارت و ممیزی جهت مسئول بکار برده را عملاً هیچ و پوچ میکند و دیر یا زود افزایش جمعیت هرگز نتایج واقعی و رشد را که این کمک‌ها بوجود آورده از میان خواهد برد. در مقابل اقدام وسیع و پرامنه‌ای البته شخص بدبین و بدخواه میدان وسیع و دست‌آورد دارد گرچه دلائلش با احتیاط تلقی شود.

کمک غربی بهر اندازه که در فکر جلب قدردانی و قدرشناسی کشورهای اقلیم سیاسی و بیروان ایدئولوژیک باشد و هر اندازه در صدور جلب متحدین نظامی باشد بهمان اندازه بیشتر در نقشه‌های درازمدت خود دچار شکست خواهد شد. اگر تاکنون نتایج درخشانی بدست نیامده، باید آنرا همان اندازه به نبودن شرائط مساعد قبلی در کشورهای کم رشد نسبت داد که به سیاست متناقض کشورهای پیشرفته. در حقیقت اقدام در شکل اساسی اش تازه دارد آغاز میشود. این ادعا اساس صحیح ندارد

که اقدام به کمک پرخرج است . مجموع کمک امریکا و اروپای غربی و ژاپن رو بهم رفته سالیانه و در حال حاضر بالغ بر نزدیک به ۹ میلیارد دلار است . و این مبلغ تنها ۷ درصد تمام مبلغی است که همین کشورها فعلا برای تسلیحات خرج میکنند . و نیز تنها یک چهارم مبلغی است که امریکا برای رفت و برگشت سه نفر به کره ماه دارد خرج میکند . باید اضافه کرد که قسمت بزرگ این کمک بشکل وام داده شده که بهره نسبتا سنگین نیز تعلق میگیرد . از همه اینها گذشته یک مقدار مهمی از این کمک باین شرط داده شده است که در ازاء آن سفارشاتى بکشور صنعتی کمک دهنده داده شود بنوعی که آن کمک بمنزله مساعدت به از بین بردن بیکاری و ایجاد رفاه و شکفتگی و سود برای کشور کمک دهنده بوده است . در حقیقت کمک بلاعوض بخش کوچکی از کمک های خارجی را تشکیل میدهد .

این ایراد که افزایش بدون نظارت جمعیت تمام ترقی را که آرزو داریم از میان خواهد برد سزاوار توجه دقیق است . در جنب آن نواحی که تراکم جمعیت زیاد است . نواحی دیگری نیز وجود دارد که تقریبا خالی از سکنه هستند . در جاوه یا در شبه جزیره هند یا در مصر و یا در بعضی از جزائر کارائیب جمعیت هم اکنون بیشتر از منابع موجود در آن نواحی است . در افریقا و امریکای جنوبی سکنه آنها تازه بزحمت آغاز به جستجو و کشفیات کرده اند تا به بینند چه منابعی دارند . چنین ایراد میگیرند که اگر آهنگ افزایش انفجاری جمعیت بدون نظارت ادامه داشته باشد ترقی اقتصادی قادر نیست که با چند برابر شدن نیازمندیها هم آهنگ پیش برود و این مسئله مربوط بگذشت زمان است ، این استدلال رد نشدنی است .

در حقیقت این مسئله احترازا پذیراست که در مدت زمانی که ما بین امروز و سال ۲۰۰۰ مسیحی فاصله است جمعیت کره زمین دو برابر خواهد شد . اولو پیش از اینکه تسلیم بدینان یعنی کساندرهای (کساندر قهرمان بدبینی و پیشگوی یونانی که پیشگوئی های اوصحیح از کار در نیامد) انفجار جمعیت شویم لازم است بدو سؤال جواب بدهیم .

اول - آیا ممکن است در مدت ۳۵ سال آهنگ افزایش اقتصادی مناسبی رسیده که توانائی اینرا داشته باشد که مقدار خوار و بار و سایر کالاهای ضروری اولیه را که در کشورهای کم رشد تولید میشود دو برابر کند ، یا ممکن نیست ؟ سؤال دوم . اینست ، آیا ممکن است در مدت ثلث اخیر قرن حاضر علل طبیعی و یا نظارت برموالید بتواند بطور جدی آهنگ افزایش جمعیت را پائین

آورد و از این راه نه تنها اجازه دهد که رشد و توسعه اقتصادی افزایش جمعیت را جبران کند بلکه سطح زندگی را نیز بالا ببرد ، و یا ممکن نیست ؟

پرواضح است که در این مورد هیچ نوع اطمینانی وجود ندارد . اما لااقل بهمان اندازه دلائل و عوامل الهام دهنده خوشبینی وجود دارد که بدینسان میتوانند بتوان مویید بدبینی خود نقل کنند . اعضاء سازمان ملل متحد با اتفاق آراء تصمیم گرفته اند که کوشش های خود را در چهارچوب «رشد و توسعه ده ساله» شدیدتر سازند ، اما آنچه در این مورد قابل توجه است اینست که این حادثه در مطبوعات جهانی با اندازه زائیدن يك ستاره دست دوم سینما انكاس پیدا نکرده منتشر و تبلیغ نشده است . باینترتیب در ده سال آینده درآمد ملی کشورهای کم رشد باید از $\frac{3}{5}$ درصد به ۴ درصد برسد . در صورتیکه افزایش جمعیت در اغلب کشورهای فقیر از ۲ درصد تا ۳ درصد میباشد . پس این افزایش اقتصادی که طرح مزبور پیش بینی کرده مقدار محقری را برای بهبودی سطح زندگی باقی خواهد گذاشت . در مورد وسائل مناسب رسیدن به هدف دوران « ده ساله » پیشنهادهایی با جزئیات مشروح بعمل آمده است ، باینترتیب میتوان امیدوار بود که ملل ثروتمند جریان سرمایه های لازم را از منطقه معتدل شمالی بجنوبی تامین خواهند کرد و مطابق طرح نامبرده این انتقال سرمایه لااقل در حدود يك درصد درآمد ملی کشورهای پیشرفته خواهد بود .

عملا در مواردی حتی از این سطح هم گذشته اند و پیش بینی شده است که در مدت این ده سال قیمت مبادلات کشورهای کم رشد بتواند ده درصد افزایش یابد . و سهم بازرگانی جهانی آنها از ۲۶ درصد به ۲۸ درصد برسد ، این ترقی نازده آنها را بجائی میرساند که در ده سال پیش داشته اند . بشرط اینکه اوضاع واحوال و شرائط پیش بینی شده تحقق یابد و با استفاده موثری که خود کشورهای کم رشد از کمک و منابعی می کنند که در اختیارشان قرار داده میشود آنرا تکمیل کنند ، هدفیای « رشد و توسعه ده ساله » آنطور که کارشناسان ارزیابی میکنند ، واقع بینانه است و نوعی است که میتوان با آنرا نائل شد . شکی نیست که اگر این نقشها بکار بسته شوند و به واقعیت پیوندند ، معذک نتایج آن در همه جا یکسان نخواهند بود . بعضی نواحی وجود خواهند داشت که ترقی شان چو آبگوی انتظاراتی که داشته اند نخواهد بود و شاید نواحی دیگری وجود خواهند داشت که از سطح پیش بینی شده هم تجاوز خواهند کرد . در هر حال درباره تصمیم بشریت برای حل این مسائل هر چه می خواهند فکر کنند ، میتوان با شانی زیاد این شرط را بست که در جریان ۳۵ سال آخر قرن حاضر باسانی

میتوان وسائل لازم را تجهیز کرد تا بتوان رشد و توسعه اقتصادی رافران را از ۲ تا سه درصد افزایش سالیانه جمعیت، پیش برد.

اما در سؤال دوم، در غرب بهبودی و شکفتگی اوضاع موجب پائین آمدن مقدار نوزادان میشود. بهبودی خیلی کند اوضاع که برای کشورهای در حال رشد (با محیط جامعه شناسی کاملاً متفاوت) پیش بینی میشود آیا بهمان نتایج خواهد رسید که غرب رسیده است؟ این خیلی کم محتمل است. پیشرفت شهرنشینی و تمایل پیوسته رو با افزایش اینکه بتوان برای کودکان آموزش و پرورش مناسب و صحیح را تأمین کرد در این جهت کار خواهد کرد که نظارت بر موالید آسان گردد. اما یک تغییر سریع تنها در صورتی پیدا خواهد شد که بطور وسیع و دقیق و سازمان یافته بنظارت بر موالید متوسل بشویم. در ژاپن موضوع نقشه گذاری خانوادگی (منظور نظارت بر موالید است) نتایج درخشانی داده. اما عین روشهایی که مورد استفاده ژاپنیها قرار گرفته در کشورهای کم رشد قابل انطباق و اجرا نیست. در نواحی پر جمعیت نظارت بر موالید رما هم تصویب شده است و هم درباره آن تبلیغات میشود، از هند و پاکستان و مصر گرفته تا پورتوریکو. مذاهب بعضی از کشورهای پر جمعیت (مانند اسلام و مذهب هندو) مخالف پیش گیری از بارور شدن زنان نیستند و موقعیت مخالف کلیساهای مسیحی نیز دارد با سرعت عوض می شود. اخیراً بعضی از موسسات اوقاف و امور خیریه امریکائی مبالغه هنگفتی برای نقشه گذاری خانوادگی و بخصوص برای پیدا کردن حب هائیکه بطور ساده از راه دهان مصرف شود و از حامله شدن جلوگیری کند اختصاص داده اند. ممکن است که در روستاهای دهقانان فقیر و بیسواد و کم سواد این حب ها تنها روش موثر و عملی باشد. در صورتیکه این حب ها اختراع شود و موثر باشد و بقدر کافی و ارزان هم باشد بی شك موقعیت را در فاصله کوتاهی بطور انقلابی عوض خواهد کرد. در اغلب کشورهای مبارزه برای نقشه گذاری خانوادگی تازه آغاز شده و همچنین است تحقیق و تتبع درباره روشهای ساده و موثر برای جلوگیری از حامله شدن. واقعیات جاری این قضاوت آزر دهنده را که گویا افزایش جمعیت ناچار غیر قابل نظارت باقی خواهد ماند تأیید نکرده اند. اگر بقدر کافی در مورد ضرورت نقشه گذاری خانوادگی تأکید و تبلیغ شود و کمک های لازم برای پیدا کردن روشهای مناسب و ارزان و آسان بشود هیچ علتی وجود نخواهد داشت که جهان کم رشد نتواند در مدت ۳۵ سال آخر قرن برانفجار جمعیت نظارت کند و آنرا کند سازد، همانطور که ژاپون در جریان دو دهساله اخیر اینکار را کرده است. با وجود تمام آنچه گفته شد و در صورت غلبه بر تمام دلایل بدبینان

يك واقعيت هنوز پا برجاست، نه نيكوكارى و نه همدردى بين المللى اين توانائى را ندارند كه تلاش و كوشش براى كمك را با نيروئى مجهز سازند كه خيلى بهتر و وسيع تر از گذشته موثر و سازمان يافته گردد .

نيكوكارى خصوصى ميتواند رضايت خاطرى بار آورد . اما غير محتمل بنظر ميرسد كه نوع دوستى اقتصادى بميزان بين المللى بتواند امواج شور و شوق لازم را برانگيزد . در حقيقت تا كنون كمتر اين زحمت را بخود داده اند كه حتى براى آنها نيكه وسائل كمك را فراهم مياورند دلائل مشخص و تشويق كننده اى بياورند تا آنها اين كار را از صميم قلب ادامه بدهند . در جنب دعوت به دلائل اخلاقى بايد وعده سود محسوس را نيز بميان آورد . هر چه پيش برويم بايد كمك خارجى بيشتر بر اساس منافع محسوس و بمنوان امتيازات براى دو طرف توجه شود . دلائلى كه بهتر از همه ميتواند علاقمندان را براى چنين اقدامى بمبارزه وادار دارد عبارت است از مقايسه با ديگر تحولات تاريخى كه در حقيقت بافته اصلى هستى و موجوديت اجتماعى ماست . در طى قرنى كه در جريان است كشور هاى غربى سلسله اقداماتى را پذيرفته و بآنها دست زدند كه نتايج تلخ و بدليبراليسم بدون افسار را تعديل كند . ضعيف ترين اعضا جامعه مورد حمايت قرار گرفتند ، بهران اجتماعى پائين آمد ، و در آمد ملي برعكس گذشته بدالت اجتماعى نزديك شد . عمل غير استعمارى شدن شايد بيك معنى چراغ قرمز و يا علامت و نشانه اى براى آغاز دوران جديدى است كه سير تكاملى مذكور در بالا با ميزان بين المللى بايد بمورد اجرا گذارده شود .

در حاليكه اصلاحات لازم در ليبراليسم بى بند و بار و بى حد ، ثبات اجتماعى بزرگى را تامين كرده است ، حذف كردن بدترين بقا يابى آزادى مطلق در داد و ستد و معاملات ميان ملل فقير و غنى شايد باز مقدمه يك عدالت اجتماعى بين المللى باشد و بنوبه خود بتواند بهترين و موثر ترين عنصر تثبيت كننده - اوضاع جهاني باشد . اما توازى اين دو فعل و انفعال بآنچه گفتيم خاتمه نميابد . تحول اجتماعى كه در چارچوب دولتهاى ملي پديد آمده مقدمه ((دولت رفاه اجتماعى)) گرديده . بعبارت ديگر دولت حمايت كننده و اداره كننده اى كه خطرات اقتصادى را لاقول كم ميكند . افزايش مصرف توده اى كه بر اساس بيمه اجتماعى استوار است اقتصاد ملي را از پخرانهاى متناوب ركود و رونق آزاد ساخته . افزايش مصرف توده اى درجه بالاترى از ثبات را كه تا كنون نشناخته مانده بود فراهم آورده است و باينتريب اساس افزايش اقتصادى منظم را استوار ساخته است .

توسعه يافتن و نفوذ عدالت اجتماعى بين المللى از منطقه شمالى مرفه

به منطقه جنوبی محتاج کره زمین همان وظیفه مذکور را بمیزان پرمایه‌تری میتواند بهمه گیرد. در حالیکه چشم‌اندازها و مفرهای نو بروی اقتصاد ملی میکشاید، میتواند درعین حال توسعه بازار جهانی را نیز پدیدآورد و اقتصاد غرب را از خطر تولید مافوق لزوم و بیکاری و بحران متناوب آزاد سازد. بهبودی یافتن امکانات تولید و مبادله در کشورهای تازه آزاد شده برای آنها قدرت خریدی را فراهم خواهد ساخت که باروری پیوسته درافزایش صنایع غرب نیازمندی مبرم بآن دارد. این کشورها در نتیجه همکاری ما ممکن است تبدیل بیک عامل نوین دائمی برای حفظ ثبات اقتصاد جهانی گردند. بعضی‌ها ایراد خواهند کرد که لازمه ایجاد قدرت خرید برای آنها بوجود آمدن مراکز تولید جدید است که دیر یا زود رقبای منافع اقتصادی غرب خواهند شد. این تنها یک جواب دارد، این تحول خواهی نخواهی هم‌اکنون در حال رخ دادن است. بجای اینکه غرب از این حادثه غافلگیر شود و یا دچار عواقب وخیم آن شود بهتر است خود را برای روبرو شدن با آن آماده سازد و کوشش کند که آنرا در جهت منافع و طرف راماندازد. بفرض اینکه ما بتوانیم صنعتی شدن کشورهای در حال رشد را کند کنیم هرگز نمیتوانیم از صورت پذیرفتن آن جلوگیری کنیم. غیر از غرب مراکز دیگری وجود دارد که میتواند آنها را با تجهیزات صنعتی مجهز سازد.... علاوه بر این اصلا ثابت نشده است که سیر تکاملی صنعتی شدن این کشورها بطور قضا و قدری و ناچار به ضرر منافع غرب باشد.

صنعتی شدن کشورهای کم‌رشد اولین نتیجه‌اش این خواهد شد که صنایع آغاز بکار خواهند کرد و کالاهایی را که سابقا از غرب میخریدند خودشان خواهند ساخت. اما از سوی دیگر مبلغ ارزی که آنها پس از این در اختیار خواهند داشت افزایش پیدا خواهد کرد، آنها بخش بزرگی از این ارز اضافی را برای خرید تجهیزات نوین اختصاص خواهند داد. البته تهیه کنندگان کالاهای مصرفی سابق در غرب یک مشتری را از دست خواهند داد. اما در عوض تهیه کننده کالاهای پرخرج تر و گرانتر مشتری‌های مهمتر و با ارزشتری بدست خواهند آورد. البته این تسلیت ناچیزی برای تهیه کنندگان منسوجات و مواد خودکار و اسباب آشپزخانه خواهد بود، شاید این ارضاع برای اینها بمعنی خاتمه یافتن کار و منهدم شدن بازار باشد. اما شاید این تحولات بسودپسرا ن آنها خواهد بود، البته در صورتیکه عوض آن کالاهای مصرفی این بار بآن کشورها ماشین و ابزار و تجهیزات الکتریکی بفروشند. اما باز هم ممکن است روزی برسد و غربی‌ها شاهد این باشند که کشورهای سابقا کم‌رشد حالا ماشین و ابزار

دقیق و غیره میسازند در اینصورت مجای آنها را کتوراتمی و یا ماشین محاسبات الکترونیکی بایشان خواهند فروخت . بنابراین لازم خواهد شد که بعضی از کارخانهها را بست و بعضی دیگر و یا همانها را از نو برای هدفهای دیگر تجهیز کرد که محصولات دیگری را با محتوی فنی بالاتری بسازند ، بنوعی که این کالاهای جدید در آمد بیشتری برای اربابان صنعت و کارگران برگرداند .

ما مجبوریم که ناچار در مدت زندگی چند نسل این عمل تبدیل یافتن صنایع را بصنایع پیچیده تر با محتوی فنی بالاتر بپذیریم . از این تحول و تغییر و تبدیل بی شك بعضی از افراد يك بخش بخصوص صنعت ضررها و زیسانهایی خواهند برد ، اما بعنوان مجموع - جامعه ما از آن سود میبرد . زیرا هر چه باشد يك مشتری ثروتمند مشتری بهتری است . منسوجات و کالاهای ساده دیگر که بمصرف عادی میرسند امروزه بخش خیلی كوچك از در آمد صادراتی اروپای غربی را تشکیل میدهند تا در ۵۰ سال پیش ، و قسمت سود صادرات که از هواپیما و ماشین و ابزار و تجهیزات الکتریکی عاید میشود بمراتب بالاتراز عوائد کالاهای ساده اند . طبیعا امروز بمناسبت فروش این کالاهای رفاه و شکفتگی ما کمتر نشده است . در حقیقت کشورهای غربی که بعد اکثر صنعتی شدن رسیده اند میان خودشان دولتك بازرگانی خارجی را انجام میدهند . زاین که بخلاف میل کشورهای صنعتی مدت زیادی نیست که بمیان آنها راه یافته ، حالا يك حجم مبادلات عظیمی با ایالات متحده دارد که موازنه بازرگانی اش خیلی مساعد و سود آور است . هند با نقشه های ۵ ساله اش ، برای غرب يك مشتری غیر قابل مقایسه با هند نائب السلطنه ها است . سکنه يك میلیون ونیم پورتوریکوی کوچولو ، پس از چند سال رشد و توسعه سریع از ایالات متحده کالای بیشتری میخرد تا بعضی از کشورهای آمریکای لاتین که ده ها برابر پر جمعیت تر از او هستند . ما در میان این نگرانی زندگی میکنیم که بازارها اشباع شوند . در حالیکه در روی دروازه های ما صدها میلیون موجودات انسانی هستند که نیازمندیهای راضی نشده آنان میتواند این تهدید را برطرف کند . وقتیکه آنها در اعلامیه باندونگ آرزو میکنند که در جهان شش میلیارد نفری بعنوان مصرف کننده واقعی جایگیر باشند ، بدون شك منافع ما با مال آنها یکی میشود .

آنها نیکه از صحیح و مطلوب بودن این نقشه در شك و تردیدند و یا اینکه خطرات این نقشه آنها را را مردم میسازد باید نگاهی از روی خون سردی به تحولانی بیاندازند که جهان اقتصادی ما را فرا گرفته . پس از این شانس ما بیشتر مربوط به اختراع نیازمندیهای تازه است تا مربوط به وسائلی که در گذشته

جوابگوی نیازمندیهای سابق بودند . ما تازه شاهد این شده ایم که دانش و علم ما را از بندگی و بردگی قدیم آزاد ساخته . جاء طلبی های علمی ما عملا دیگر حدودی را نمیشناسد . تنها کافی است که ما هدفهایثرا معین کنیم و بخواهیم که بآنها برسیم ، این هدفها هر قدر هم دور از دسترس بنظر برسند ما وسائل رسیدن بآنها داریم . دور انداختن چشم اندازی از دنیائی که در آن ما خود را برای دوران فراغت های متنوع آماده میکنیم اما درعین حال از دو میلیارد همسایگانی احاطه شده ایم که حتی وسائل حفظ هستی و موجودیت خود را ندارند ، پس از این بیشتر مربوط به مسئله اراده کردن است تا مربوط به مسئله داشتن یا نداشتن وسیله برای نیل بمقصود.

سرانجام میتوان این ستوان را طرح کرد، کدام راه حل را باید انتخاب کرد، راه حل جانشین چه خواهد بود؟ البته نوعی از وسوسه کثاره جوئی یا انزوای جهان غرب پیدا شده است . بنا براین عقیده ، انقلاب اصول فنی نیازمندی اقتصادی امپراطورپها را نابود کرده است ، این وسوسه پیدا شده که تمام پلها را خراب کرد و بقیه جهان را بحال خود گذارد و راه پرماسجرای خود را به تنهایی پیمود آرایشها و تصحیحها که در بطن اتحادیه آتلانتیک ضروری است هرچه باشد آمریکائیها و اروپائیهای غربی ممکن است اوضاع را اینطور برآورد کنند که انتخاب دنیائی محدود که از آن خودشان باشد بهتر است . رفته رفته جهان غرب با استثنای نفت از آنچه که قاره های دیگر میتوانند عرضه کنند بکلی مستقل و بی نیاز میشود ، و تغییراتی که در قیمت مبادلات ظاهر میشود بطور قاطع به سود غرب است . شکفتگی و رفاه که حکمفرماست بدون سابقه و بی مانند است ، نیروهای اجتماعی را میتوان برای حل و تصفیه نهائی مسائلی بکاربرد که هنوز در انتظار راه حل هستند و بایترتیب میتوان با استقرار جامعه غربی با ثبات و سروسامان یافته و آسیب ناپذیر نائل آمد . ممکن است بعضی مناسبات خاص را با بعضی از کشورها و یا نواحی منتخب بمناسبت نیازمندیهای اقتصادی و سوق الجیشی نگاهداشت . اما در مورد بقیه جهان میتوان گفت که غربیها آنها را از سربل علافکی ازدور تماشا خواهند کرد. در حالیکه هر ناحیه پس از ناحیه دیگر دچار آشوب و آشفتهگی و تحول خواهد شد و جمعیت آنها به مقباری تنزل خواهد کرد که بتوانند خداشان را برسانند در صورتیکه غرب این راه پرانزوا را پییماید همچو امپراطوری روم بدل به يك جهان خشن و بدون رحم خواهد شد و محکوم باین خواهد بود که در جنگ های تمام نشدنی سرحدی دچار سرگیجه بشود . دنیائی که دلش برای انسانهای خارج از دنیای خود نمیطپد و رفته رفته از اندیشه ها و نیروهای

مهره‌گانی که جهان ماورای ساختمان متحجرش را شکل می‌دهند ، بیشتر فاصله نخواهد گرفت .

خطوط اصلی يك راه حل دیگر که کمی واقع بینانه‌تر است دارد مطرح می‌شود . و آن متمایل باینست که اتحادیه مردان ثروتمند را در مقابل خواست‌های بقیه جهان پی‌ریزی کند . او بایترتیب می‌تواند بخش بزرگ منطقه معتدل شمالی را منهای چین متحد کند . کشورهای صنعتی که عناصر تشکیل دهنده این اتحادیه نیز هستند می‌توانند امیدوار باشند که فعالیت‌ها و جاه طلبی‌های بقیه جهان را زیر نظر داشته و بآن احاطه داشته باشند . در حقیقت یکی شدن منافع روسیه شوروی با منافع غرب سریعتر از آنچه میشد انتظارش را داشت ، دارد انجام می‌پذیرد . در این گیرودار هوس نزدیکی زیاد به اتحادیه یا ایدئولوژی کمونیست و حتی تمصب کمونیستی از حدت و اهمیت خود بی‌راتب خواهد کاست . شاید این طرح لایق آن باشد که برای مدت زمان درازی صلح دنیا را تامین کند و بهمین مناسبت بکلی خالی از جذبه نیست . اما این طرح جهان را بر حسب سرحدات نژادی تقسیم تجزیه خواهد کرد . در نظر اکثریت بشریت ، هماهنگ ساختن منافع قدرتهای صنعتی ثروتمند بخصوص باین مناسبت برای دیگران تحمل ناپذیر خواهد بود که این هماهنگی و اتحاد بوسیله سفید پوستان و بسود آنها انجام یافته ، بایترتیب جریان با آنجا منجر میشود که بلوکی از سفیدها در مقابل بلوکی از بشریت رنگین پوست تشکیل شود . این وضعیت به چین اجازه می‌دهد که راه حل خطرناکتری برای مسئله انزوا پیدا کند که بسا و تعمیل شده است . ژاپون بخشی می‌تواند در مقابل تمایلات نژادی مقاومت کند . در حالیکه بخش بزرگ افریق آسیائی بزرگ سایه چین و ژاپون خواهد لغزید ، کینه نژادی تقریباً در تمام جنوب کره ، بزرور شلاق سازمان داده خواهد شد . و این وضع جهان انسان سفید را به انزوای دفاعی خطرناکی محکوم خواهد ساخت .

در جهانی که از هر دو نفر یکی تسلط جهان غرب را بخاطر دارد و يك سوم آن نیز در رژیم کمونیستی زندگی میکند و يك چهارم آن چینی است در جهانی که دو سوم آن گرسنگی زده است و باید تنذیه شده است هیچکدام از این نقشه‌ها راه حل قابل انتخاب و یا راه حل جان‌نشین اوضاع کنونی نمیتواند باشد ، گرچه بخواهند به روشهایی متوسل شوند که کاملترین راه و رسم قضایی توده‌های انسانی باشد . اگر راه حلی هست شاید از نهضت‌های سیاسی کنونی نتیجه شود که موقعیت پس از جنگ جهانی اخیر را با این سرعت فوق‌العاده دگرگون متسازد .

بشریت مجبور است در جستجوی يك نظام اجتماعی جهانی باشد که او را

از خطر منهدم ساختن خودش رها سازد ، از این جستجوی ضروری است که باید راه حل را پیدا و انتخاب کرد. نیروی محرکه این جستجو و انتخاب عبارت است از تهدید هسته‌ای . هدف آن راه حل عبارت از این خواهد بود که از مرزهای و تبادل وحشت در حال تزلزل ، فراتر رود و بسوی یک سلطه جهانی پیشرفت کند که بتواند ترقی و امنیت را برای همه با هم سازش دهد. اگر ما نمونه پیشرفت اوضاع و احوال را در قلمرو کشورهای ملی در نظر بگیریم معلوم خواهد شد که در اغلب موارد اتحاد باین وسیله پیدا نشده که این و یا آن قدرت ناحیه‌ای را از اتحادیه و یا واحد ملی حذف کنند، برعکس این اتحاد بوسیله همکاری همه آنها در راه هدف مشترک سازمان داده شده. بنا بر این یک سلطه جهانی موثر و نافذ از راه خلع سلاح استقرار نخواهد یافت ، بلکه بیشتر بوسیله سازش مقاصد و خواست‌های مراکز قدرت سیاسی و نظامی فعلی جهان برقرار خواهد شد . برای سالهای چندی که در پیش است شوروی و آمریکا در این مورد نقش قاطع و مسلم را انجام خواهند داد . هم اکنون آنها جاذبه‌ای نسبت به دیگری پیدا کرده‌اند . زیرا آنها سود مشترک خود را یافته‌رفته بیشتر در این می‌بینند که یک سیستم جهانی ابداع شود که برای همه رضایتبخش باشد. اما مراکز قدرت سیاسی و نظامی دیگری نیز وجود دارند که در اطراف منطقه معتدل شمالی پراکنده‌اند که آنها نیز بزودی قدرت هسته‌ای در اختیار خواهند داشت .

از جمله چین است که صاحب نیروی هسته‌ای خواهد شد .

اقدام از روی یاس و نداشتن کاری که عبارت از منزوی ساختن چین است نتایج مثبتی بار نیآورد . پافشاری در این جهت تنها وخیم شدن وضعیت را بار میآورد ، از سوی دیگر میان رهبران چین ، سردانی وجود دارند که بسود سیاست خارجی همکاری کننده دعوت میکنند، آنها اگر سکوت کرده‌اند فقط باین مناسبت است که مشکلات اقتصادی - استراتژی دیگری را اقتضا میکنند . خرج کردن مبلنی مبادل آنچه یک مسافرت بهاء لازم دارد بآن میسرورده که کوششی برای پیروزی نظریات این مردان بکار برده شود . اگر تفریقات اقتصادی در چین شتاب لازم بدست آوزد همان نیروی اجتماعی بکار خواهند افتاد که در شوروی کم کم موضع گرفتن‌ها و جاه طلبی‌ها را تغییر شکل دادند

باینترتیب در دنیا سه همکاری روس و آمریکا میتواند کفایت قدرتهای نظامی و سیاسی منطقه معتدل را دید که از نو سازمان داده میشوند . ظرفیت تولیدی و قدرت سازمانی و سیر هسته‌ای شوروی و آمریکا و همچنین تمام نیروهای اروپای غربی و چین و ژاپن هر چند کمتر از دو قدرت اولی‌اند از این همکاری و اتحادیه

پشتیبانی خواهند کرد. هدفهای مشترک آنها ممکن است در حله اول محدود به منع پخش شدن سلاح اتمی بسایر کشورها و تصمیم در اینباره باشد که در منازعات بین خودشان به سلاح اتمی متوسل نشوند. آنها باینترتیب تمامیت ارضی همدیگر را مشترکاً و خود بخود ضمانت خواهند کرد. بمناسبت ایجاد تعادل نظامی بیک معنی آنها بطور دوجانبه یکدیگر را قلع خواهند کرد، زیرا هیچکدامشان نمیتوانند زیر بار بهم خوردن تعادل نیروهای نظامی بروند و باینترتیب عناصر لازم برای سیستم امنیت جهانی فراهم میشود. زیرا تعادل نیروها که در شمال استقرار مییابد آنها را وادار میکند که بطور دسته جمعی بمسائل نظامی توجه کنند و جنگهای محلی را در منطقه جنوب محاصره کنند و مانع از این شوند که منازعات محلی پدیده تر شود و سرانجام خود آنها را نیز به صحنه نبرد بکشاند.

این چنین متمرکز شدن نیروها برای هدفهای اساسی مذکور ممکن است بمنزله تضمین برای پایداری و ثبات در تمام جهان باشد، اضافه بر این. این جریان ممکن است معادل خود را در جنوب نیز پیدا کند، این جریان متقابلاً بل در جنوب باین امید پیش خواهد آمد که امنیت کشورهای ضعیف را تامین کند، باید توجه داشت که استقرار تعادل نیروهای نظامی در شمال ذخائر و انرژیهای زیادی را برای رقابت مسالمت جویانه آزاد خواهد ساخت تا مسائل اقتصادی و اجتماعی خودشان را بهتر و بیشتر در مدنظر گیرند.

این دو گروه از عوامل میتوانند هر کدام به شیوه واسلوب خود برای ظهور یک نظام بهم پیوسته جهانی کمک کنند. این دو گروه از عوامل در عین حال چهار چوبی را فراهم خواهند ساخت که در آن مسائل شمال و جنوب یک جا طرح شود بدون اینکه وجوه خشن و نامطلوب رقابت سیاسی آنها را کم در سازد و ذخائر و اعتبارات که از محدود شدن رقابت های پر خرج تسلیحات آزاد میشود از آنها پشتیبانی خواهد کرد. در چنین موقعیتی غرب امتیازات قابل ملاحظه ای را برای خود حفظ میکند. وسائل مادی او از مال دیگران برتر خواهد ماند، مورد بودن تاسیسات او که باین قصد بوجود می آیند بمناسبت شناسائی که نسبت به نواحی مربوطه دارد شدید تر خواهد شد. در چهار چوب این اوضاع رقابت مسالمت جویانه کوشش و تلاش غرب را بسود کشورهای کم رشد تشویق و تحریک خواهد کرد.

وسعت چنین مفهومی از سیاست آینده قاعدتاً بمناسبت امکان انجام پذیر

بودنش شك و تردیدهای جدی بوجود میآورد. درحالیکه ما روز بروز با سرعتی که
انتظارش نمیروند باین هدف نزدیکتر میشویم. اجرای چنین نقشه‌ای ما را از وحشت
هسته‌ای نجات میدهد. هر چند که این نقشه هنوز از نظام بین‌المللی
کامل دور است.

اما دست کم این دنیائی ممکن است.

زیر چاپ :

- | | |
|--------------------------|--------------------|
| ۱- جهانی میان ترس و امید | تیپورمند |
| ۲- کتاب سیاه گرسنگی | دکتر خوزه دوگاسترو |
| ۳- ملل فقیر | پیر موسی |
| ۴- ارباب | ماکسیم گورکی |
- چاپ پخش : انتشارات گام صندوق پستی ۱۳/۱۴۴۷



اجازه کتابخانه ملی ۱۲۵۴
۳۵/۹/۱۴

بها صد ریال